

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: فریاد چه میگوید؟؟

نام نویسنده: نصرالله باب العلوانجر

تعداد صفحات: ۲۱۳ صفحه

تاریخ انتشار: اسفند سال ۱۳۴۷



کافئین بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



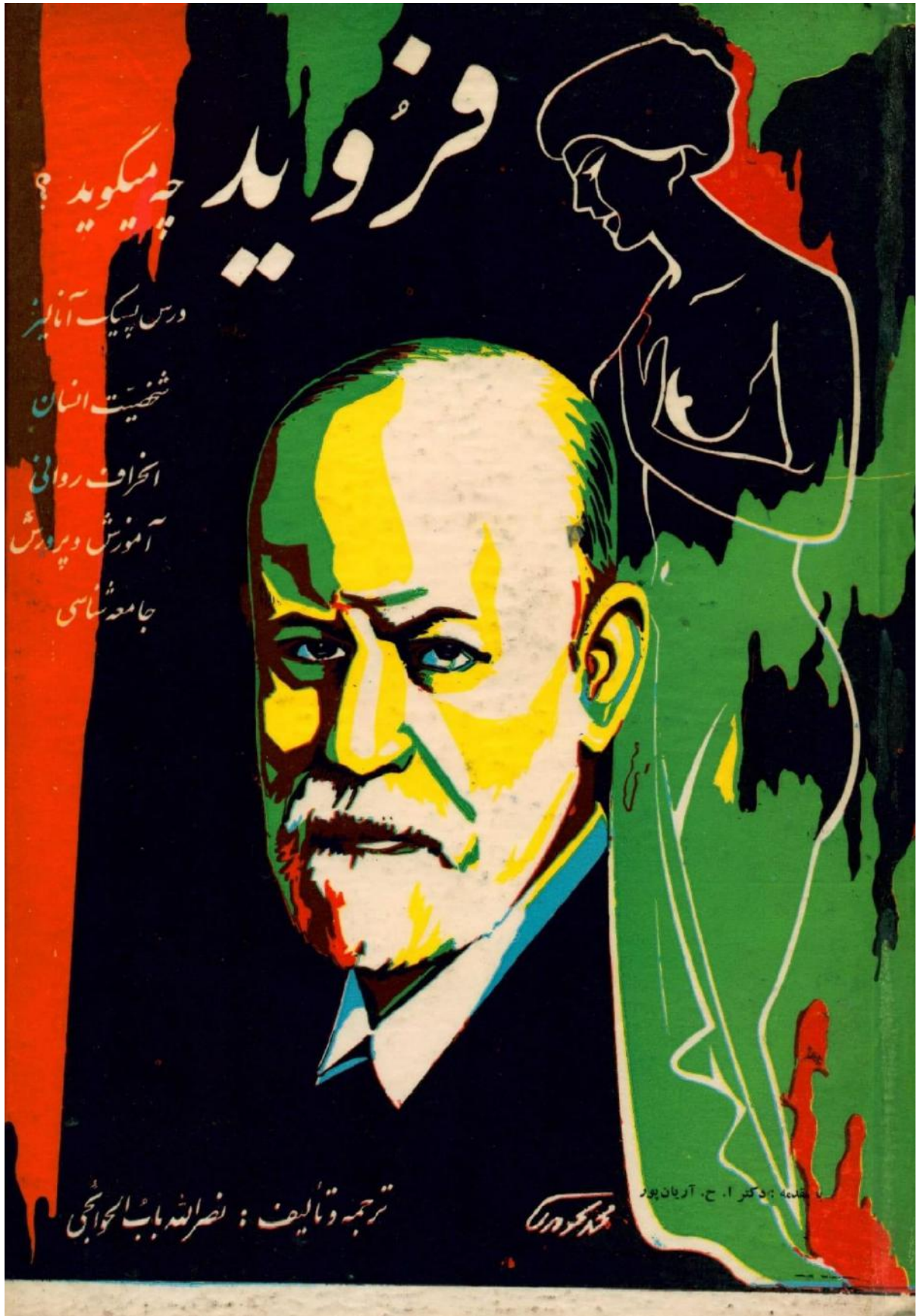
@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جالب ترین اثر روانی فلسفی

فریوید
چپسکیوید؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فریڈرچ مکلویڈ؟ پتہ پتہ

تالیف و ترجمہ نصر اللہ باب الحوائجی

مقدمہ و انتقاد از:

دکتر ا. ح. آریان پور



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مشخصات کتاب

نام کتاب :	فروید چه میگوید ؟
تألیف :	نصرالله باب الحوائجی
مقدمه و انتقاد از :	دکتر امیر حسین آریان پور
چاپ :	دوم
بسرمايه :	انتشارات دریا
بقطع :	وزیری
کاغذ :	نودگرمی تحریر
نمونه :	دو هزار نسخه

در اسفند ماه ۱۳۴۷ بچاپ رسید :

به اجازه :	کتابخانه ملی
وابسته به :	وزارت فرهنگ و هنر
به شماره :	
مورخ :	



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مقدمه

این کتاب حاصل کوششی است که آقای نصراله باب الحوانجی برای بازنمایی فرویدیسم مبذول داشته‌اند .

اگر هرگونه کار فکری را - صرف نظر از لزوم و نتایج اجتماعی آن - با ارزش بدانیم ، باید این کتاب را که متکی بر منابع فراوان است ، گرامی بدراریم و نویسنده پرشور آن را بستابیم . ولی اگر در نقد اثری علمی - به مصالح اجتماعی نیز ناظر باشیم ، داوری ما بدسود این کتاب نخواهد بود - و این‌هم نباید بر نویسنده یا خواننده حقیقت‌جو گران آید .

چنان‌که سال‌های پیش از این نوشته‌ام ، فرویدیسم در فرهنگ اروپا و آمریکا و قاره‌های دیگر تأثیر وسیعی به‌جا گذاشته است . نه تنها روان‌پزشکی و روان‌شناسی ، بلکه علوم اجتماعی و فلسفه نیز از آن متأثر شده‌اند؛ از آن ادبیات و هنرها و آموزش و پرورش و زندگی عملی جامعه‌ها نیز از نفوذ آن مصون نمانده‌اند ، چنانکه بسیاری از مصطلحات فرویدیسم و مشتقات کلمه «فروید» ، مانند صفت «فرویدی» (Freudian) به معنی «عشقی» یا «جنسی» و فعل «فرویدی ساختن» (Freudianize) و اسم

۱ . فرویدیسم : تشریح و انتقاد آن (۲) ، مجله صدف ، شماره ۵ ، بهمن ۱۳۳۶ ،

ص ۳۴۹ - ۳۶۷ .



« فروید یانا » (Freudiana) به معنی دنیای فرویدی یا « دنیای عشقی » در زبان های گوناگون راه یافته اند .

در این صورت برای نقادی فرویدیسم باید آن را به چند بخش کرد و هر بخش را جدا گانه مطرح ساخت در مقاله مختصر حاضر فرویدیسم را چهار پارچه می کنیم: روان پزشکی فرویدی ، روش تحقیق فرویدی ، روانشناسی فرویدی ، و جامعه شناسی فرویدی ؛ و هر یک را در زمینه کلی روان پزشکی و روش های تحقیق و روانشناسی و جامعه شناسی آغاز قرن بیستم یعنی هنگام ظهور فرویدیسم می سنجیم .

روان پزشکی فرویدی

بیماران روانی که در اروپای قرون وسطی « دیورده » یا « پری زده » شمرده می شدند و منقور و مطرود بودند ، از سده هیجدهم به اینطرف مورد اعتنای جامعه قرار گرفتند ، و برای درمان آنان کارهای گوناگونی صورت گرفت . در آغاز سده بیستم ، فرانسه مرکز معالجه امراض روحی بود ، و دو گروه از پزشکان روانی در نانس و پاریس تحقیق می کردند . در حوزه نانس لی بو (Libault) و برنهم (Bernheim) و کوئه (Cuè) می کوشیدند تا بیماری های روانی را فقط به شیوه های روانی و مخصوصاً به وسیله هپنوتیسم علاج کنند . علمای حوزه پاریس مخصوصاً شارکو (Charcot) و ژانه (Janet) با آنکه هپنوتیسم را در معالجه امراض روحی به کار می بردند ، تنها آنرا در بیماری مؤثر می دانستند که دچار ضعف شدید جسمانی باشند ، و معتقد بودند که عوامل جسمانی نیز در بیماری های روانی راه دارند . مثلاً شارکو می گفت که علت اصلی بیماری هیستری ، استعداد ارثی و دردهای بدنی و تکانهای روانی است . ژانه بر این نظر چنین می افزود که فقدان نیرو باعث اختلال روانی و درهم شکستن وحدت و اعتدال شخصیت می شود .

در چنین اوضاعی فروید ظاهر شد و ابلاغ کرد که اولاً بیماری های روانی نشانه تخفیف و کمبود نیروهای روانی نیست . بلکه حاکی از وجود نیروهای ناسازگار



است ، ثانیاً نیروهای نهادی انسان واجد کیفیتی جنسی است : ثالثاً این نیروها ذاتاً بامقتضیات حیات اجتماعی تضاد دارند ؛ رابعاً منشأ کشاکش و آشوب روانی در حوادث فراموش شده دوره کودکی است ؛ و بنا براین برای معالجه بیماری روانی باید به شیوه روانکاوی (نه باهیپوتیسم و معالجات عصبی) نیرو های مزاحم را در روابط جنسی از یاد رفته دوره کودکی جست و از روان بیرون کرد .

در پرتو اکتشافات کنونی روان پزشکی و روان شناسی می توان گفت :

۱ . فروید ، بر خلاف بسیاری از روان پزشکان ، ذهن انسان را چیزی منفعل و فاقد حرکت داخلی به شمار نمی آورد ، و به حق ، اهمیت دینامیسم یا تکاپوی روانی را در می یابد .

۲ . به خوبی پی میبرد که روابط خانوادگی مخصوصاً محبت در زندگی کودک سهم بارزی بر عهده دارد و در آینده او سخت مؤثر است . از اینرو اعلام می کند که تعدیل روابط خانوادگی برای جلوگیری از انحرافات و دردهای روانی ضرورت دارد .

۳ . هوشمندانه شناختن گذشته های دور و نزدیک بیمار را برای تشخیص بیماری او لازم می داند .

۴ . به حق فعالیت های به اصطلاح غیر ارادی انسان مانند رؤیا و اشتباهات را نمودار جریانات ذهنی و وسیله تشخیص بیماری های روانی محسوب می دارد .

۵ . به اهمیت فراوانی که شعور یا آگاهی در زندگی انسانی دارد ، متوجه می شود و به این سبب برای رفع دردهای روانی تجویز می کند که باید بیمار را نسبت به منشاء بیماری و وضع روانی خود آگاه گردانید .

اما روان پزشکی فرویدی نواقصی نیز دارد :

۱ . چنانکه در انتقاد روان شناسی او خواهیم گفت ، فرویدیم به دینامیسم



روانی صورتی مرموز و لاهوتی می دهد و با دقت و روشی علمی بیگانه می شود .
 ۲ - فریود با آنکه در آغاز کار پزشک اعصاب بود ، باز در روش درمان خود به عوامل بدنی توجه کافی مبذول نمی دارد و مثلاً در معالجه بیماری هیستری به ضعف جسمانی بیمار و مکانیسم های عصبی عنایت نمی ورزد .

۳ - همچنین عوامل اجتماعی را تقریباً نادیده می گیرد . درست است که در موارد بسیاری دم از تاثیرات و تحمیلات اجتماعی می زند ، ولی باید دانست که در اکثر موارد از کلمه «جامعه» چیزی جز خانواده را افاده نمی کند . در صورتی که خانواده به خودی خود تنها جزو کوچکی از جامعه است ، و عوامل مهم اجتماعی مانند حرفه و طبقه چه بسا از عهده نفی عادات و علائقی که شخص در دوران کودکی از خانواده خود فرا گرفته است ، برمی آیند ، در این صورت محدود کردن روابط انسانی به خانواده ، در حکم انکار قدرت پر دامنه جامعه است و به این نظر خطا می انجامد که اصلاح روابط وسیع اجتماعی بر اصلاح روابط خانوادگی و هر اصلاح دیگری مقدم نیست .

۴ - معالجه بیماری روانی به شیوه روان کاوان از جهات بسیار مقرون به صرفه و صلاح نیست ؛ به طوری که از بررسی احوال مرضی روان کاوان بی خبر می آید:

اولاً ، دوره درمان روان کاوی بسیار طولانی است ، و گاهی سالها به طول می کشد ، در صورتی که سایر شیوه های درمانی این اندازه وقت لازم ندارند ، و از این گذشته عمر برخی از بیماری های روانی اساساً از مدت زمانی که روان کاوان صرف علاج آنها می کنند ، کوتاهترند ، به این معنی که اگر مرض را مورد روان کاوی قرار ندهند ، خود بخود پس از مدتی رفع می شود .

ثانیاً ، روان کاوی نمی تواند بسیاری از ناخوشی ها را ریشه کن سازد ، و



بسیاری از بیماران روانی پس از دوره طولانی روان‌کاوی و بهبود، مجدداً به همان ناخوشی دیرین خود گرفتار می‌آیند.

ثالثاً، بسا از بیماران بر اثر تلقین روان‌کاو و توجه فوق‌العاده و سواسی که نسبت به بیماری خود پیدامی‌کنند، عملاً گرفتار اختلالات و ناخوشی‌های جدیدی می‌شوند.

۵- فرودیس‌ها آگاهی بیمار را نسبت به بیماری خود وسیله درمان او می‌دانند، و به قول خود، می‌کوشند تا منشاء بیماری را از «ناخود آگاهی» به «خود آگاهی» منتقل کنند. به نظر آنان وقتی بیمار به منشاء بیماری خود، که معمولاً بازمانده دوره کودکی و در نظر فرد بالغ ناچیز و بی‌اهمیت است، پی‌برد از شر آن خلاص می‌شود. تردید نیست که اگر بیمار علت بیماری خود و مخصوصاً ناچیزی و حقارت آنرا بشناسد، زودتر قادر به دفع آن خواهد شد. ولی آیا آگاه شدن او برای معالجه بیماری کافی است؟ آگاهی بیمار، اگر لازم باشد، کافی نیست. پس از آن که بیمار ریشه بیماری خود را شناخت و عقده‌اش باز شد، نیازمند وسایل و اوضاع و احوال مساعدی است که زندگی معمولی را برای او میسر سازند. فرض کنیم مردی بر اثر فقر و بیکاری مداوم دچار اختلالات روانی شود. فرض کنیم که در چنین وضعی بتواند به روان‌کاو پرخرجی رجوع کند و به کمک او، پس از ماه‌ها دریا بدنه علت مخفی بیماری او اتکای مبرمی بوده است که در کودکی به مادر خود داشته است. فرض کنیم که پس از دانستن این نکته ناگهان نفسی به راحت کشد و عقده‌اش واکشود. آیا با گشوده شدن عقده کودکی، گره‌های زندگی کنونی او که ناشی از فقر و بیکاری است نیز گشوده می‌شوند؟ آیا اگر باز شدن عقده کودکی بتواند او را از مشکلات واقعی زندگی خود غافل سازد، مشکلات او از میان می‌روند؟ و آیا اگر اختلالات روانی او با گشوده شدن عقده کودکی مرتفع گردد، ادامه فقر و بیکاری موجود اختلالاتی بزرگتر نخواهند شد؟



فرویديست‌ها چون از اهميت عوامل اجتماعي غافلند ، پالایش رواني يا آرامش موقت بيمار را که در واقع همانا غفلت و انصراف از مشکلات واقعي است ، به‌خطا درمان قطعي و دايمي مي‌پندارند .

در اين صورت ، مي‌توان با اطمینان گفت که شیوهٔ تداوی فریویدی ، با وجود عناصر مثبت خود ، نه تنها مزیتی بر سایر شیوه‌های روان پزشکی از جمله شیوهٔ دیرین‌شار کوندارد ، بلکه نقایص آن نیز بیشتر است .

روش تحقیق فریویدی

در آغاز قرن بیستم بر اثر پیشرفت عظیمی که در علوم فیزیکی دست داده بود ، اهل علم چنان مجذوب علوم فیزیکی شدند که ندانسته در صدد برآمدند که همهٔ نمودهای هستی را از دریچهٔ این علوم بنگرند و روش آن‌ها را در عرصهٔ علوم دیگر نیز به‌کار بندند .

چنانکه می‌دانیم ، دانشمندان علوم فیزیکی ، در آزمایشگاه‌ها مواد را به ساده‌ترین عناصر خود تجزیه می‌کنند ، و هر عنصری را جداگانه مورد ملاحظه و تجزیه و اندازه‌گیری قرار می‌دهند ، و با شناختن یکایک خواص عناصر ، به شناسائی مواد می‌رسند ؛ به عبارت دیگر ، از خواص اجزاء به خواص کل حکم می‌کنند . این روش در روانشناسی قرن نوزدهم چنان نفوذ کرد که در اوایل قرن بیستم اکثر دبستان‌های روانشناسی از جمله دبستان «رفتارگرایی» (Behaviorism) «واکنش‌شناسی» (Reactology) انسان را مانند اشیاء بی‌جان به آزمایشگاه‌ها کشانیدند و با وسایل مصنوعی آزمایشگاهی حالات روحی او را ، جدا از یکدیگر و جدا از محیط زندگی واقعی ، مورد مشاهده و اندازه‌گیری قرار دادند ، سعی کردند با ملاحظه و سنجش عناصر سادهٔ روحی مانند احساس ، شخصیت انسانی را باهمه پیچیدگی و هماهنگی و وحدتش بشناسند .



اما بدیهی است که همه حالات روانی مانند احساس نور و صوت و بو، ساده و قابل مشاهده و اندازه گیری آزمایشگاهی نیستند. حالات پیچیده از قبیل ادراک و عاطفه و حرکت ارادی و شخصیت را نمی توان، چنانکه هستند، در آزمایشگاه بررسی و اندازه گیری کرد. ممکن است عوامل سازنده آنها را انتزاع کرد و شناخت. ولی يك ادراك یا عاطفه امری واحد و یگانه است و با عوامل سازنده یا محرکات و موجودات خود فرق دارد. به بیان دیگر، روش مکانیکی از عهد تبیین واقعیت روانی انسان بر نمی آید. به همین سبب، در آغاز قرن بیستم، روان شناسی به صورت بحث هایی در باره علم فیزیک و فیزیولوژی در آمده و از روشنگری موضوع اصلی خود یعنی شخصیت واجد شعور و اراده انسانی عاجز شده بود.

تدریجاً این اندیشه پیدا شد که حالات روانی انسان را باید در زمینه واقعی زندگی (نه اوضاع و احوال مصنوعی آزمایشگاه) تدقیق کرد، و در نظر داشت که تجزیه روان و بررسی و سنجش اجزاء و عناصر آن، هر چند که برای شناخت روان لازم است، باز کافی نیست؛ زیرا روان امری است یگانه و متجانس، و شناخت هیچ جزو آن بدون شناخت سایر اجزاء امکان نمی یابد. در این صورت روان شناس باید به قصد دریافتن شخصیت انسان، همه تظاهرات روانی او را در جریان زندگی واقعی بررسی کند، و برای تشخیص وضع کنونی، عوامل گذشته را نیز منظور دارد.

روان کلوان، و تا اندازه ای روان شناسان گشتالت (Gestalt)، از نخستین کسانی بودند که در قرن حاضر از انسان مصنوعی و منکسر و متلاشی آزمایشگاه روی بر گرفتند و به انسان زنده واقعی که همه حالاتش به یکدیگر بستگی دارند، و خاطرات گذشته و نقشه های آینده اش در وضع کنونی او موثرند، گراییدند. فروید معتقد بود که روان شناس باید انسان را در جریان زندگی واقعی روزانه



مشاهده و مطالعه کند و ضمناً از او بخواهد که نسبت به احوال خود هشیار باشد و آنها را دریابد و بروز دهد.

البته چنین روشی بر روش آزمایشگاهی روان شناسان مکانیکی برتری دارد. ولی متأسفانه فروید و پیروانش به آن وفادار نماندند. به جای آن که فرد سالم یا بیمار را در شرایط حقیقی زندگی اجتماعی - در جریان کار، در جریان بازی... - مورد مشاهده قرار دهند، او را به محیط مصنوعی مطب خود می کشانیدند، در وضع غیر متعارفی قرار می دادند و به وسایل و طرق غیر عادی روان کاوی استنتاج می کردند، و اظهارات او را در قالب مفاهیم و مقولاتی خیالی که با مفاهیم و مقولات زندگی واقعی مناسبتی نداشتند، تفسیر می کردند، از این رهگذر است که مشاهدات و آزمایش های روان کاوی برای روان شناسان دیگر قابل تکرار و تأیید نیست. مسلماً مشاهدات روان کاوان هر چند دقیق باشند باز با چنین روشی منجر به شناخت انسان واقعی نمی گردند. از اینرو انسان فرویدی، انسانی که در مطب روان کاو تشریح می شود، همانند انسان روان شناسان مکانیکی، انسانی که در آزمایشگاه ها متلاشی و مسخ و منکسر می گردد، ساختگی و غیر واقعی است.

روان شناسی فرویدی

از دیر گاه بسا کسان که به مسائل روان شناسی رغبت نشان می دادند، شعور انسانی را که مهمترین وجه امتیاز او بر جانوران دیگر است، موضوع اصلی روان شناسی می انگاشتند و سایر عوامل روانی انسانی مثلاً محرکات به اصطلاح فطری یا غرایز را بازمانده دوره بهیمیت می شمردند و درخور اعتنا نمی دانستند. از او اسط قرن نوزدهم وضع معکوس شد: جنبه عقلی یا مقرون به شعور انسانی از نظرها افتاد و جنبه های دیگر - خواستها و غرایز لاشعور - اهمیت یافتند. در قرن هفدهم، دکارت گفته بود: (Cogito ergo sum) (می اندیشم، پس هستم): فکر



کردن شرط وجود انسانی است : ای برادر تو همین اندیشه‌ای . در اوایل قرن ما کلاگس (Klages) گفت *Volo ergo sum* (می خواهم ، پس هستم) : خواستها و میلها شرط وجود انسانی است . بی اعتنائی به فکر و شعور و عنایت به خواستها و غرایز لاشعور نغمه‌هایی هستند که از نیمه سده نوزدهم به این سو در اروپا و آمریکا طنین افکن شده اند . از فلسفه شوپن هوئر و فون هارتمان (Von Hartmann) و بر گسون گرفته تا روان پزشکی ژانه و مورتن پرنس (Morton Prince) و زیست‌شناسی هانس دوریش (Hans Durich) و روان‌شناسی رفتار گرای و هورمیک (Hormic)...

بنیاد روان‌شناسی فرویدی نیز شورهای فطری لاشعور است . فرویدست‌ها با تدقیق در محرکات خود به خودی انسان ، اطلاعات سودمندی در این باره به دست آوردند . ولی ، چنانکه گفته‌ایم ، این مشاهدات به نتایجی منطقی مینجامید . اینان چون عوامل اجتماعی و تأثیر آنها را بر شخصیت انسان از نظر دور می‌دارند ، بر آن می‌شوند که انسان ، هر چه هست ، معلول امکاناتی فطری است ، و محرك همه فعالیت‌های پیچیده و روز افزون انسانی در غرایز یا فطرت او نهفته است . سیر «شہوت» (لی‌بیدو *Libido*) و تحول عقده‌هایی که در جریان آن پدید می‌آیند ، عامل مقوم شخصیت انسانند و عوامل خارجی هیچگاه قادر به نفی فطرت یا وراثت نیستند . از این جهت برای تعیین زندگی انسانی که به نظر آنان عمیقاً از محیط ، متاثر و دگرگون نمی‌شود ، دست به یک سلسله انتزاعات یا تجربدهای غیر علمی و ناروا میزنند : انسان را بر کنار از محیط زندگی او مورد بحث و تحقیق قرار می‌دهند ، فرد را دشمن ذاتی جامعه معرفی می‌کنند ؛ پری یادبوی به نام « ناخود آگاهی » یا « لاشعور » می‌آفرینند و در مقابل « خود آگاهی » یا شعور می‌نهند ؛ انگشت‌مکیدن یا ناخن جویدن معصومانۀ کودک را که دنباله یا متداعی عمل پستان‌مکیدن است ، از مکیدن جدا می‌دانند ؛ و فعالیت‌های جنسی را که وسیله مسلم تولیدمثل



هستند، از تناسل جدا و مستقل می‌انگارند... همچنین، به قصد اثبات نظر خود، به کلی بافی‌ها و تعمیم‌های غیر علمی می‌پردازند: شخصیت بیماران روانی مخصوصاً افراد هیستریک را تعمیم می‌دهند و شامل حال انسان سالم می‌گردانند؛ اختلاف کیفی ذهن انسان سالم و بیمار روانی را منکر می‌شوند؛ تجلیات روان بیمار را به روان سالم نسبت می‌دهند، و روان‌شناسی افراد متعارف را به صورت شاخه‌ای از روان‌شناسی افراد غیر متعارف در می‌آورند؛ برای امیال و فعالیت‌های جنسی فرد بالغ چنان عمومیتی قائل می‌شوند که همه کارهای کودک نوزاد - خوردن و دفع کردن و خوابیدن و بازی کردن... - را در بر می‌گیرد....

این تعمیم‌ها ناچار به تبیین‌های نادرست می‌کشد: خاطرات سال‌های نخستین عمر که به سبب باز نشدن زبان به لفظ نیامده و از این رو به صورت مفاهیم صریح و مشخص در ذهن نمانده‌اند، در نظر ایشان حاکی از آنند که کودک تمایلاتی جنسی دارد، و چون از ابراز آنها شرم می‌کند، با غلبه تام، آنها را از خاطر (خود آگاهی) به‌وادی فراموشی (ناخود آگاهی) می‌راند؛ اشتباهات عملی و لفظی و فکری یعنی لغزش‌هایی که در زندگی روزانه از همه ماسر می‌زنند و نشانه بی‌دقتی و گرفتاری ما و نقص ذهن انسانی هستند، از دریچه چشم فرویدیست‌ها بر اثر مداخله یا خرابکاری دیو درونی (ناخود آگاهی) به‌باره می‌آیند... از این همه مسامحه و خطا، مفاهیم غیر علمی چندی زاده می‌شوند و روان‌شناسی را قرن‌ها به عقب می‌برند. به دوره‌ای که انسان، از خامی و جهل، همه هستی را به خود قیاس می‌کند (Anthropomorphism)، و همه چیز را اسیر جانها یا جن‌ها یا شیاطین یا نیروهای مرموز قایم به ذات می‌یابد (Animism). دو مفهوم «غریزه» (instinct) و «ناخود آگاهی» (Unconsciousness) (بامدلول‌های خاصی که در فرویدیسم دارند) روشن‌تر و علمی‌تر از مفهوم «جان» یا «نفس» های چند گانه‌ای که حکیمان قدیم برای



تبیین فعالیت‌های روانی انسان جعل می‌کردند، نیستند.

در کتاب‌های روان‌کاوی، غریزه را قدرت خودزای مستقلی می‌دانند که از دم زادن وجود دارد و در سراسر عمر بدون آنکه عمقاً دگرگون شود، به هزاران هیأت در می‌آید و برای لذت جویی، با بصیرتی خاص هزاران حيله می‌کند. غریزه نیروی است برکنار از زمان و مکان، زیرا هیچگاه تغییر عمقی نمی‌پذیرد، و کام‌ها یا تجلیات آن اگر از عرصه روان به بیرون افکنده نشوند، همیشه به همان صورت اولیه می‌مانند، و آزمایش‌های ارگانسم در ماهیت آنها تأثیری نمی‌کنند.

آیا این نیروی جاویدان خارج از زمان و مکان برکنار از تغییر از لحاظ علم قابل قبول است؟ آیا قبول است که در جهانی که همه چیز در گشت و گداز است، غریزه ثابت بماند؟ آیا می‌توان پذیرفت که ذهن انسان مرکب از دو قسمت کامل مستقل باشد: یک سو غرایز جاویدان، یک سو انعکاسات محیط؟ اگر چنین باشد، اگر اجزای ذهن در یکدیگر تأثیر متقابل عمقی نداشته باشند، پس وحدت ذهن، وحدت شخصیت، که در همه فعالیت‌های انسانی منعکس است، چه می‌شود؟

برخلاف پندار فرویدیست‌ها، غریزه به این مفهوم، با نظریه تکامل که پشتوانه همه علوم طبیعت‌جاندار است، سازش ندارد. اگر اعتقاد کنیم که انسان با غرایز یا مکانیسم‌های معین مفیدی به دنیا می‌آید، باز باید بپذیریم که محیط زندگانی انسان، غرایز را دگرگون می‌کند، و از این دگرگونی، شخصیت یا ذهن یک‌دست و واحدی-- که بر اثر روابط فعال خود با محیط، هر لحظه کلا دگرگون میشود-- پدید می‌آید بنا بر این چگونه می‌توان برای انسان غرایز یا خواستها یا امیال ثابتی قایل شد؟ اگر فرقی میان انسان و سایر جانوران باشد جز این نیست که زندگی محدود و مقرر و قفرو عقیم حیوانی عمده به‌مندی غرایز یا مکانیسم‌های فطری اداره می‌شوند، ولی تنوع‌افزاینده و تکامل‌پذیری عجیب حیات انسانی



زادهٔ نفوذبیکران محیط‌درار گانیسم انسان و نتیجه دزهم شکستن غرایز و پیدایش شعور است. اگر انسان تغییر محسوسی نکند، این امر نشانه ثبات غرایز او نیست، بلکه حاکی از عدم تغییر نسبی روابطی است که میان او و محیط برقرار شده اند.

مفهوم مرموز دیگری که سراسر طومار فرویدیسم را در نور دیده است و «ناخودآگاهی» است. اگر فرویدیست‌ها این واژه را به مجموع مجهولات انسانی، آنچه فرد هنوز فرانگرفته است، یا به مجموع خاطرات فراموش شده، آنچه زمانی مورد توجه فرد بوده و اکنون نیست، اطلاق کنند، اعتراضی بدیشان نمی‌توان کرد. واژه‌ای است داری مفهوم و مصادیقی. اما متأسفانه به زعم آنان، «ناخودآگاهی» یا «روان‌لاشعور» قسمتی از روان است که برای خود نیروها و قوانین خاصی دارد، فطری و موزون است و با قدرت تمام در حرکات و سکنت‌ها رخنه می‌کند؛ ولی هرگز در حوزهٔ شعور مانی گنجد. به طوری که فرویدیست‌ها می‌گویند بسیاری از آه‌یال و خواسته‌های ما که ما را به کارهای مختلف وامی‌دارند، نشأء «ناخودآگاهی» هستند. ما را برمی‌انگیزند، ولی مورد ادراک و آگاهی مآقرار نمی‌گیرند. آیا این سخنان قابل فهم است؟ آیا ممکن است آدم در خود احساس میلی کند و به اقتضای آن دست به کار معینی بزند، و آن وقت میل خود را خارج از ادراک و شعور خود بداند؟ میل، یعنی گرایش انسان به یک چیز یا امر، همیشه با وقوف یا آگاهی او نسبت به آن چیز یا امر همراه است و هیچگاه نمی‌تواند از حوزه شعور خارج باشد. اگر بگویم که برخی از کام‌ها یا عواطف ما «لاشعور» یا «ناخودآگاه هستند» چنان است که ادعا کنیم فلان چیز سبزی یا سرخ است، ولی رنگ نیست!

شاید بتوان گفت که انسان هنگام زادن به‌مدد مکانیسم‌های فطری یا غریزی عمل می‌کند، و فعالیت‌های او بدون وقوف و عمد صورت می‌گیرد. اما در این امر نمی‌توان تردید کرد که هرچه آزمایش‌ها و تماس نوزاد با محیط بیشتر شود، از



اعمال خود به خودی اومی کاهد و وقوف او نسبت به کارهای خود بیشتر می شود. در این صورت، در روان شناسی انسانی تا کید بر اعمال خود به خودی که مختص حیوانات پست است، به هیچ روی جایز نیست، و اعتقاد به نیروهای مرموز تغییر ناپذیر لاشعوری که از تولد تا مرگ از گانسم در اعمال او تأثیر گذارند و خود همواره همچنان تغییر ناپذیر و لاشعور بمانند در شمار اعتقاد به جن ها و شیطان هاست که به عقیده پیشینیان مخفیانه در روح انسان راه می یابند و انتظام زندگی را می گسلند.

از این مقدمات به خوبی برمی آید که روان شناسی فرویدی چقدر دست بنیاد و غیر علمی و پنداری است.

جامعه شناسی فرویدی

در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که بر اثر آشوب جامعه های اروپایی، واکنشی در برابر نظریه های اجتماعی تکاملی هگل و اوگوست کنت ظاهر شد و کسانی مانند اسپنگلر (Spengler) و دین اینگ (Dean Inge) به سنت شوپن-هوفر و نیچه، منکر تکامل انسانیت گردیدند، روان کای تدریجاً از صورت یک شیوه تداوی و حتی یک دبستان روان شناسی بیرون رفت؛ به حوزه علوم اجتماعی و آموزش و پرورش و ادبیات و هنرها تاخت، و جهان بینی فلسفی وسیعی شد. در نتیجه «ایسم» تازه ای به نام «فرویدسم» بدید آمد. و همه مسایل زندگی فردی و جمعی انسان را مورد بحث قرار داد.

روان کاوان همچنانکه از پی شناسی و بیماری های عصبی به حوزه روان پزشکی و روان شناسی رو نمودند، از روان شناسی فردی به خط روان شناسی جمعی و علوم اجتماعی تجاوز کردند و کوشیدند تا با نظریه خود تکامل انسان و پیدایش خرافه و دین و اخلاق و سازمان های اجتماعی و هنرها و ادبیات و عرفان و فلسفه را باز نمایند.



فریید در کتاب‌های نخستین خود مانند **تعبیر رؤیا و شوخی و رابطه آن با ناخودآگاه** به شباهتی که افسانه‌ها و آثار هنری باروفا و سایر فعالیت‌های خود به خودی انسان دارند، اشاراتی کرد. سپس در ۱۹۰۶ در مقدمه‌یی که بر **گرادیوا (Gradiva)** اثرین سنس (Jensens) نوشت، همانندی رؤیا و ابداع شاعرانه را رسانید. از این گذشته رساله‌ای در باره هنرمند و دانشمند نامی، لئونارد و داو- نیچی انتشار داد و از لحاظ روان‌کاوی روحیه او را تحلیل کرد. روان‌کاوان مخصوصاً آنانی که مذاق هنری داشتند، در پی او روانه شدند و به کشف عوامل درونی و بیرونی هنر آفرینی پرداختند. یونگ (Jung) همانندی خواب و خیال را باشعر و افسانه آشکار ساخت، رانک (Rank) شواهد بسیاری از عشق فرزند به مادر و زنانی با معارم در ادبیات یافت. جونز (Jones) حالات روانی قهرمانان برخی از افسانه‌ها و ادبیات، از جمله بی‌تصمیمی هملت (Hamlet) هیستری بانومکبث (Macbeth) را کاوید. زادگر (Sadger) و رایک (Reik) و ماری بوناپارت (Marie Bonaparte) و آبراهام (Abraham) زندگی و آثار هنرمندان بسیاری را مورد تجزیه قرار دادند. ریکلین (Riklin) و رانک و آبراهام و هانس زا کس (Hanns Sacks) قسمتی از اساطیر را باروش روان‌کاوی تبیین کردند. اشتورفر (Storfer) و جونز مکانیسم‌رمز سازی (Symbolization) را وسیله حل برخی از غوامض فولکلور و اساطیر شمردند.

جامعه‌شناسان فرییدی. افسانه را مانند رؤیا، انعکاس کام‌های وازده می‌دانند افسانه، رؤیائی است که روایت آن در جریان نسل‌ها دست‌به‌دست گشته و تعمیم یافته است. رؤیا و کنش کام‌های وازده فردی است، افسانه انعکاس آرزوهای برباد رفته قومی، محور افسانه، شور جنسی. و موضوع آن روابط خانوادگی است. خاطرات خوش و ناخوشی که انسان از افراد خانواده خود دارد، به وساطت مکانیسم برفکنند



(Projection) صورت خارجی پیدامی کند و موجودات افسانه‌ی ماندغول و دیو و پری را می‌آفریند .

آثار هنری نیز مانند اساطیر و افسانه‌ها معلول عقده‌های فردی مخصوصاً عقده «ادیپوس» (Oedipus) است . همچنانکه کودکان به وسیله «جفجفه» و «روسک» و سالمندان به وسیله «ورق بازی» و راکت تنیس کام‌های مطرود جنسی را بیرون میریزند، هنرمند اصوات یا الفاظ یا الوان را محمل‌وازدگی‌های خود می‌گرداند، و به مدد مکانیسم‌های مختلف، انرژی‌های وازده جنسی را دگرگون و «برتر» (Sublime) می‌کند و به صورت رمز (سنبول)‌های لطیف و جامعه‌پسند نمایش می‌دهد .

افسانه‌ها و آثار هنری از این سبب مورد رغبت ما واقع می‌شوند که اگر خوش‌انجام و شادی‌آور باشند، مارا شاد می‌کنند؛ و چنانکه بدفرجام و غم‌انگیز و وحشت‌خیز باشند، چون غم‌ها و وحشت‌های نهانی مارا بیدار و از نهانخانه دل إخراج می‌کنند، روان مارا آرامش می‌بخشد .

فرودید پس از نشر کتاب **توتم و تابو**، به تتبعات خود در روان‌شناسی گروهی ادامه داد و شور جنسی را زاینده شوون اجتماعی مانند اخلاق و دین و سازمانهای اجتماعی محسوس داشت. اشته کل (Stekel) و رادو (Rado) و روهایم (Roheim) و دین‌مارتین (Dean Martin) جامعه را به فرد قیاس کردند، و مفاهیم تبیینات روان‌شناسی فردی را به حوزه علوم اجتماعی کشانیدند. گروهی چون فلوگل (Flugel) انقلاب اجتماعی را معادل بیماری روانی فردی شمردند و گفتند که محرومیت‌های فردی هم مسبب بیماری‌های روانی وهم موجد جنایت و عصیان و طغیان اجتماعی است. گروه دیگر مانند گلوور (Glover) حالات روانی فردی مخصوصاً شور جنسی را مفتاح تبیین صلح و جنگ پنداشتند. فلوگل احتجاج کرد



که تمایلات اجتماعی افراد ناشی از عقده‌هاست: مثلاً هر کس از شر عقده اودیپوس و عقده «اخنگی» آزاد باشد، تندرو و «چپ» خواهد بود - از اطاعت فرادستان (پدر، معلم، پیشوا...) سر باز خواهد زد و محدودیت‌های قانونی را نخواهد پذیرفت و باسنن و شعائر مخالفت خواهد نمود!

روان‌کاوان شخصیت انسان را که چیزی انعکاس روابط خارجی فرد با محیط اجتماعی نیست، صرفاً معلول سرلی بیدو می‌دانند. بنظر آنان کودکی که بیش از حد لزوم فرصت مکیدن پستان یا پستانک یابد، در سن رشد در کار نوشیدن و دود کشیدن افراط خواهد کرد! اگر در مرحله مکیدن به گزیدن و دریدن و شکستن بپردازد، بعداً آدمی درنده‌خو خواهد شد و مشاغلی مانند قصابی و خیاطی و جراحی یا کارهای جنگی پیش خواهد گرفت! اگر لی بیدو در نشیمن متمرکز گردد، طفل حتی - الامکان از دفع فضولات خودداری خواهد نمود، و پرخال را آن قدر در مثنانه نگاه خواهد داشت تا سخت شود و هنگام خروج، غشاء مثنانه را شدیداً تحریک و ایجاد لذت کند؛ پس از دفع نیز از تماشا و احیاناً لمس مدفوع خود محظوظ خواهد شد! چنین طفلی در سن رشد فردی خوددار و لجوج و بدخلق خواهد بود و مطابق اصل دوگونگی (Ambivalence) کام‌ها دوراه در پیش خواهد داشت: یا به اندوختن و انبار کردن دل خواهد بست یا به بذل و بخشش و پراکندن!

در حال اول، به گرد آوردن اشیاء و ابزارهای مختلف از قبیل مجموعه‌های تمبر و مسکوک و مسطوره‌های علمی و هنری همت خواهد گماشت و در مال‌اندوزی خست و ائامت خواهد ورزید؛ در حال دوم سهل‌انگاری و گشاده‌دستی خواهد نمود؛ بذال مسرت و به خدمات اجتماعی راغب خواهد بود؛ و به جای نوازش محبوب، به تقدیم هدایا اکتفا خواهد کرد!

کودکانی که همواره مترصد عمل دفع هستند و به مثنانه خود با کنجکوی



می‌نگرند، در بزرگی نسبت به باطن اشیاء و پشت پرده امور موشکاف خواهند بود و اهل تحقیق و اکتشاف خواهند شد! اطفالی که به‌عللی از عمل دفع پیشاب لذت کافی نبرند، بعداً بآب و آب بازی و شست و شو سخت مایل خواهند شد! فرنچی (Frenci) نقل می‌کند که طفلی آبدانی ضعیف‌داشت و از این روی از عمل دفع پیشاب لذت نمی‌برد! پس چون به حد رشد رسید، بی آن که خود متوجه باشد، برای جبران محرومیت عهد خردی، ابتدا داوطلبانه بسازمان آتش‌نشانی پیوست، و سپس به تحصیل پزشکی پرداخت و متخصص بیماری‌های پیشاب گردید! هر گاه بچه بیش از حد «خود شیفته» (Narcissist) گردد، به خودپسندی خواهد گرایید و از مردم و جامعه روی خواهد تافت و خودپرست خواهد شد! فروید تأکید می‌کند که در دوره جدید تاریخ، به سبب خود شیفتگی شدید اطفال «قوم - مداری» (Ethnocentrism) یا ناسیونالیسم رواج یافته است!

بر روی هم فروید و رانک و روهایم و دیگران پیدایش جامعه را مرهون عقده ادیپوس می‌دانند: می‌گویند که در آغاز حیات اجتماعی: پدر با قهر و غلبه حکومت می‌کرد و به پسران جور می‌ورزید. عاقبت بر اثر طغیان عقده ادیپوس، پسران بر پدران شوریدند و او را به هلاکت رسانیدند و مادر خود و سایر زنان خانواده را ضبط کردند. اما چون با کشتن پدر، عاطفه نفرت آنان خرسند شد، مطابق اصل «دو گونگی» کام‌ها، عاطفه محبت در ایشان بیدار گشت. پس، از کرده خود پشیمان و نگران و وحشت‌زده شدند، و برای جبران گناه، مادر و سایر زنان خانواده را بر خود حرام و حیوانی را در راه پدر قربانی کردند. از آن پس، از وصلت با زنان خویشاوند خویش خودداری نمودند و حیوانی را که به‌یاد پدر قربانی کرده بودند، مقدس شمردند و از خوردن گوشت نوع آن رو گردانیدند. به اصطلاح جامعه‌شناسی حیوان مذکور «توتم» (Totem) یعنی مظهر پدر شد. و خوردن گوشت توتم و



همچنین « درون – همسری » (Endogamy) یعنی زناشوئی با همخون « تابو » (Taboo) ممنوع گردید و به این طریق مقرراتی پدید آمد، و جامعه بنیاد گذاری شد.

فروید در آثار اولیه خود بارها به شباهت بیماریهای روانی و آیینها و شعائر دینی و افسوننی اشاره کرده در سال ۱۹۱۳ در کتاب **توتم و تابو** از منظر روان کاوی به زندگی انسان ابتدائی نگریست و اخلاق و دین و وجدان اخلاقی را به مبنایی جنسی منتهی ساخت. یونگ میان دین و اساطیر و تخیلات بیماران روانی مشابهت فراوان یافت. یکی از شاگردان او تره مات بیماران جنون شیز و خونی را همانند عقاید سبکی که از دیر گاه در باره خلقت و تکوین عالم طرح شده اند، دانست. اوسکار پفبستر (Oskar Pfister) منشاء تعصب دینی را در انحرافات جنسی جست. فروید خود در کتاب **موسی و یکتا پرستی** بسیاری از مسایل دینی را در پرتو روان کاوی تفسیر کرد.

بر روی هم، به نظر فروید نیست ها مفهوم خدا همانا زاده، جان نشین مفهوم پدر است و از عقده ادیپوس ناشی می شود. پس کسانی که اسیر عقده ادیپوس نمائند، یعنی برتری که در طفولیت از پدر دارند، غالب آیند، به الحاد خواهند گرایید.

روان کاوان در آموزش و پرورش تأثیری عمیق تر بخشیدند. فروید که در اهمیت تحولات دوره کودکی اصرار می ورزید، اعلام داشت که برای جلوگیری از ایجاد محرومیت ها و زدگی ها و بیماری های روانی هیچگاه نباید عواطف کودک را جریحه دار ساخت. بلکه باید از هر جهت به شورهای گوناگون او به ویژه عاطفه محبت فرصت تجلی داد. برای این کار معلم و پدر و مادر باید از مبادی روان کاوی آگاه باشند و بتوانند از پیدایش دردهای روانی جلوگیری کنند و در صورت لزوم، کودکان رنجور را



مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و عقده‌های آنان را بکشایند. روهایم دریکلین و جونز کار فروید را در تعلیم و تربیت دنبال کردند. ای تینگتون (Eitington) اولین مؤسسه تربیتی فرویدی را در برلین برپا داشت.

اوسکار پیفستر در زوربخ پرورش اخلاقی اطفال را بر اصول روانکاو استوار ساخت. جمع کثیری از روانکاوان از جمله آنا فروید، دختر زیگموند فروید، و مانی کرل (Money-Kyrle) و ملانی کلاین (Melanie Klein) خود را وقف روان‌کاو پرورش یا «پدانا لیز» (Pedanalyse) کردند. کلاین با ابداع سیستم تربیتی جدیدی، کوشید تا واژگی‌ها و دلخوری‌های کودکان را به وسیله بازی‌های مخصوص از میان ببرد.

ملاحظه می‌شود که فرویدیست‌ها چون از مناسبات خارجی انسان‌ها یعنی زندگی اجتماعی غافلند، یاریش همه شئون اجتماعی را در نهاد فرد می‌جویند. اما گم‌شده‌ایشان در شعور فردی به دست نمی‌آید، بلکه برعکس، شعور فردی از جامعه ناشی می‌شود. از این رو، برای شعور فردی قرین یا همزادی لاشعور می‌آفرینند، و جامعه و همچنین شعور فردی را تراوش آن می‌انگارند. در بازپسین تحلیل، همه عوامل اجتماعی - دین و هنر و سازمانها و... از عقده ادیپوس که فرد را از «خود-دوستی» (Auto-Erotism) به «غیر دوستی» (Hetero-Erotism) می‌کشاند، می‌زایند.

بر فرض که این نظر قابل قبول باشد، باید دید عقده ادیپوس خود چیست و از کجا می‌آید. آیا همه افراد انسان، بر اثر سرلی‌بیدو، گرفتار عقده ادیپوس می‌آید؟ آیا در همه جوامع و اعصار، پسر شیفته مادر می‌شود و به پدر حسادت می‌ورزد و از ترس پدر، عشق خود را سر می‌کوبد و بعداً آن را در خدمت فعالیت.



های دیگری که منشاء زندگی اجتماعی می‌شوند، درمی‌آورد:

مردم‌شناسی ایفگی، مالینوفسکی (Malinowski) که خود از فروید متأثر است، متذکر می‌گردد که عقده ادیپوس در میان برخی اقوام ابتدایی دیده نشده است (Sex and Repression In Trobriand). جامعه‌شناسان دیگر نشان داده‌اند که خانواده در جریان مراحل تکامل اجتماعی به صورت‌های گوناگون درآمده، و در هر مرحله‌ای مختصات مستقلی یافته است. روابط داخلی خانواده‌ها به قدری متنوع بوده‌اند که هیچگاه نمی‌توان همه را در قالب یگانه‌ای جای داد. بنابراین عقده ادیپوس، اگر اساساً پذیرفتنی باشد، متعلق به خانواده‌های مرحله معینی از تکامل اجتماعی و معلول مقتضیات جامعه است. شاید بتوان گفت که در اروپای معاصر به سبب مقتضیات اجتماعی، خانواده متوسط وحدت خود را از دست داده و واجد صفاتی که فروید به عقده ادیپوس نسبت می‌دهد، شده باشد. اگر این امر را هم بپذیریم، باز نمی‌توانیم برای عقده ادیپوس منشایی غریزی قایل شویم؛ بلکه باید باور داریم که تحولات اجتماعی موجب وضع جدید خانواده شده است. در خانواده متوسط کنونی اروپا، از طرفی به موجب قوانین و سنن قدیم، مرد از لحاظ حقوق مالی و اجتماعی بر زن و همچنین بر فرزندان مسلط است و می‌خواهد اخلاق خشک کهنسال را - که خود پابند آن نیست - بر آنان تحمیل کند؛ از طرف دیگر انسانیت و بقایای عشق رومانیک تساوی کامل زن و مرد و رعایت امیال و عواطف فرزندان را ایجاب می‌کند. بدیهی است که در چنین خانواده‌ای اختلاف و ناسازگاری و آشفتگی ضرورتاً روی می‌دهند، اگر پدر مورد مهر زن و فرزندان نباشد، جای تعجب نیست.

با این همه هرگز نمی‌توان این روابط را بر همه خانواده‌های متوسط اروپائی حاکم دانست. بسیاری پدرها می‌برند و خانواده را بی‌پدر می‌کنند یا خانواده خود را



می گذارند و می روند. آیا در اینگونه خانواده‌های بی پدر نیز مختصات عقدهٔ ادیپوس ظاهر می شوند؟ مسلماً نه. روابط کودک با پدر و مادر خود مانند تصویری که کودک در بارهٔ تولد خود و خواهر یا برادرش به دست می آورد، نتیجهٔ اعمال واقوالی هستند که در پیرامون او از بزرگتران صادر می شوند.

شک نیست که روان کاوان در بارهٔ جامعهٔ انسانی به مشاهدات دقیقی پرداخته اند، و تدقیق آنان در احوال کودک و جدت تحولات مؤثری در آموزش و پرورش کودکان کستانی شده است اما، چنانکه گفتیم، روش خاص و تبیینات غریب ایشان بنفی هم‌مجاهداتشان انجامیده و به جامعه و علم اجتماعی آسیب رسیده است. برای دریافت این امر باید در نظر وریم که قبول فرضیات روان کاوی مستلزم انکار یازد برخی از معتبرترین مبانی و اصول علمی عصر حاضر میشود:

الف. انکار علوم اجتماعی: اگر جامعه را انعکاس روان فرد بدانیم، باید علوم پردازنده اجتماعی را که برای خود موضوعات و روش های مستقلى دارند و هدف آنها رفع معایب جامعهٔ انسانی است تنها شاخه‌ای از روان شناسی بشماریم. فروید خود می گوید که جامعه شناسی چیزی جز روان شناسی اعمالی نیست.

ب. انکار تکامل اجتماعی: اگر جامعه انعکاس غرایز لاشعور تغییرناپذیر بر کنار از زمان و مکان باشد، پس برای تحول عمقی و تکامل انسان و جامعه انسانی امکانی در میان نخواهد بود. چنین اعتقادی مخالف اصل حرکت دایمی در علوم فیزیکی و نظریه تکامل در علوم زیستی و تحولات تاریخی در علوم اجتماعی است.

پ. انکار علم حقیقی: اگر شعور انسانی انعکاس بیرون نباشد، بلکه از فعالیت عوامل درونی حاصل گردد، در این صورت متضمن اطلاعات صحیحی از دنیای بیرونی نخواهد بود، و آنچه مادر طی تجارب خود به عنوان قوانین دنیای بیرونی می شناسیم، بر واقعیات انطباق نخواهد یافت. پذیرفتن این نظر منجر به



انکار امکان علم حقیقی و موافقت با فلسفه لادری می شود ، و چنین فلسفه ای نیز مخالف است با معلومات علمی ما که همواره در تجربه عینی برواقعیات انطباف می یابند .

تبیین فرویدیسم

از آنچه اجمالا گفته شد برمی آید که فرویدیسم با آن که در مسایل گوناگون انسانی صمیمانه تحقیق کرده و تقریباً در همه علوم انسانی موثر افتاده است باز با انکار اصالت جامعه و غفلت از عوامل اجتماعی ، کشتی به خشکی رانده است ، علوم اجتماعی را به روان شناسی ، و روان شناسی را به روان پزشکی کشانیده و روان پزشکی را به صورتی عقیم در آورده و به قول دال بیز (Dalbiez) نه جنبه فلسفی فلسفه را روشن کرده است ، نه جنبه هنری هنر ، نه جنبه علمی علم ، نه جنبه اخلاقی اخلاق ، و نه جنبه دینی دین را (La Méthode Psychanalytique) . به این سبب از همان آغاز با مخالفت های فراوان روبرو شده و همواره گروهی از هواخواهان خود را از دست داده است . در ۱۹۱۰ آدلر (Adler) از فرویدیسم کناره گرفت و نظریه دیگری که «روان شناسی فردی» نام دارد ، و از فلسفه نیچه متأثر است ، وضع کرد . در ۱۹۱۲ رشته کل از فرویدیسم انحراف جست . در ۱۹۱۳ بلوی لر (Bleuler) پس از او یونگ در صدد دگرگون ساختن فرویدیسم برآمدند یونگ اولویت غریزه جنسی را منکر شد و از آمیختن روان کاوی با عرفان ، نحله دیگری به نام «روان شناسی تحلیلی» یا روان شناسی عقده ترتیب داد . رانگ نیز که بیش از فروید به نفوذ عوامل اجتماعی در شخصیت انسان معتقد بود ، از فروید جدا شد . فرن چی با آن که هرگز فروید را ترک نگفت ، باز در پایان عمر آرای او آورد که مورد قبول فروید واقع نشدند .

در بیست سال اخیر روان کاوان کوشیده اند تا روان کاوی را جرح و تعدیل و نواقص آن را مرتفع کنند در ژاپون ، کنجی اوهتوسکی (Kenji Ohtuski)



روان کاوی را با آرای فلسفی آسیایی آمیخته است . در سویس ، گوستاو بالی (Gustau Bally) ، و در ایالات متحده آمریکا هورنی (Horney) و فروم (Fromm) و سولیوان (Sulliuian) با تأکید عوامل اجتماعی، به روان کاوی صورت نوی داده اند. باید متذکر شد که هیچیک از مشتقات و منشعبات فرویدسم قادر به رفع معایب آن نبوده اند ، وهمه با تأکید بر فرد و غرایز او ، از تبیین وجود اجتماعی انسان کوتاه آمده اند .

نارسایی اندیشه های روانکاوان زاده و نمودار این است که اینان عمیقاً قادر به ادراک روابط انسانی نیستند . روابط وسیع انسانی را به دقت مشاهده می کنند ، ولی در تحلیل و تعلیل آنها به خطا می روند . کجروی و گمراهی آنان نیز زمینه ای اجتماعی دارد . بر خلاف نظر چارلز مویلن (charles Moylan) که کتابی به نام عقده تر از یک فروید نوشته و روان کاوی را محصول روحیه خاص فروید دانسته است ، فرویدسم زاده عقده های روانی فروید نیست ، بلکه انعکاس جامعه ای است که فروید در آن نشوونما کرده است .

روزگاری فلسفه و نظریه های علمی را بر کنار از محیط زندگی اجتماعی مورد قضاوت قرار می دادند . امروز چنین کاری از لحاظ علوم اجتماعی پسندیده نیست . حیات اجتماعی ناچار در ذهن همه کس از جمله دانشمندان منعکس می شود . دانشمندان ، غالباً بی آنکه خود متوجه باشد ، مشاهدات و آزمایش های علمی خود را در قالب مقولاتی که در جریان زندگی از جامعه خود گرفته است ، می ریزد و قضایای علمی را به تناسب زمینه فکری خود تبیین می کند . در این باره برتراند راسل می گوید که دانشمندان در آزمایشگاه ها چنان به جانوران آزمایشی می نگرند که خصایص اجتماعی خود را در آنها می یابند : جانوران آمریکائی به جنجال و جست و خیز می پردازند ، جانوران آلمانی سکوت و گوشه گیری می کنند ...



(Philosophy) جان دیویی نیز می‌نویسد : روان‌شناسی از تمایلات باطنی روان‌شناسان برکنار نیست : روان‌شناسان آمریکائی باطناً می‌خواهند تساوی اقیام و امکان پیشرفت ایشان را به اثبات رسانند، آلمانی‌ها قصد اثبات برتری خود را دارند
(Psychology and Philosophical Method)

زیگموند فروید از شهرنشینان میانه‌حال اتریش بود . مرضی او نیز اکثراً از مردم متوسط بودند ، زیرا مردم متوسط الحال چون تا اندازه‌ای مجال تفنن و لذت‌جویی دارند و درعین حال برخلاف مراتب بالای جامعه دارای وسایل کافی نیستند ، بیش از دیگران به ناخوشی روانی می‌افتند . از این گذشته ، بیماران روانی مراتب اسفل جامعه قادر به مراجعه به روان‌نگاو و پرداخت پولی گزاف نیستند . ناگزیر فروید حالات روانی مردم متوسط شهری ، آن هم مردم ناسالم ، را شناخت و تعمیم داد . در ربع اول قرن بیستم که فروید یسم ظهور کرد ، اروپا گرفتار تحولات عظیمی مانند نخستین جنگ جهانی و قدرت یافتن طبقه پایین جامعه و ایستادگی آن در مقابل طبقات دیگر گردید ، و امپراتوری اتریش عظمت دیرین خود را باخت و پریشان‌گشت و مردم مخصوصاً مردم متوسط که اکثراً از فرهنگ بهره‌ای دارند و با دیدگانی پرتوقع به جامعه می‌نگرند ، پریشان و بدبین شدند ، به قدرت مشکل‌گشای شعور و علم و تمدن مایوس‌تردید کردند و راه علاج را در منفی‌بافی و بدبینی شوپن‌هوئر جستند . دستگاه فکری فرویدی که سازنده‌اش از دوستان آثار شوپن‌هوئر بود ، از این نومیدی و بدبینی گرانبار است ؛ انسان محکوم ابدی غرایز زلی است ؛ دگرگونی و بهبود و سعادت او خیالی خام است ؛ انسان ذاتاً بیمار است و با هیچ تشبیهی بیماری او ریشه کن نخواهد شد . . .

باید دید که دستگاهی فکری ، با این همه کمی و کاستی ، چگونه نیم قرن بر جامعه‌های متمدن بسیاری سایه افکنده و در رشته‌های مختلف دانش‌رخنه



کرده است .

فرویدیسیم هنگامی ظاهر شد که ارزه برارکان روان شناسی و فلسفه اروپایی افتاده بود . دبستان های فکری جامع الاطرافی وجود نداشتند ، فرهنگ به تجزیه و تشتت گرایید ، به طوری که به قول برن تانو (Brentano) تعداد دبستان های روان شناسی به تعداد روان شناسان بود ! در این هنگامه فروید با قدرت و پشتکار فوق العاده ای دستگاه فکری وسیعی فراهم آورد و خلاء فکری را پر کرد . به این سبب در اروپا و آمریکا با قبول عام مواجه شد .

از این گذشته، پیام فروید همان پیامی بود که اروپا و آمریکا می‌خواستند. چنانکه گفته‌ایم، آرای فروید در روان پزشکی و روان شناسی و جامعه شناسی با وجود تازگی های خود از جریان عمومی روان پزشکی و جامعه شناسی آغاز قرن بیستم دور نبود : در روان پزشکی با تأکید بر روش ذهنی به مطالعه و درمان بیماری ها پرداخت، در روان شناسی بازویش نارسایی شعورهای غریزی لاشعور را بررسی کرده ، در جامعه شناسی باید بینی به سازمان ها و تحولات اجتماعی نگریست . . . اینگونه عقاید مقتضای زمان او بود . مردم مخصوصاً طبقات متوسط و بالا چنین اندیشه هایی را خوش می داشتند و از آن استقبال می کردند . دانشمندان نیز که به فرویدیسیم می گراییدند، فرزندان خلف عصر خود بودند و با آن نوع اندیشه ها قلباً توافق داشتند . کافی است گیمکی کوب (Geikie Gopp) را نمونه بیاوریم : وی در کتاب خود به نام غدد سر نوشت (Glands of Destiny) فروید را به عنوان اولین کسی که به شور جنسی کودکان پی برد ، و آموزش و پرورش را مروج خویش ساخت ، ستایش می کند . چرا ؟ زیرا اندیشه فروید را مؤید فکر خود می یابد : وی در این کتاب ، مانند فروید موجودات اجتماعی شخصیت انسانی را نادیده می گیرد ، ولی به جای غریز فرویدی ، غده ها را عامل سازنده شخصیت می داند و می گوید اگر در دوره های معینی از تاریخ جامعه ها تحولات شدیدی روی داده و تاخت و تازهای بزرگی صورت



گرفته‌اند، از آن سبب بوده‌است که بعضی غدد دزپیکر برخی اشخاص - اسکندر، ناپلئون، هیتلر ... - کمتر یا زیادتر از اندازه لازم ترشح کرده‌اند!
زندگی پرگیرودار زیگموند فروید، کوشش‌های مداوم و تلاش‌های عظیم علمی ولی نازای او، سرگذشت محقق صمیمی و جسور و فعالی است که بر اثر آشوب زمانه قادر به دریافت روابط واقعی حیات انسانی نشد و به کجروی و گمراهی افتاد.

۱. ح. آریان پور
تهران، مرداد ۱۳۴۱



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فهرست مندرجات

- ۱- پیش گفتار
- ۲- زندگی و آثار فروید (بیوگرافی ، مطالعات ، مکاتبات ، مسافرتها و نوشته‌های فروید)
- ۳- پنج درس پسیک آنالیز مشتمل بر : هیپنوز کردن ، زنده کردن خاطرات بدون توسل به هیپنوتیزم ، پیدا کردن آثار مرض انگیز بکمک مکانیسم‌ها ، غریزه جنسی و تمایلات و کلمگیری کودک ، روش درمانی پسیک آنالیز
- ۴- غرایز و روان بشر- (شور زندگی و شور مرگ ، لی بیدو ، دورانهای سه گانه جنسی)
- ۵- شخصیت انسان - (عامل خودساز شخصیت چیست ؟ عوامل محیط و اجتماع روی شخصیت چگونه است ؟)
- ۶- انحرافات روانی - (عشق به همجنس ، سادیسم ، مازوشیسم ، خودنمایی ، دیده بانی ، بت پرستی ، زناشویی باهمخون)
- ۷- عقده‌های روانی - جبر روانی - عقده‌های اودیپ ، اختگی ، الکترا ،



حقارت ، خود برتر بینی.

- ۸- **دینامیسم‌های روانی** - من و من برتر ، سانسور و کشاکش روانی .
- ۹- **مکانیسم‌های روانی** - مکانیسم‌های برتر ساختن ، واکنش کردن ، برافکندن ، درافکندن، دگرگون ساختن و جبران .
- ۱۰- **سمبولیزم** - و چگونگی آن.
- ۱۱- **خواب و تعبیر آن** - فشرده گی ، جابجا شدن، تبدیل به سمبولها، صحنه سازی ، واپس زدگی ، انتقادهایی بر مبحث رؤیا.
- ۱۲- **زن و مرد** - انسان دوجنسی ، اختلاف و دشمنی زن و مرد ، مادرزن و داماد.
- ۱۳- **بازی** - بازیهای خرد سالان و بزرگسالان و رابطه آنها با کامهای وازده.
- ۱۴- **هنر و هنرمند** - تاریخچه کوتاه هنر، هنرمندی ، نبوغ.
- ۱۵- **شوخی ، لغزش ، فراموشی ، اشتباه** - لغزشهای عملی و لفظی، انتقاداتی به مبحث اشتباهات فروید .
- ۱۶- **ناخوشیهای روانی و پیشگیری از آنها** - اختلالات و بیماریهای روانی، اعتقادات لاهوتی -- پالایش روان.
- ۱۷- **فرهنگ و تمدن و دشمنان آنها** - زندگی ایده آلی و دشواریهای آن ، لذتهای حاصله از تمدن.
- ۱۸- **مذهب و رابطه آن با تمدن** - توتمیسم ، بی‌پایگی اصول مذهبی، ریشه عقاید مذهبی ، رابطه مذهب با تمدن.
- ۱۹- **آموزش و پرورش و مسایل تربیتی** - نقش کودک در ساختن اجتماع
- ۲- **فلسفه و جامعه‌شناسی فروید** - متاپسیکولوژی فروید، ارتباط کارهای



جامعہ بدوران نرسی سیم

۲۱ - مقایسه نظریات فروید با سایر روانکاوان ، علماء بیولوژیک، مریان

تعلیم و تربیت و

۲۲ - انتقاداتی چند به فروید و فرویدیسم -- از کتابهای خارجی ترجمه.

های فارسی رسالات فروید .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«پیشگفتار»

چند سال پیش که شاگرد مدرسه بودم برای اولین بار با نام «دکتر زیگموند فروید» آشنا شدم.

در آن روزها بیش از هر دوره دیگری مردم بکتاب و مجله می‌گرویدند. دانش‌های اروپائی از هر روزنی در دیار گل و بلبل رخنه کرده بود تا جائیکه این سرزمین نقطه برخورد اندیشه‌ها و فلسفه‌های گوناگون شده بود. از میان فلسفه‌ها و نظریات معتبر فلسفه شوپنهاور، ژان ژاک روسو، مارکس و نظریات فروید، داروین و مترلینگ طرفداران بیشتری داشت.

برای ما که آن روزها جوجه تازه سر از تخم در آورده‌ای بودیم کنج‌کوی در مسائل علمی و فلسفی خالی از لطف نبود لذا به سوراخی سر می‌کردیم و از هر د کتر و تز اقتصادی و فلسفه سیاسی چیزی می‌خواندیم تا جهان بینی درستی یافته و در کوره راه زندگی سرگردان نمانیم.

ولی از آنجا که زبان خارجی را سر و ته شکسته میدانستیم استفاده از متون اصلی کتابها بر ایمان مقدور نبود و ناگزیر بودیم از ترجمه‌های قابل اعتماد



بهره‌وری کنیم .

منهم که رهرو این راه نو بودم از هر دری سخنی از هر گوشه توشه‌ای برداشتم و آنها را برای روبروشدن با دشواریهای زندگی سپربلا کردم .
احساس این نکته که ممکن است اندوخته‌های چندین ساله و تطبیق آنها با تجربیات زندگی ممکن است کسانی را سودمند افتد بر آنم داشت تا توشه عمر شیرین‌رادر مورد نظریات فروید در این کتاب تقدیم رهروان دانش کنم تا ازین خوان نعمت بیدریغ تمتعی بگیرند . و چون آغاز کار است ازارباب بینش و معرفت تقاضا دارم نارسائی کلام و ناشیوایی نوشته را بادیده اغماض نگرند .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زندگی و آثار فروید

زیگموند فروید Sigmund Frued در ششم ماه مه ۱۸۵۶ میلادی در شهر فرایبرگ Freiburg واقع در مراوی (چکوسلواکی کنونی) چشم به جهان گشوده. خانواده او خورده مالکی یهودی تبار بودند. فروید چهار ساله بود که با پدر و مادرش بوین (پایتخت کنونی اتریش) رفت و در آنجا اقامت گزید. پدرش به پیشرفت زیگموند دلبستگی زیاد داشت از اینرو او را در انتخاب رشته تحصیلی آزاد گذاشت فروید ابتدا رشته حقوق را در نظر گرفت لیکن در ۱۸۷۳ در دانشکده پزشکی وین مشغول تحصیل شد و چون یهودی بود پیوسته مورد تحقیر این و آن قرار میگرفت و از همان ابتدا اندیشه ناسامانی تمدن برایش پیدا شد و دانست بشر دچار تعصبات خشک و بی پایه ایست که ریشه چندین ساله دارد. در ۱۸۸۵ برای تکمیل معلومات خود در رشته «پیشناسی» پاریس رفت و نزد دکتر شارکو به تحصیل پرداخت و دانشنامه‌یی نیز گرفت.

در ۱۸۸۶ زناشوئی کرد و در سال ۱۸۸۹ برای بار دوم بفرانسه رفت و در مدرسه نانسی به ادامه کاوش پرداخت در این هنگام استاد برنهایم روش «پسیکانالیز» (Psychnalyse) را دنبال میکرد.



پس از بازگشت بوین با دکتر بروئر «Dr. Bruer» آشنا شد و بکمک او
بدرمان بیماران هیستری پرداخت و در سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ کاوشهای خود را در
اینمورد با بروئر منتشر کرد .

بروئر بیماران را بوسیله خواب مصنوعی وادار بسخن میکرد و آنچه را در
ضمیر آنها بود بیرون میکشید ولی فروید روش درمانی او را نپذیرفت و از همان
شیوه پسیکانالیز برای درمان بیماریهای روانی استفاده میکرد باین معنی که
بیمار را وامیداشت تا با روش «تداعی معانی» اندیشهها و خاطرههای از یادرفته
را بیاد آورد و آنقدر این کار را ادامه میداد تا عامل موجد بیماری را در مییافت
و بدرمان آن میپرداخت او میگفت : همه کس را نمیتوان بخواب مصنوعی وا-
دلشت و شاید پزشک روانی هیپنوتیزم نداند ولی اگر به بیمار اطمینان داده شود
که درمان خواهد یافت اندیشهها را دنبال خواهد کرد و بنکنه مورد نظر خواهد
رسید فروید پس از پیروی از این روش از بروئر جدا شد ولی تا آخر عمر نسبت
بدو وفادار ماند .

او تا سال ۱۹۰۶ روش پسیکانالیز را بتهنایی دنبال میکرد در این مدت رسالههای
زیادی بر مبنای پسیکانالیز نوشت ولی مورد تحقیر و توهین واقع شد اما او از آن
بیدهائی نبود که باین بادها بلرزد چنانکه خود گوید : « من خود را حاضر
کرده ام که شدیدترین و ناپسندترین تیرهای ملامت را بسویم پرتاب کنند و یقین
دارم که مرا بسطیحی بودن ، بکوتاه نظری و عدم استنباط و درك منافع عالیه بشریت
متهم خواهند کرد »

« اگر کسی خود را نمونه از خود گذشتگی ، فداکاری و بی اعتنائی نسبت
بسر نوشت معرفی کرد باید پیه هر نوع زیان مادی را بتن بمالد و از خسران و
تحقیر و توهین نالد »



در سال ۱۹۰۶ جمعی بدو پیوستند و روش « روانکوی » را دنبال نمودند و سال ۱۹۰۸ « انجمن بین المللی روانکوی ». تشکیل شد .

در ۱۹۰۹ دکتر استانی هال رئیس دانشگاه کلارک امریکا از فروید و همکارش یونگ دعوت کردند تا با تازونی بروند آنها این دعوت را اجابت کردند و در اتازونی چند سخنرانی پیرامون روانکوی و اصول تجربی آن بیان داشتند که بینهایت مورد توجه قرار گرفت و چنان در دانشمندان و روانشناسان اثر بخشید که چند تن از مخالفان سرسخت فروید نظریات او را در باب روانکافی پذیرفتند . جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) فروید را نسبت بتمدن بدبین تر کرد و اندیشه نوشتن کتابهای « آینده یک توهم » و « عیب و علتی روانکاوی » را در او پدید آورد .

در سال ۱۹۳۶ عضویت انجمن پادشاهی بریتانیا برگزیده شد در این سالها او روزنامه بین المللی روانشناسی را اداره میکرد .

در ۱۹۳۸ یعنی ابتدای جنگ جهانی دوم پس از پیوستن اتریش با آلمان با دخترش آنا Anna ، بلندن رفت و کتاب « موسی و توحید » را در آنجا منتشر ساخت .

در این سالها بیماری قلب او را از پای در آورده بود و سبب شد که این نابغدی یهودی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۹ در سن ۸۳ سالگی درگذرد .

در اواخر عمر او بکمال دخترش آنا زندگی آدولف هیتلر را از نظر روانکوی تجزیه و تعالیم میکرد بنا بر وصیت خود او جسدش را در باغهای سبز لندن « Golden's green » سوزانده خاکستر کردند از او سه دختر و سه پسر بجاماند که یکی از آنها آنا- پسیکانالیست معروف میباشد .

فروید در دوران زندگی کتب و رسالات زیادی نوشت که مهمترین آنها



کتاب‌های زیر اند. کتاب «سه نظریه میل جنسی» که در آن پیرامون مسائل جنسی گفتگو کرد و یاد آورد که شورجنسی مادرغرایز است .

در ۱۸۹۶ در کتاب «تعبیر رؤیا» خواب‌ها را از نظر پسیکانالیز مورد بحث قرار داد

در ۱۹۰۶ مقدمه‌یی بر «هدیان و رؤیا» نوشته یسن نوشت .

و نیز زندگی لئونارد و دودا وینچی را از نظر روانی تجزیه و تحلیل کرد .

سال ۱۹۱۳ کتاب «توتم و تابو» را انتشار داد و در آن پدر را حیوان توتمیک

معرفی کرد و در ۱۹۲۰ کتاب «آنسوی اصل لذت» و در ۱۹۲۱ «روانشناسی توده

و تحلیل من» را نوشت .

در ۱۹۲۳ فلسفه «متاپسیکولوژی» خود را در کتاب «من و او» معرفی کرد.

در ۱۹۲۵ «اتوبیوگرافی» خود را منتشر کرد .

رساله‌یی نیز در ۱۹۲۳ خطاب به آلبرت انیشتن نابغه بزرگ آلمانی بنام

«چرا جنگ» نوشت و در آن بشر را دعوت کرد تا با کمک تئوری او تمدن را از شر

سائقه مرگ برهانند .

در ۱۹۲۷ «موسی و یکتاپرستی» را نشر داد که در آن ریشه آداب و روایتها

و افسانه‌ها را کاوش کرده بود .

در ۱۹۲۸ که در لندن بیمار و بستری بود کتاب «خلاصه پسیکانالیز» را

نوشت .

فروید با دییات و بویژه شعر دل‌بستگی زیاد داشت و سبک خاصی را در نوشته‌ها

بکار میبرد و بی‌گوتته و کتابهای «طبیعت» و «ورتر» عشق میورزید و این

علاقه را تا پایان زندگی همچنان حفظ کرد چنانکه طی گفتگویی در سن هفتاد

سالگی چنین گفت :

«مدتی که در پاریس بودم زیر نفوذ تمایلات گوناگون ادبی آن دیار واقع



شدم و این تمایلات تأثیر عمیقی در روح من بخشید و بواسطه همین در کتب خود پیوسته بشعر استناد جسته‌ام و اشعار زیادی بدینوسیله نقل نموده‌ام و این مسئله دلیل محکمی است بر اینکه دانشمند اگر دارا روح ادبی باشد آثارش برای اهل عالم قابل خواندن خواهد گردید و مردم بخواندن آن رغبت زیادی نشان خواهند داد ولی اگر فقط بخواند مطالب علمی را در قالب الفاظ و تعبیرات علمی بنویسد اثر بیاناتش از چهار دیوار محدود اهل آن علم بخارج تجاوز نخواهد کرد و مردم آنرا با میل و رغبت نخواهند خواند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

« چون اساس معالجات روانی فروید بر روی نظریه‌ی پسیکانالیز دور میرند »
« پنج درس پسیکانالیز نوشته‌ی فروید را با توضیحات و اضافاتی در زیر می‌آوریم »

پنج درس پسیکانالیز^۱

درس اول

« هیپنوز کردن و تجدید خاطره عامل مرض »

فروید در درس اول گوید : « من بوجود آورنده‌ی پسیکانالیز نیستم زیرا - هنگامیکه دکتر بروئر پزشک معروف وینی این روش را دنبال می‌کرد من تحصیل می‌کردم » دکتر نامبرده بدرمان دختری که بیماری هیستری^۲ داشت مشغول بود این دختر در حین پرستاری پدرش از شدت هیجانهای درونی و آندوه دچار هیستری میشود و اندیشه‌های پریشان او را دچار اختلال حواس مینماید او گذشته از احساس کشش و درد پاره‌بی نقاط بدن خود را از یاد برده و همه‌زبانهای را که میدانسته فراموش مینماید و نیز پس از دیدن سگی که از ظرف آبخوری او آب مینوشیده از خوردن آب

۱ - Psyche بمعنی روان از کلمه یونانی . Pneuna بمعنی دم‌مشتق شده است .

۲ - Hysterie از واژه یونانی Hysteria گرفته شده است .



بیزار میشود دکتر بر وئر بکمک هیپنوتیزم او را وادار بسخن میکند و نکات ارزنده خطرات اورادرمی یا بدوبدینوسیله اختلال روانی او را کاهش میدهد . مشخصات بیماران روانی هیستریک اینست که خاطرات گذشته آنها زارنج میدهد و بیماری آنها باقیمانده و نشانه پاره‌یی اتفاقات گذشته میباشد که یادآوری آنها روان بیمار را جریحه دار میسازد این اتفاقات را میتوان سمبولهای یادبود نامید .

فریود گوید : هنگامیکه بکمک خواب مصنوعی بیماری را وادار میکنیم تا بعلت بیماری بر گردد دو حالت اتفاق میافتد یا پزشک معالج انگیزه بیماری را درمی یابد که در اینصورت درمان بسیار ساده است و یا بنکنه ایجاد کنندهی بیماری توجه نمینماید در اینصورت بیمار صورت بیماری را دیگر گون ساخته و بخشی از بدنش دچار گسیختگی تعادل عصبی یا فلج میگردد و از کار میافتد .

درمان بیماران در اینحالت مانند زودی است که داری دوبستر بوده باشد چنانچه آب از بستر اصلی بگنجد سدی نخواهد داشت ولی اگر از بستر تنگ فرعی عبور کند بواسطه شدت فشار طغیان خواهد کرد .

فریود گفت : بیماران دکتر بر وئر علت بیماری خود را از یاد برده بودند و همین امر دشواری یبائی در کار درمان آنها پدید میآورد و هنگام خواب کردن بیمار کوشش میشد تا صحنه های از یاد رفته را جلوی چشم بیاورد و بدین نحو سمبولهای بیماری از بین برود .

او در آخر درس اول روش دکتر بر وئر را کهنه قلمداد کرده میگوید : «هیچ نظریه‌یی نمیتواند وحی منزل باشد و نظریات جدید راجع به پسکانالیز این امر را ثابت میکند تنها نظریاتی کلی و دارای ریشه هستند که با تحقیق و تجربه سازگار باشند .»



درس دوم

« زنده کردن خاطرات بدون توسل به هیپنوتیزم »

در همان ایام که پروئر روش خواب مصنوعی را بکار میبرد دکتر شارکو درمان هیستریک را از راه دیگری مورد آزمایش قرارداد و نتیجه هم گرفت . موقعیکه فروید و پروئر نخستین تجربه‌های خود را راجع به هیستریک چاپ کردند هنوز نظریه دکتر شارکو منتشر نشده بود . یکی از شاگردان پروئر بنام پیرژنه Pierejer نظریه‌هایی داشت که آنها را تجربه کرد بعقیده‌ای این دانشمند « هیستریک فساد دستگاه عصبی است که بشکل ضعف ارثی ترکیب روانی آشکار میگردد » . منسور از ضعف ارثی اینست که اگر عضوی از بدن فلج شد عضو دیگری حساسیت پیدا کرده نیروی کار خودش فزونی می‌یابد یا بعبارت دیگر « هیستریک‌ها نمیتوانند پدیده‌های گوناگون روانی را روی خط سیر معینی نگاهدارند و از اینرو میل بتجزیه ذهنی و عقلی نتیجه میشود » فروید گوید « این نظریه کلی نیست و حالاتی هستند که باتئوری ضعف روانی هماهنگی ندارند » .



هنگامیکه فریود کاوشهای پروتر را دنبال میکرد بدو گانگی ضمیر بر خورد و از این ببعدهین او واستادش اختلاف نظر پدید آمد ،

او گوید : « من به هیپنوز کردن علاقه‌ای نداشتم و فقط بتجربه متکی بودم زیرا همه بیماران زیر خواب مصنوعی واقع میشوند من بیاد تجربه‌هایی که در ناسی از استاد برنهایم آموخته بودم افتادم این استاد میگفت : در بیداری هم با تلقین ووادار ساختن بیمار بیاد آوری گذشته میتوان عامل مرض را در بیمار پیدا کرد و بدرمان پرداخت. کسیکه خواب بوده پس از بیداری بیشتر رؤیای خود را فراموش کرده است لیکن پس از پافشاری زیاد میتوان این روش « آلام روحی 'Nevroses' را از بین برد یعنی عواملی که در بیمار میکوشند تا با ایجاد مقاومت حقایق را در ضمیر نابخودنگهدارند آشکار شده و پزشک روانی پس از بدست گرفتن این عوامل درصد رفع آنها برمیآید .^۲

میتوان آنچه را که بر او گذشته بیاد آورد من روش بالا را در مورد بیماران خود بکار بردم و هنگامیکه آنها اظهار بی اطلاعی مینمودند وادارشان میساختم تا بیاد آورده‌ها را بیان کنند از اینراه میتوانستم آنچه را مورد نظر است دریافته بدرمان پردازم . از این روش چنین نتیجه گرفتم که خاطرات گذشته بیمار هرگز از نظرش محو نخواهد شد و همواره با دانستنیهای او پیوند خواهد داشت . فقط نیروئی از تجدید آنها جلوگیری مینماید امروز باید بوجود چنین نیروهایی ایمان داشت .

۱ - اصطلاح انگلیسی این کلمه **Nevrosis** است و عبارتست از اختلال کار

دستگاه پی بدون رسیدن آسیب عضوی . برخی از دانشمندان لفظ **Psychonevrosis** را جانشین آن نموده‌اند که مفهوم آن اختلال روحی خفیف میباشد .

۲ - مذهب بودامعتقد است که ریشه دردها خواهشهای نفسانی است .



نظریه فروید نیز روی همین «مقاومت نیرو» دور میزند.

همین نیروهایی که مانع بازگشت فراموشی بضمیر بخود میشوند همانهایی هستند که بهنگام جریحه‌دار شدن روان ایجاد فراموشی نموده و منشأ بیماری را در «ضمیر نابخود» رانده‌اند.

این عمل فرضی را فروید «واپس زدگی Refoulement» مینامد.

او گوید «اختلاف نظر من با پیژانه اینست که من معتقدم جدا شدن و تجزیه روانی بواسطه نداشتن استعداد ارثی نیست بلکه بواسطه کشمکش دو نیروی روانی یعنی «ضمیر بخود» و «ضمیر نابخود» است و طغیان این دو نیرو را علیه یکدیگر نمودار میسازد ضمیر بخود کوشش میکند در برابر خاطرات غم‌انگیز مقاومت نماید. نظریه هیپنوتیزی این اشکال را دارد که مقاومت در آن بخوبی دیده نمیشود و همچون دیوار است که آنچه در پس دیوار پنهانست دیده نمیشود.

بیماران هیستریک اگر چه همه اندیشه‌های زاینده بیماری را از خویش دور ساخته‌اند لیکن این توانائی را ندارند تا آنرا از ضمیر نابخود دور نمایند و همواره آن اندیشه‌ها با میل غیر قابل تحملی بستگی دارند در ضمیر نابخود باقی میمانند و میتوان آنها را در بیمار هیستریک زنده کرد. نتیجه اینکه «برای درمان بوسیله روانکاوی روانکاو میبایستی اثر مرض را با اندیشه واپس زده پیوند داده فکر واپس زده را پیدا کند و آنرا با تئینه‌ی ضمیر بازگرداند».

فروید عناصری را که با یکدیگر مربوط بوده و تأثرات رادر بر دارند عقده Complex مینامد. او گوید اگر برای یافتن يك کمپلکس واپس زده از خاطرات بیمار کمک بگیریم چنانچه او عده‌ی کافی از این ارتباطات را برای ما بگوید، بمطلوب میرسیم در غیر این صورت باید بیمار را وادار سازیم تا آنچه را در لوح ضمیر دارد باز نماید و برای اینکه این ارتباط بریده نشود باید قسمتهایی را که بیمار میخواهد پوشیده بدارد، آشکار ساخته او را وادار سازیم تا کلیه‌ی خاطرات



حتی حرفهای بیهوده را بگوید شاید بدینوسیله مجهول پیدا شود گرچه این روش بسیار پر زحمت است ولی ناگزیریم آنرا انجام دهیم زیرا این تنها راه عملی است .

برخی گویند : بیمار در اینمورد متوقف شده از ادامه گفتار سر باز میزند. این حالت بسیار کم است و چنانچه واقع شود دلیل آنست که مقاومت مانع میشود تا فکریرا که در این لحظه در مخیله بیمار پیدا شده بیان نماید و پیوسته آنرا از خاطر او میراند . برای رفع این دشواری باید حقایق را برای بیمار تشریح کرد و او را از کتمان خاطراتش مانع شد .

در چنین صورتی است که بیمار بدون پرده پوشی کلیه جریانات اعم از جنایت و کشتار و کارهای خلاف عفت را خواهد گفت و پزشک از شنیدن آنها عقده واپس زده را خواهد یافت .

شاید برای درمان بیماری روانی از این روش چشم پوشند ولی این روش برای نمودار کردن عقده ها و نیز بررسی جنون و نبوغ لازمست .

غیر از این وسیله یعنی بررسی اندیشه های بیمار روانی روشهایی نیز برای نفوذ در ضمیر نا بخود هست که عبارتند از :

تعبیر خوابها و تفسیر لغزشها و اشتباهات سهوی که در بخشهای آینده چگونگی آنها را بررسی خواهیم کرد .

هنگام بر خاستن از خواب وضع ما مانند بیماران روانی است و همانگونه که آنها کوشش دارند اندیشه های درهم را در ضمیر نا بخود رانده از شر آنها آسوده شوند ما نیز میکوشیم اندیشه های نامربوطی را که در خواب دیده ایم رها ساخته آنها را بدست فراموشی سپاریم از اینرو بآنها بادیده حقارت مینگریم .



درس سوم

« پیدا کردن آثار مرض انگیز بكمك علامات ، خوابها و لغزشها ،

فرويد گوید : « در درس پيش گفتم بدون استفاده از خواب مصنوعی میتوان بیمار را واداشت تا خاطرات کهنه و آنچه را در ضمير نابخود دارد بر زبان آورد ولی يك اشكال هست و آن اینکه بفرض پیروی از روش جدید از کجا معلومست آنچه را بیمار میگوید درست بوده با آثار مرضی مربوط باشد »

« برای حل این دشواری از اصول ث . ژ . یونگ و شاگردانش که در زوربخ باثبات رسانده اند كمك میگیریم . این اصول « جبر روانی هستند ، « من بدرستی این اصول ایمان داشتم و گمان نمی کردم اندیشه‌ی ناگهانی در ضمير بخود بیمار هویدا شود بویژه اندیشه‌ئیکه در اثر تمرکز قوای دماغی پیدا شده باشد و نیز معتقد بودم که بین اندیشه پیدا شده در مخیله بیمار و عامل مرض انگیز ارتباطی موجود است و لازم نیست عین آن باشد . »

دو نیرو در بیمار هست که ضد یکدیگر ندیکه اینک بیمار میکوشد آنچه را در ضمير نابخود دارد بضمير بخود باز گرداند دیگر اینک مقاومت مانع بازگشت عوامل واپس زده میشود حال اگر مقاومت صفر بود فراموش شده ها بدون تغییر شکل



بضمیر بخود باز میگردند پس میتوان گفت :

« شدت مقاومت با تغییر شکل اندیشه مورد نظر نسبت مستقیم دارد یعنی هر چه مقاومت بیشتر شود بهمان نسبت اندیشه‌ها بیشتر تغییر شکل میدهند و هنگامیکه مقاومت بسیار باشد پیدا کردن عامل مرض انگیز بدشواری ممکن است » .

حال اگر مقاومت شدید نباشد بکمک اندیشه میتوان عامل مرض انگیز را دریافت و بدرمان بیماری پرداخت ما برای پی بردن بمجهول باید از استفاده و اشاره کمک بگیریم در بیماری خاطرات در هم پیچیده بیمار اندیشه‌هایی ظاهر میشوند و این اندیشه‌ها جز تغییر آرایش مجهولات چیز دیگری نیستند . این کوچک بینی بعلت آنست که نمیخواهیم آنچه را در خواب دیده‌ایم بیاد آوریم نفرت ما بیشتر بواسطه کارهای زشتی است که در خواب صورت میگیرد .

در دوره‌های پیشین خواب حقیر شمرده نمیشد امروز هم عوام بادیده کنجکاو بخواب مینگردند و کوشش دارند میان خواب و زندگی خویش پیوند ایجاد نموده سر نوشت یا آینده‌ی خود را در قالب آن ببینند لیکن دقت آنها جنبه‌علمی نداشته ناشی از بیم و هراس آنها از آینده است .

فریوید گوید : « برای درك خواب و چگونگی آن من باندیشه‌های خرافی پیشینیان ارجحی نمیگذارم ولی تحقیق خود مسئله‌ی خواب يك سلسله از چیستانهای پیچیده را برای ما روشن خواهد ساخت . باید دانست همه خوابها پیچیده نیستند و هر کس میتواند خواب کودکان را تعبیر نماید . دقت در خواب کودکان نشان میدهد که رؤیای آنها نمایشی از خواستها و آرزوهای آنهاست و چون باز شد کودک میدان آرزوها وسیعتر و خواستها مبهمتر میشود و نیز بعلت اینکه در عالم



بیداری بسیاری از آنها غیر ممکن هستند بصورت رؤیا جلوه گری مینمایند .
 برای تعبیر خواب کودک باید دانست کودک در روزهای پیش چه اندیشه‌هایی
 را ددسر میپورانده است . خواب سالمندان نیز انجام آرزوها و خواستهای آنانست
 منتها ایراد میگیرند که این خوابها اغلب گنگ و نامفهوم است و با خواهشهای
 درونی بیمانند است .

پاسخ اینست که آنرا آرایش داده‌اند و گرنه ریشروانی خواب با خود خواب
 چندان فرقی ندارد و ما باید دو چیز جدا گانه را از هم تمیز دهیم .
 ابتدا خواب را بهمان صورتی که دیده ایم و پس از برخاستن قادر نبوده ایم آنرا
 بیان کنیم این بخش را «**محتوی ظاهری خواب**» مینامیم ولی يك قسمت «**اندیشه پنهانی**
رؤیا ئی» نیز هست که از ضمیر نا بخود بر خوابها فرما نروایی میکنند این تعبیر-
 صورت مانند علائم هیستریک است و همان نیروی مقاومت که نفوذ افکار را در ضمیر
 نا بخود بضمیر بخود مانع میشود .



درس چهارم

**غریزه جنسی و ارتباط آن با عقده های واپس زده - تمایلات جنسی
کودک و تکامل آنها - تغییر شکل کامگیری کودک**

اکنون به بینیم روشهای نامبرده چه آگاهیهایی در باره ی عقده های زاینده
مرض و امیال واپس زده در اختیار مامیگذاراد . نخستین کشف نشان میدهد که آثار
مرضی بازندگی عشقی بیمار مربوطست و تمایلات مرض انگیز از نوع انگیزه
های عشقی هستند و نشان میدهند که اختلالات زندگی جنسی یکی از عوارض
بیماریهاست

جمعی بفرود ایراد میگیرند که چرا سایر تحریکات روانی آثار واپس
زدگی از خود نشان نمیدهند ؟ فریود پاسخ میگوید :

« تجربه نشان میدهد تمایلاتی که داری ریشه ی جنسی هستند گاهی تأثیر
عوامل جنسی را نیرومی بخشند ولی جانشین آنها نمیشوند باید دانست ما از وضع
بیمار نمیتوانیم درستی این نظریه را ثابت کنیم زیرا بیمار میکوشد رازهای جنسی
خود را پس برده نگهدارد و اگر بیمار درمان را مؤثر تشخیص دهد هرگز حقایق را
بتمان نمیکند و آنچه را ارزنده است بیان میدارد و گاهی اوقات پزشك خود نیز



دچار حجب و حیاشده و از شنیدن راستیها بدون پرده ابادارد . علت این امر تأثیر اندیشه‌های اجتماعی و آداب عمومی است که پزشك در آن اجتماع و درمیان آن جامعه پرورش یافته و اندیشه های ناگوار در مغز او نیز رسوخ یافته است. گاهی اوقات کاوشهای پسیکانالیز آثار بیماری را بعقدہ های جنسی مربوط نساخته بعوامل جراحی مربوط میسازد لیکن این اختلاف چندان اهمیتی ندارد .

کار تحلیلی که درمان بیماری ضروریست محدود بزمان بروز بیماری نمیباشد بلکه از نخستین دوره کودکی عوارض گوناگونی در کودک موجود بوده و بشکل‌های گوناگون جلوه گرمیشده . باتحقیق در اینمورد میتوان میزان حساسیت فرد را در برابر جراحات بعدی اندازه گرفت و بایادآوری خاطرات فراموش شده بدرك آثار مرضی نایل آمد .

همانگونه که از مطالعه خواب میتوان آرزوهای واپس زده رازنده کرد بکمک تئوری جنسی نیز میتوان تمایلات سردرگم و واپس زده جنسی کودک را یافت و از ارتباط آنها باشو کهاود گر گونیهای دستگاہ عصبی کودک منشاء جراحات بعدی را شناخت حال به سومین نمود روانی که ایجاد فن پسیکانالیتیک نموده است میپردازیم این نمودها در همه از سالم و ناسالم دیده میشوند و آنها را لغزش یا اعمال سهوی Actes - Mergives یا Rets میتوان نامید و آنها اشتباهاتی است که دزدندگی روزانه رخ میدهند و گسترده آنها در بخشهای دیگر خواهد آمد .

باتوجه بلغزشها میتوان بانگیزه های درونی و تمایلات شخصی پی برد و در یافتن آنها بسیار ساده است منتها اندکی دقت لازم است شخص میخواهد این تمایلات را در ضمیر بخود خویش نگهدارد ما باید برای آنها اهمیت زیاد قائل شویم زیرا بشر بکمک آنها رازها را افاش مینماید .

دانستیم پسیکانالیتها باصول جبر روانی دزدندگی ایمان دارند و معتقدند هیچ



کاری اتفاقی نیست و هر چیز انگیزه‌ی دارد. حال آنچه را که برای کشف اندیشه‌ها در زندگی روانی واپس زده‌اند گرد آورید ارتباطی را که در ذهن مریض ایجاد میشود ، خوابها، لغزشها و سمبلهایش را با دقت بنگرید غیر از اینها عمل انتقال نیز دخالت دارد آنگاه از پیوند این حالات میتوان آنچه را که ایجاد بیماری کرده است از ضمیر ناخود بضمیر بخود بازگردانده از بین برد .

باعث میگردد که محتوی ظاهری خواب جانشین اندیشه‌های پنهانی رؤیایی شود همانگونه که بیمار هیستریک معنی آثار مرضی را نمیفهمد کسیکه خواب می بیند معنای آنرا درک نمیکند .

برای اینکه بوجود اندیشه‌های پنهانی و رابطه‌ی آنها با محتوی ظاهری خواب پی ببریم باید بتحلیل خوابها پردازیم و از تسلسل اندیشه‌هایی که از محتوی ظاهری خواب نتیجه میشوند صرف نظر کرده و کوشش خود را صرف «اندیشه‌های پنهانی» نمائیم و ببینیم هر یک از عناصر چه رابطه‌ی بوجود می‌آورند و همانطور که رابطه‌ی میان سمبلها و آثار مرضی ما را بخاطرات از یاد رفته زهنمایی میکنند باید بجای «محتوی ظاهری خواب» که گنگ است معنای آنرا بگذاریم و از ارتباط آنها علت را دریابیم . این روش مینماید که خواب بروزهای پیش مربوط است و چون اغلب از آرزوهای بر آورده نشده سرچشمه میگیرد خواب را میتوان تغییر شکل امیال واپس زده دانست حال به بینم چگونه اندیشه‌های ناخود در خواب به محتوی ظاهری تبدیل میشوند. فروید این کارها را برویهم «کار رؤیائی» مینامد و میگوید این روش بسیار مهم است و بکمک آن میتوان تحقیق کرد. که درون دو نیروی متضاد ضمیر بخود و ضمیر ناخود چه میگذرد من بدین نکته پی برده‌ام که ضمیر ناخود در خواب برای نمودار ساختن عقده‌های جنسی سمبلهای ویژه‌ی بکار میبرد که اغلب با اشخاص مختلف ، متفاوت است و آنها را بچند دسته میتوان تقسیم کرد .



فرود معتقد است که خواب اجرای يك ميل است و برای ثبوت این امر نسبت با نهاییکه خواب پریشان را عنوان میکنند چنین مینویسد :

«نگرانی تنها مربوط به محتوی ظاهری خواب نیست کسانیکه از تشویش بیماران ذهنی بیخبرند دچار اشتباهند تشویش و نگرانی همان رانده شدن تمایلات واپس زده توسط «من» است و اگر تمایلات واپس زده در خواب نمودار شوند تشویش پدید خواهد آمد.»

« مطالعهی خواب کارهایی را که فهم آنها از راههای دیگر دشوار است آسان خواهد کرد ما بكمك پيسكاناليز دريافتيم اگر بیمار در مورد خواب خویش زیاد مقاومت نکند بکشف آرزوهای باطنی و عقده‌های واپس زده‌ی او پی خواهیم برد . پیدا کرد . پس خواهشهای نفسانی کودک مربوط بحالات جنسی او هستند .

شاید پرسند مگر کودک ميل جنسی دارد . فرود پاسخ میگوید : «غریزه جنسی از همان کودکی وجود دارد کودک این تمایلات را با خود بجهان می‌آورد و پس از تکامل همین تمایلات بصورتی در می‌آیند که همان ميل جنسی اشخاص بالغ است .

غریزه جنسی کودک منابع مختلفی دارد و با تولید مثل و غیره همانند نیست . منبع اصلی کامگیری کودک پاره‌ی اعضای بدن او مانند دهان ، پا ، مقعد ، مجرای بول ، پوست ، پستان و بخشهای حساس دیگری است کودک برای بدست آوردن لذت نیازی بچیزهای بیرونی ندارد و آنچه برای او ایجاد لذت میکنند در بدن اوست این مرحله از کامگیری کودک را اتواروتيسم Auto Erotisme و بخشهای حساس بدن را مناطق عشق انگيز Zeno erogenos مینامند .

پستان بدهان گرفتن یک نوع غریزه جنسی است بتحریرك مصنوعی اعضای تناسلی



نیز غرائز است که کودک پس از مرحله اتوار و تیسیم متوجه آنها میشود و بعدها کامگیری کودک بشکلهای دیگری در میآید و شخص دیگری در آنها دخالت دارد این کامگیریها را در اصطلاح **لی بیدو Libido** مینامند (گفتگو پیرامون لی بیدو و چگونگی آن در بخشهای آینده خواهد آمد) غرایز کامگیری دو گونه اند فاعلی مفعولی و آثار آنها عبارتست از دیگر آزاری **Sadisme** و خود آزاری **Masochisme** و میل باظهار وجود خود نمائی و چشم چرانی و دیده بانی و بت پرستی و میل بعملیات آرتیستیک **Artistique** و پس از این مراحل پای معشوق بمیان میآید .

در این مرحله دختر و پسر تمایلاتی دارند که از نظر غرایز فرق میکند بعدها همه این تمایلات تحت الشعاع منطقه تناسلی و عمل تولید مثل قرار میگیرد لذتهای دوران کودکی فقط از این نظر قابل توجهند که راه را برای ورود در این مرحله هموار کرده اند در این حالت است که اتوار و تیسیم یا توجه بخود در شخص از بین رفته و بشخص دیگری معطوف میگردد .

در این مرحله بعضی قسمتها واپس میزنند و در ضمیر نابخود نگهداری میشوند یعنی قیود اخلاقی و تنفر و حیاء و ... آنها را در ضمیر نابخود نگهداری کودک برای انتخاب معشوق بعلت نبودن وسیله ابتدا متوجه پرستار و دایه و سپس پدر و مادر و خواهر و برادر میشود .

پسر و دختر میکوشند جای مادر و پدر را بگیرند و اینحالت بیشتر بعلت پیروی آنها از غرایز جنسی است این روابط میان برادر و خواهر شدید است و عقده حاصله از این روابط واپس زدگی ایجاد میکند .

هنگامیکه کودک تحت نفوذ این کمپلکس هنوز واپس زده نشده است قسمت مهمی از فعالیت دماغی او صرف این میشود که علت و واقعیتهای جنسی را درک کند



بپرسد بچه چگونه بوجود میآید چگونه زاییده میشود و رابطه مرد و زن چگونه است .

ولی چون قیدوبند محیط اجازه نمیدهد حقایق بر کودک کنجکاور روشن شود او فرضیاتی جهت اینکار در نظر گرفته و این فرضیهها که بیشتر نادرستند و از شنوده‌ها و اندیشه‌های کنجکاورانه کودک ظاهر شده‌اند روی خصایل کودک اثر کرده و بیماریهای روانی بسیاری را برای او ایجاد میکند .

پس دانستیم مدل عشق کودک اول پدر و مادر و سپس دیگران هستند و هنگامیکه لازمست طفل از زیر نفوذ پدر و مادر بیرون آید وظیفه بس سنگینی بگردن پدر و مادر هست باید با نهایت دقت این تغییر حال او را در نظر گرفته از انحراف او جلوگیری نمایند و مانع واپس خوردن تمایلات او شوند .

بدبختانه نه تنها پدران و مادران بلکه مربیان آموزش و پرورش نیز بدین امر بی توجهند و همان اصول پوسیده پیشین را مرعی میدارند. فروید میگوید: «ممکن است تصور شود که تکامل فکری جنسی کودک ما را از پسیک آنالیز منحرف میکند ولی بعکس پسیک آنالیز را میتوان اینطور بیان داشت : یک تربیت تدریجی که منظورمان از آن‌هایی از چنگال آثار باقیمانده دوران کودکی است ،»



درس پنجم

آزاد کردن تمایلات نابخود - عمل انتقال و چگونگی آن - رابطه‌ی تمایلات عاشقانه و فرمهای کامگیری دوران کودکی - راه استفاده از تمایلات رها شده از ضمیر نابخود.

پس از درک اینکه تمام آثار مرضی از نوع عناصر غریزی عاشقانه هستند فرمولهایی راجع به چگونگی بیماری عصبی پیدا میشود . می بینیم وقتی بمناسبت موانع خارجی و نبودن ناسازگاری با محیط نیازمندی عشقی کسی رفع نشود بیمار میشود یعنی چون ارضای تمایلات جنسی در خارج میسر نیست شخص بمرض پناهنده میشود تا بتواند بلزاتی که زندگی از او دریغ داشته است برسد بنابر این میدانیم علامتهای بیماری بخشی از زندگی عاشقانه شخص را تشکیل میدهد .

اینکه بیمار میکوشد و پس زرد گیهای ضمیر نابخود را رها کند علت‌های زیادی دارد از جمله اینکه چون به بیماری پناه برد و بیماری جانشین میل‌های واپس ز ، اش شد تا وقتی اطمینان یابد که بیماری بر طرف خواهد شد از واقعیت فرار میکند .



هنگام ناخوشی باید بیمار را بگذشته بر گرداند و چون گذشته برای بیمار لذت بخش است از ذکر آن خودداری نخواهد کرد .

بازگشت دو گونه است یکی اینکه با این عمل نیازمندیهای عاشقانه او را بر میانگیزد و دیگر اینکه احساسات ویژه‌ی این حالات را در او تحریک مینماید و آنرا میتوان اینگونه بیان داشت « بازگشت بدوران کودکی و برقراری مجدد زندگی جنسی دوران کودکی » بیماریهای عصبی با سایر پدیده‌های روانی بشر بستگی دارند و واقعیتها آنگونه که باید ما را خرسند نمیسازند بهمین واسطه مازیر فشار واپس زدگیهای ضمیر نابخود یک زندگی شیرین برای خود تشکیل میدهم و میکوشیم نواقص زندگی حقیقی خویش را بدینوسیله جبران سازیم ولی در این گیرودار آنکس فاتح است که این فانتزی مسخره را بواقعیت تبدیل نماید ولی آنکس که نتواند آنرا بصورت حقیقی درآورد از واقعیت روبرو می‌تابد و زندگی رؤیایی ترتیب میدهد که برای او هنگام بیماری آثار مرضی ایجاد میکند . (در اینجا است که تفاوت میان جنون و نبوغ ظاهر میشود گرچه هر دو از یک منشأ برمیخیزند ولی مجرای آن یکی روبمنفی و این یکی روبه مثبت است) . در صورتی این فانتزی واقعیت مییابد که موقعیت مناسب باشد و یا جایی است که شخص استعداد داشته باشد در این حالتها بجای اینکه فانتزی را بآثار مرضی تبدیل نماید به ابداعات هنری مبدل میسازد و گرنه شخص بهمان دوران کودکی برگشته لی بیدو در اوظاهر میشود .

یاد آوری این نکته در اینجا لازمست که هنگام درمان بیمار عصبی از راه پسک آنالیز بیمار پدیده‌های شگرفی را متحمل میشود که آنرا انتقال « Transfert » مینامند .

انتقال همان تحریک احساسات تأثیری بیمار هستند که باشکال گوناگون



از قبیل کینه توزی و دشمنی جاوه گر شده و از میلهای فراموش شده بیمار سرچشمه میگیرند .

پس از انجام عمل انتقال بیمار بوجود قوای جنسی خود که نابخود هستند بخوبی پی میبرد . عمل انتقال از پسیک آنالیز بوجود نمیآید بلکه پسیک آنالیز آنرا روشن ساخته از آن برای درك مجهولات سود میجوید .

بعقیدهی فریود دو ایراد به تئوری پسیک آنالیز وارد است . نخست اینکه هنوز مردم عادت نکرده اند در زندگی روانی دقیق شوند و دیگر اینکه آنها فرق میان ضمیر بخود و ضمیر نابخود را نمیدانند و اغلب بیم دارند که اگر غرائز جنسی واپس زده را بضمیر بخود بازگردانند این غرائز مزایای اخلاقی آنها را از یاد خواهد برد!

مردم خیال میکنند با تجدید خاطرات تلخ گذشته روح بیمار جریحه دار میشود درحالیکه اگر آنها را با تحمل بیار، کند بار سنگینی از عقده ها و بیماریها از دوش او برداشته خواهد شد . یکتفر جراح را در نظر بگیرید او برای نجات بیمار از درد همیشگی بطور موقت نقطهیی از بدن او را پاره میکند و او را برای همیشه از درد میرهاند .

حال ببینیم تمایلات نابخود که بوسیله درمان پسیک آنالیز آزاد میشوند کجا میروند و چگونه میتوان زیانهای احتمالی آنها را از بین برد؟

۱ - ایرادات فریود امروزه مردود است زیرا روانشناسی شعبه ای از دانشهای پزشکی را بنام **روانپزشکی** بخود اختصاص داده و جامعه بشری هر روز يك یا چند مجهول روانی را در یافته بدانشهای خود میافزاید و هر روزه کتابهای ارزندهیی در این زمینه چاپ میشود که مردم آنرا با گرمی میخوانند و با اصطلاحات و چگونگی آن بخوبی آشنا هستند .



برای این کار سه وسیله هست گاهی این میلها هنگام درمان خود بخود از بین میروند در این موقع یکنوع انتقاد جانشین تمایلات میگردد و شخص که در دوران زندگی بعلت ضعف یا نداشتن دسترسی بپاره‌یی نیازمندیها توانایی دفع آنها را نداشته در این سن آنها را مستمک خواهد کرد .

گاهی تمایلات آزاد شده را بصورت اول باز میگردانند .

گاهی هم این تمایلات بجای میل غیر عملی در راه هدفهای عالی و بسود بشریت صرف شوند این عمل را **تصعید - Sublimation** مینامند .
بزرگترین تجلیات اندیشه بشر از عمل تصعید است که نیروهای مهار شده جنسی را در مجرای مثبت بکار میاندازد .

راههایی موجودند که میتوان بخشی از این نیروها را از راه تصعید بسود بشر بکار انداخت و در دانشها و فنون و اختراعات و اکتشافات از آنها بهره برداری کرد ولی همانگونه که در یک ماشین بخار تمام انرژی بدست آمده از ماشین را نمیتوان بکار مکانیکی تبدیل کرد و بخشی از مواد سوختی و نیرو بصورت دود و خاکستر و یا اصطکاک بهدر میرود نمیتوان همه‌ی انرژی غرایز جنسی را در مجرای تصعید بکار واداشت باید بانجام امور جنسی تسهیلاتی بخشید نیروهای زیادی را از بین برد تا واپس زده نشوند و بیماری پدید نیاورند .

در اینجا پنج درس پسیکانالیز فریود پایان مییابد . باید دانست کشف و روش پسیکانالیزی فریود دارای ارزش علمی زیادی است ولی اگر این روانشناس جهان بینی خود را روی اصول درستی استوار میکرد و عوامل گوناگون از قبیل توارث و محیط اجتماعی و سایر پدیده‌ها را در نظر میگرفت نظریه اش بیشتر بحقیقت نزدیک میشد و پایه علمی زیادی مییافت .



غرائز و روان بشر

فرود گوید: دهرجاننداری برای رفع نیازمندیها تجهیزاتی دارد این تجهیزات سائقه (غریزه) نامیده میشوند سائقه‌های اصلی دوتا هستند یکی سائقه اروس^۱ Eros که منظور از آن شور زندگی است و دیگری سائقه تاناتوس^۲ Thaoathos که مراد از آن شور مرگ میباشد این دو سائقه پیوسته بایکدیگر در جدالند یکی آباد و دیگری خراب میکند و در روان یعنی دستگاه انتظامی کارهای بدن جولان میکنند. غرایز نگهدار موجودیت انسان میباشد میان غریزه و هوشمندی رابطه‌ی عکس موجود است بدین معنی که هرچه غریزه قویتر شود نیروی هوش کمتر و هرچه نیروی هوش فزونی یابد غریزه ضعیف‌تر میشود.

هر چه انسان تکامل یابد از نیروی غرایز کاسته شده هوشمندیش فزونی مییابد. غرایز از ضمیر ناخودآگاه سرچشمه گرفته با آن پیوند دارند.

اروس مایه دوام زندگی و سیانت وجود است و زادوولد از اوست این غریزه موجد عشق و دوستی و مهر است. تاناتوس میکوشد تا نظام روانی بشر را از هم

۱ - اروس فرزند آفرودیت الهه زیبایی است.

۲ - تاناتوس در افسانه‌های یونانی خدای مرگ است.



گسسته و انسانرا بمرحله توحش و دوران ما قبل تاریخ بکشاند .
در تمام دوران زندگی سائقه زندگی با سائقه مرگ در جدالند و هنگامیکه
اروس ضعیف یا نیرویش کاهش یابد، مرگ دست میدهد پس : زندگی جانور به
هماهنگی این دو سائقه بستگی دارد . کارهایی مانند خوردن ، خوابیدن، امور جنسی
و ... نمونه‌یی از سازش این دو نیرو هستند .

نقش کار در کودک بوسیله غرائز پیدا میشود ؛ برا کودک پس از چشم‌بجهان
گشودن متوجه میشود که محیط فعلی زندگی او با زهدان فرق دارد لذا میکوشد
سازشی میان این محیط و آنچه بدان خو گرفته برقرار کند لذا غرائز مکیدن پستان
و میل بخوردن غذا و در او زنده میشود .

لی‌بیدو (شهوت) Libido - لی‌بیدو نیروی تحریک کننده‌یی است که
شخص را بهر گونه جنبش و تکاپو وامیدارد .

تراوشهای غرایز از اعماق « روان ناخود آگاه » بکمک لی‌بیدو بیان
میشوند .

اروس در برابر شورمرگ از تمام غرایز سازنده خود بویژه لی‌بیدو استفاده
کرده آنرا برای از بین بردن شورمرگ بکار میاندازد پس میتوان گفت :
« لی‌بیدو نیروی محرک حیات جنسی است » .

از نظر فروید جنسیت دارای مفهوم ویژه‌یی است که همه چیز را شامل
میشود .

انسان در پی کمالگیری است

لی‌بیدو برای از بین بردن تاناتوس در تلاش بوده همواره میکوشد از شور
مرگ نفوذ کرده آرامش و خوشی موجود زنده را فراهم سازد در اثر همین تلاش
انسان نیز پیوسته میکوشد تا کامهای « Wishes » خود را راضی کند کماجوهی و



بر آورد امیال یکی از نیازمندیهای بزرگ انسانست کودک همانطور که ذکر شد از آغاز زندگی کامگیری میکند پس میتوان گفت انسان در پی کامگیری است کودک در این کامگیری بینا نیست و محرك او امیال کور و ناخود آگاه او هستند کودک در استفاده از لی بیدو از همه چیز بی خبر و غافل است؛

تغییر شکل کامگیری

همانگونه که لی بیدو خوزه خود آگاه را انرا میسازد خود چارد گر گونیهای شده هر زمان بشکلی تازه جلوه گر میشود و برای تحقیق خود سوژه تازه بی بر میگزیند کودک در حین تکامل هر زمان از چیزی کامجوئی میکند و رشد اولازمهی تغییر لی بیدو است کسب لذت او شامل دومی و هر مرحله خود شامل چند مرحله است و بزرگترین اشکال آن همانگونه که ذکر شد عبارتند از خود دوستی و غیر دوستی.

۱- خود دوستی Auto Erotisme - کودک در ابتدای زندگی

شخصیت پابرجایی ندارد و میان خود و غیر خود فرق نمیگذارد هر چه را بیابد وسیله کامجوئی قرار میدهد لیکن چون خود او از هر کس بخودش نزدیکتر بوده و تابع خودش است در وهله اول کامجوئی را متوجه خود کرده از تکان گهواره و جنبش دست و پالذت میبرد. گاهی دامنه‌ی خود دوستی وسیع شده بخود شیفتگی تبدیل میشود بدین معنی که کودک از خود بینی لذت میبرد این شکل کامجوئی در سالمندان نیز کم و بیش دیده میشود.

۲- غیر دوستی - دیگر دوستی Object ۱ Erotisme لی بیدو در دو

سالگی تغییر شکل یافته از خود در برمی تابند و متوجه غیر خود میشوند. غیر دوستی دومی مرحله دارد در هر مرحله نخست کودک بهم جنس خود توجه دارد مانند توجه بهمسالان جهت شرکت

۱ - Object یعنی برون ذات «شبی» ، موضوع ، عین ، سیر حکمت در اروپا بخش لذت

(نامه نوشته محمدعلی فروغی)



دادن در بازی و رفت و آمد و گشت و شنود و غیره و در مرحله دیگر کودک متوجه جنس مخالف میشود . پس از این مرحله تغییر و تحولی بیدو پایان مییابد. در بخشهای آینده خواهیم دید چنانچه لی بیدو در مرحله ای از مراحل دو گانه نامبرده بایستد انحرافهایی در شخص پدید خواهد آمد که تا پایان عمر گریبانگیر او خواهد بود .

دورانهای سه گانه جنسی

کودک از زاییده شدن تا هنگام بلوغ سه دوره جنسی را میگذراند در سالهای نخستین زندگی شور جنسی او بی پرده است از سال پنجم زندگی دوره بی - پردگی پایان یافته و دوره پرده پوشی فرامیرسد در این دوره هم شهوت جزو اعمال حیاتی کودک بوده لیکن آشکار نیست .

دوره پرده پوشی از وقتی است که کودک نسبت بقوانین اجتماعی وقیود آن معرفتی پیدا کرده باشد بیشتر در این دوره سرپرستها کودک را وادار بتغییر صورت مینمایند .

دوره سوم از سالهای بلوغ آغاز شده لی بیدو در اعضای جنسی جمع میشود شخص جنس مخالف را در نظر گرفته و بی پردگی دوباره عود میکند .

وازدن و برتر ساختن ۱ Repression

انرژی لی بیدوی کودک پیوسته از يك هدف بهدفع دیگر میرود از جنس موافق بجنس مخالف میگراید و از خود متوجه غیر خود میشود پس میتوان گفت کودک در طی مدارج رشد دو گونه فعالیت روانی میکند یکی اینکه از منبعی که در دسترس هست لذت میبرد و دیگر اینکه دنبال منبع جدیدی میگردد یعنی کودک از یکسو لی بیدورا از خود دور میکند و از سوی دیگر آنرا بهدفع بهتری

۱ - (میل ، بطور ناخود آگاه) واپس زده (کتاب روح بشر - نوشته دکتر



پیوند مینهد حالت اول را وازدن دومی زابوتر ساختن مینامند .

بازداشت ۱ و بازگشت ۲ :

گاهی اوقات عوامل ازنی و موانع دیگری لی بیدو را از مسیر خود منحرف میسازد در این صورت لی بیدو از هدفهای خود باز میماند و رشد جنسی مختل میگردد. وقتی لی بیدو دچار وازدن و برتر ساختن نشد عمل بازداشت صورت گرفته است بازداشت یا کامل است و یا ناقص. چنانچه بازداشت کامل صورت گیرد لی بیدو به هدف جنسی ویژه‌ی خواهد گراید و چنانچه بازداشت ناقص باشد شخص گاهگاهی بمرحله‌ی کودکی بازگشت خواهد نمود .

Repression - ۲ Fixation - ۱



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

« شخصیت انسان »

بنا بر نظر فروید کامگیری کودک در سالهای اول عمر سازنده شخصیت « کاراکتر Casacter¹ » انسانست کودکی که زیاد پستان مادر بمکد در بزرگی ببوسیدن و دود کشیدن علاقمند خواهد شد یا آنکه در کودکی تکانهای شدید بخورد در بزرگی بکارهایی از قبیل ورزشهای میدانی میگرود. کودکی که کم پستان مکد خود بین و ناراضی بار خواهد آمد و آنکه در کودکی بگرییدن و شکستن و پاره کردن علاقمند باشد در سن جوانی کارهایی مانند سپاهگیری، دوزندگی و سلاحی پیشه خواهد کرد آنکس که بدفع و کارمخانه باشگفتی نگرود ریزبین و موشکاف خواهد شد و اگر کامگیری در مرحله خود شیفتگی بازگشت کند بچه خود پسند بار خواهد آمد. فروید گوید:

۱ - در پاورقی بخش سوم روانشناسی پرورشی (نوشته آقای مهدی جلالی استاد دانشگاه) این لغت چنین تفسیر میشود :

اول - ماهیت اخلاقی شخص است . دوم - شامل صفات ثابت و حائز اهمیت اخلاقی است . سوم - وسیله بیولوژیک تمیز موجود از موجودات دیگرست . چهارم نشانه ممتاز گروه یا فرد است .



« ناسیو نالیسم واکنش اجتماعی خود شیفتگی است . »

خلاصه خوی انسان زاده‌ی وراثت ، ساختمان فیزیولوژیکی ، تربیت و محیط اجتماعی در جریان سیرلی بیدو میباشد .

اکنون به بینیم آیا نظر فروید درست است آیا در پی ریزی اخلاق و « بنیاد شخصیت » افراد محیط و تربیت و توارث مؤثر است عبارت دیگر آیا خوی و شخصیت افراد « فطری » است یا « اکتسابی » ؟

اینها چیستانهای کهنی هستند که اندیشه دانشمندان راپیوسته بخود مشغول داشته اند و پاسخ بدانها بستگی با عقاید دینی و بینش سیاسی و فلسفی جوامع گوناگون بشری دارد .

طرح مسایل در اینمورد از نظر مکاتب گوناگون سیاسی و فلسفی مغایرت دارد و از نظر جهان بینی هر کدام نوعی هستند .

برخی توارث و دسته‌ای محیط و تربیت را در تشکیل اخلاق و شخصیت و رفتار شخص اصیل دانسته‌اند و گروهی محتاط‌تر چنانکه سعدی نمونه‌ی بارز آن راضی بقبول کامل و مطلق هیچیک از این دو نفر نبوده بطور معما آمیز و پرتناقض ، در یکی توارث و در جای دیگر تربیت را اصیل محسوب داشته‌اند چنانکه وی در اهمیت نقش پذیری و نفوذ تربیت چنین میگوید :

غلط است اینکه مدعی گوید: « خفته را خفته کی کند پیدار؟ »

مرد باید که گیرد اندر گوش ورنه نبشته ست پند بر دیوار !

سعدی در جایی دیگر گوید :

پرتونیکان نگیرد آنکه بنیادش بداست تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است امروز دیگر نمیتوان این مسئله را همچنان بصورت قدیمی آن طرح کرد طبق تحقیقات روانشناسی جدید تربیت ، محیط و توارث هر سه در تشکیل شخصیت و کردار فرد مؤثرند روانشناسی جدید از عامل دیگری بنام «عامل مجهول شخصیت»



و یاد عامل خود ساز شخصیت» نام برده است و گفته است افراد تنها مخلوطی از توارث و تربیت نیستند بلکه عامل مجهول و مرموز دیگری که عنصر اساسی «فردیت» و شخصیت آنهاست گاه میتواند مجرای تربیت و توارث و اثر محیط را تا حدود زیادی دگرگون سازد و موجودی برخلاف انتظار بوجود آورد. نظریه‌ی زیرین منطقی‌تر بنظر میرسد.

«نخست اینکه راهنمای همه‌ی اعمال انسان را ایده‌تولوژی او میدانند بطور مثال مدرسین مکتب کنفوسیوس چون اختلافات طبقاتی را در خصایل و شخصیت انسان درک نمی‌کردند یا آنرا نادیده می‌گرفتند بدون نتیجه می‌گفتند :

« سرشت انسانی یا خوب است یا بد» اما خصلت طبقاتی انسان ، بوسیله وضع طبقاتی او معین میشود بعبارت دیگر اگر گروه معینی از افراد مدت درازی وضع طبقاتی معین داشته باشند و مدت معینی بسبک ویژه‌ی زیسته ، تولید کرده ، دارای اسلوب زندگی ، منافع ، مطالبات ، پسیکولوژیها ، نظریات ، و.... رسوم و مناسبات خاص با گروههای دیگر مردم و غیره خواهند شد ، که با آنچه که سایر گروههای مردم دارند متفاوت یا متناقض است . بدین ترتیب خصال مشخصه‌ی انسانها یعنی خصات خاص طبقاتی آنها ایجاد میشود . »

از این نظریه چنین نتیجه می‌ترس ، گرفت که شخصیت هر فرد ساخته‌ی خصال و منش طبقاتی حاکم بر اجتماع و محیط است و عوامل محیط در روحیه و روان وی مؤثر و البته با تفسیر و تحلیل بیشتر این نظریه خواهیم دید «توارث» اثر سازنده‌ی در شخصیت انسان ندارد مگر توارث اجتماعی . بطور کلی شخصیت هر فرد یا نمود- ار شرایط محیط و تربیت اجتماعی و خانوادگی که پیوسته‌ی محیط است و شخصیت فرد در خصایل و کارا کتر محیط و اجتماع مستحیل شده تحت الشعاع آن قرار میگیرد .



فطر فروید نیز در این مورد تا حدودی صائب است ولی فروید تنها بتوقف لی بیدو و بازگشت آن بناخود آگاه توجه دارد و از اثرات محیط اجتماعی و امکانات اقتصادی برای رشد شخصیت غافل است او شخصیت را تنها باعینک خویش می بیند و از پدیده های زندگی و اثر آنها بی خبر است .

در کتاب « روانشناسی امروز » در بخش راجع بشخصیت انسان از نظر فروید چنین آمده است :

« فروید چون پزشک بیماریهای عصبی بوده و هزاران نفر با خلق و خوی گوناگون بدو مراجعه کرده اند علاوه بر آنکه معرفت کاملی راجع برشته های عصبی انسان داشته توانسته است شخصیت انسان را از نظر تحلیلی مورد مطالعه دقیق علمی قرار دهد و چون علت هیجانها را میفهمیده و میدانسته است نگرانی که امروز بصورت يك بیماری ظاهر شده ریشه اش چیست ؟ اگر فروید يك طبیب خشک و خالی بود و در علت حدوث عوارض امراض دقیق نمیشد مثل هزاران نفر دیگر قادر نبود کاری انجام دهد فروید خود باین حقیقت ازعان دارد . »



انحرافات روانی «Perversions»

بنا بگفته فروید وجود انسان جولانگاه شهوت است و شهوت همواره دنبال هدفی می‌گردد و در نقطه‌ی بازداشت و بازگشت مینماید. انسان متعارف کسی است که مراحل جنسی را بدون درنگ پیماید و بیهوده نایستد اما چون شرایط برای بوجود آمدن انسان متعارف نادر است انسان متعارف کمتر دیده میشود و هر کس به نحوی دچار بازداشت و بازگشت لی بیدو می‌گردد پس بیشتر مردم غیر متعارفند. در جریان پیشروی لی بیدو موانعی ایجاد اختلال کرده لی بیدو را ثابت میکنند ولی بیدو در از هدف جنسی تکاپو مینماید یعنی منحرف^۱ میشود و انحراف روانی هنگامی بروز میکند که لی بیدو در کودکی بمانعی برخورد بازداشت شده باشد. بنظر فروید عوامل ایجاد کننده‌ی انحراف روانی یا عارضی و یا ارثی هستند لیکن عوامل دیگری از قبیل اقتصاد غلط، محیط ناسامان و . . . سبب انحراف میشود در کشورهایی که از نظر مالی ضعیف هستند چون برای طبقات پائین وسیله‌ی مثبت ارضای تمایلات نیست برای رفع رکن شهوت که ازارکان چهارگانه زندگی هستند

۱ - منحرف کسی را گویند که در روش ارضای میل‌های جنسی با مردم همگام نیست و راهی را جز آنچه آنها میروند دنبال میکند.



انحراف پیدا میکنند یا در سرزمینهایی که کار با اندازه کافی نیست مردم برای بدست آوردن کار و تنازع بقاء دیگر آزاری و خود آزاری میکنند .

انحرافات زیادند و بزرگترین و خطرناکترین آنها عبارتند از عشق به همجنس، دگر آزاری، خود آزاری، خود نمایی، بت پرستی، زناشوئی با همخون و غیره و اینک گسترده هر یک از انحرافات را در پایین میآوریم .

۱ عشق به همجنس Homosexualisme - اگر لسی بیدو در مرحله همجنس دوستی ثابت شود شخص دچار این انحراف شده و میل دارد همجنس خود را وسیله آمیزش جنسی قرار دهد بیشتر این انحراف در کسانی ایجاد میشود که در کودکی بجای مادر و پرستار زن، زیر دست نوکر، پدرو یا مرد دیگری بزرگ شده اند عده ای این منحرفین زیاد است و در همه کشورهای از مبتلایان بدین بیماری خطرناک دیده میشوند . باید دانست نظر فروید در این مورد حکایت ندارد و عشق به همجنس تنها بواسطه ثبوت لسی بیدو نیست بلکه چون وسیله برای زناشوئی وجود ندارد اغلب جوانان دچار این انحراف میشوند بزرگترین دلیل این امر اینست که در کشورهای - بیکه نظام اقتصادی نادرستی دارند عده ای این منحرفین بیش از سایر کشورهاست . -

۲ - دیگر آزاری Sadisme - سادیسیم^۱ - میدانیم در بشر دو سائقه ای مرکب و زندگی وجود دارد اگر سائقه ای زندگی برسائقه ای مرکب پیروز شود شخص کمرو بار خواهد آمد و اگر برعکس باشد شخص خشن خواهد گردید و دیگران را آزار خواهد داد و از آنها لذت خواهد برد .

این انحراف در امریکاییهای مقیم ایران بشدت وجود دارد شاید آنها از روی عمد بایران فرستاده میشوند تا هم هموطنانشان از شر آنها آسوده شوند و هم با

۱ - سادیسیم از نام مارکیز دوساد گرفته شده این مرد در قرن هیجدهم بواسطه داشتن

این انحراف زن خود را شکنجه میداد .



توسل بدانها اغراض تبهکارانه و مقاصد شوم سیاسی خود را جامه عمل پوشانند . کودکانیکه در مراحل سیرلی بیدو بصورت منفی کامجوئی نمایند مانند شکستن شیشه و خراش دادن دست رفیق و غیره بخشونت خو گرفته مبتلابه سادیسیم میشوند. ایندسته چون میدانرا برای جنبش مخرب خود باز نمی بینند و قیود قانونی نمیگذارد دیگران را آزار دهند انحراف خود را با دیدن فیلمهای ترسناک و سترن و کاپوئی که بیشتر تحفه غریبهاست تسکین میدهند. لازم بتذکر است که اگر جامعهطوری باشد که بتواند نیروی افراد را در مسیر درستی بکار وا دارد انحراف سادیسیم کمتر جلوه گر خواهدشد پس میتوان گفت شرایط و محیطهم در ایجاد و تداوم این انحراف بی تأثیر نیست .

۳- خودآزاری Masochisme مازوشیسم . این انحراف نوعی آزار دوستی است همانگونه که سادیستها از آزار کردن لذت میبرند مازوشیستها از مورد آزار واقع شدن کیف میکنند .

در کسانیکه سائقه تخریب بیشتر است اینحالت زیادتر است منشاء آن اینست که کودک نمیتواند سادیست خود را فرونشاند یعنی دیگران باو اجازه ترکتازی نمیدهند نمیتواند سرها را بشکند ، حیوانات را بزنجیر کشد ، پولهای دیگران را بردارد . بنا براین میکوشد سادیسیم را وا بزند یا برتر سازد و چون توانائی تصعید ندارد سادیسیم را از بیرون بدرون آورده ایجاد مازولیسیم میکند .

مرتاضان از جمله ایندسته از منحرفین هستند زیرا همواره میل دارند خود را بیازارنده خود آزاری در وجود آنها موج میزند و برای نتیجه بی کوچکترنجی بزرگ را بر خود هموار میسازند گویا تنزه و رستگاری را در این ریاضتها میجویند .

بهتر است بگوئیم ریاضت کشیدن از اثرات منفی استعمار است که از زمان



تسلط انگلیسها در هندوستان رایج شد و آنها با نویدهای دروغین نیروی مردم را در این راهها مصرف میساختند و نمیگذاشتند اختنان و فشار و ستمگریها را مردم درك کرده در صدد رفع آنها بر آیند نفوذ این افکار واهی در راهبر کبیرهند مهاتما گاندی نیز اثر کرده بود و او چندین ساعت پشت سرهم روزه میگرفت و تنها از شیر بزخویش اطعام مینمود.

در ۱۹۲۱ ف-روید سادیسم و مازوشیسم را نتیجه تجلیات سائقه‌ی مرگ

دانست.

۴ - شهوت خودنمایی ۱ Exhibitionisme اکسی بیشنیزم

چنانچه لی بیدو در مرحله خود شیفتگی بایستد شخص دچار خود نمایی میشود و میل دارد کلیه‌ی اعضاء بدن خود را بدیگران نشان دهد این انحراف در زنان زیاد است تا جاییکه مایلند در برابر مردان نا آشنا لخت شوند و اندام خود را نشان دهند. آنها بیکه ورزش پرورش اندام میکنند نیز از این انحراف بر کنار نیستند زیرا کوشش دارند پیش همه بویژه جنس مخالف «فیگور» گرفته خودنمایی کنند و نیز آنها که فقط بخاطر لخت شدن در انظار بکنار دریا میروند از این انحراف برخوردارند.

بیشتر این انحراف در جوامعی بچشم میخورد که داوری مردم نسبت بچیزها ضعیف است و نیز جامعه خریدار نمودارهای زندگی و هنر نیست و هنرمند اعم از نقاش، نویسنده ناگزیرند برای جلب حمایت دیگران خودنمایی کنند و محصول هنری خود را برخ این و آن بکشند.

۵ - دیده بانی Vogueurisme - ایندسته از منحرفین از تماشای دیگران

لذت میبردند شدیدترین صورت این انحراف هنگامی است که شخص میل دارد دیگران

۱ - اصطلاح فرانسوی این انحراف Schaulmt است ، بیشتر این انحراف

در اثر محرومیت از امور جنسی بویژه در اجتماعات عقب مانده است .



را در حین انجام عمل جنسی ببیند .

کسانیکه بدیدن فیلمهای سکسی و کتب و مجلات و عکسهای مردان و زنان لخت علاقمندند از این گروهند .

۶- **بت پرستی Fetichisme** فتی شیسم - این انحراف در مردها بیشتر است .

این منحرفین بجای آنکه تمام بخشهای بدن محبوب خود را دوست بدانند بخشی از بدن مانند مو ، ساق ، چشم ، ابرو و یالب او را تا سر حد جنون دوست دارند . این گروه تنها بعضو مورد علاقه عشق میورزند و از سایر بخشها بی خبرند فروید گوید : « فتی شیسمها چون عضو مشخص جنسی در دختر نمی بینند از کودکی یکی از اعضای او را که بمناسبتی با عضو جنسی مربوط است بجای آن انتخاب کرده بدان دل میبازند این حالت پس از تکامل صورت لی بیدو نیز در آنها باقیمانده و بصورت شهوت بت پرستی در میآید از اینرو این انحراف بیشتر در پسرها و مردان هست .»

اغلب شعرای پارسی نیز دچار این انحراف بوده و موولب و گیسوی یار را پرستیده اند .

۷- **زناشویی باهمخون Inceste** - این انحراف در زمانهای گذشته موجود بوده است و بشکلهای عشق به برادر و پدر ازسوی دختر و عشق بمادر و خواهر ازسوی پسر متجلی میگشته است بشر اولیه بدون قید و بند باین مسئله با نظر رفع نیازمندیهای جنسی مینگریسته تا اینکه در پاره‌یی جوامع بتدریح اینکار ممنوع گشته است .

ولی هنوز زناشوئی بانزدیکان در میان پاره‌یی اقوام و ملل دیده میشود کلیمیان بیش از مسلمین با همخونها ازدواج میکنند بهمین سبب اغلب دارای نقص عضوی هستند .



علمای بیولوژیک معتقدند که زنا‌ی با محارم سبب فساد نسل میشود (این امر بتجربه ثابت شده است) زیرا نقص عضوی یا بیماری که بطور ارثی بدختر سرایت کرده در فرزندان نیز موجودست و بالعکس ازدواج پسر و دختر همخون باعث انتقال نقص عضوی و یا بیماری، ارثی بفرزند آنها و بویژه تشدید صورت آن میشود .

هنگام کودکی که دختر بپدر و پسر ب مادر عشق میورزند چنانچه کودک از این مرحله سلامت برد عشق بمحارم از میان خواهد رفت و گرنه در صورت ثابت شدن لی بیدو در این مرحله این عشق با شدت هر چه بیشتر بوجود خواهد آمد و کودک پیوسته بآنها از نظر امور جنسی خواهد نگرست و چون قیود اجتماعی ب او اجازه کامگیری نخواهد داد امیالش سر کوفته شده بصورت بیماری جلوه خواهد کرد .

از جمله کسانی که محصول زناشوئی دو همخون بودند تولوز لوتو ترك نقاش بزرگ و مشهور است نقص عضوی سبب شد که این مرد بعالم هنر پناه برد و بكمك رنگها و قلمها و صفحه‌ها اندیشه‌های پنهانی خویش را آشکار ساخت .



عقده‌های روانی «Complexes»

کودک همواره در پی کامگیری است و اندیشه و کردارش اسیر لذت‌ها می‌باشد و جز این‌ها چیزی نمی‌اندیشه رفته‌رفته که بزرگ‌گردد، لی‌بیدو عوض می‌شود و او با دنیای حقایق خومی‌گیرد، بسیاری از کامجویی‌های خود را وامی‌زند و از خود آگاهی بضمیر خود آگاه می‌رساند پس می‌توان گفت لذت‌های دوران کودکی جای خود را بواقعیات دنیای خارج می‌دهند.

جبر روانی - کودک پیوسته در تلاش است تا مقداری از کامهای خود را راضی کند و وازد گیها را جبران نماید لیکن توانایی اینکار را ندارد و کامهای راضی نشده در ضمیر ناخود آگاه باقیمانده فشرده و درهم می‌شوند.

کامهای فشرده مقداری نیرو در پر دارد و هنگامیکه این نیروها نتوانند از ناخود آگاهی بیرون آمده بخود آگاهی برسند در داخل ضمیر ناخود تغییراتی پدید می‌آورد که بدان «جبر روانی» می‌گویند.

ماندن کامها در ضمیر ناخود آگاه سبب تراکم و درهم زدن نظم روانی شده کامهای وازده در خود آگاهی گرد آمده فشرده می‌شوند و روانرا جریحه‌دار می‌سازد این جریحه را کمپلکس (عقده) می‌نامند.



عقده ها بسیارند واز میان آنها سه عقده اودیپ ، الکترا و اختگی را نام

میبریم .

عقده اودیپ^۱ Complex Odipe - کودک پس از تولد ب مادر علاقه

زیادی پیدا میکند چون مادر پستان بدهان او میگذارد ، بدو غذا میدهد ، شبا برای سیر کردن و خواباندن او خواب را بر خود حرام میکند این علاقه گسستنی است و کودک رفته رفته غیر از مادر ب پدر نیز علاقه مند میشود منتها علاقه او ب پدر همواره با بیم و هراس همراه است زیرا پدر خشن تر از مادر است و رفتار خشونت آمیز پدر با مادر در کودک اثر میگذارد هنگام از شیر گرفتن بیشتر متوجه روابط خصوصی آنها میشود و احساس میکند مادر از او بریده و فقط پدرش فکر میکند از اینرو عقده وحس شدیدی نسبت ب پدر در دل میگیرد گاهی این عقده کینه آمیز است در این حالت که کودک بحال بازگشت در آمده محبت ناسازگاری بنام عقده اودیپ پیدا میکند . و نیز چون پدر و مادر طفل را از خو گرفتن بکارهای پلید باز میدارند و عشق او را بر هم میزنند لی بیدوی کودک واپس زده شده نقرتی نسبت بوالدین در دل میگیرد که همان عقده اودیپ است است منتها شدت تنفرش از پدر بیش از مادر است .

۱ - کلمه اودیپ از افسانه یونانی Oedipe نوشته سوفوکل گرفته شده . اودیپ

پسر لایوس پادشاه تب و ژوکاست . لایوس که بوسیله تانی اطلاع یافته بود که او بدست پسر خود کشته خواهد شد اودیپ را پس از تولد برقله سنترن گذاشت شبا نان اودیپ را یافته نزد پادشاه کورنت بردند او اودیپ را بسن رشد رسانید چون مردم او را درباره کیفیت تولدش مستغره میکردند با هاتف مشورت نمود و اوسفارش نمود که هرگز بکشور خویش بازنگردد چه سرنوشت وی اینست که هر گاه بدانجا مراجعت نمود پدرش را بکشد و با مادرش ازدواج نماید او که میهن دیگری نمیشناخت از آنجا هجرت کرد اما در بین راه با پدرش لایوس بر خورد کرده اوراطی نزاعی کشت اودیپ نیز چشمان خود را کور کرد و بادخترش آنتیگون مراجعت کرد .



عقدۀ الکترا ۱ Complex Electra

عقدۀ اودیپ غیر از مردان در زنان نیز موجود است منتها چون با اودیپ مردان اندک تفاوتی دارد آنرا جدا کرده الکترا مینامند دختر برخلاف پسر برادر و پدر علاقۀ جنسی میورزد یعنی هنگام سیرلی بیدو توجه بجنس مخالف کودک دچار تحول میشود عقدۀ الکترا بمراتب شدید تر و بحرانی تر از اودیپ است منتها بواسطه قیود اجتماعی و ترس ازدست دادن عواطف مادر نمیتواند کینه خود را نسبت بدو ابراز دارد و هر دو عاطفۀ را وامیزند و دچار عقدۀ الکترا میگردند.

عقدۀ اختگی Complex castration - هنگامیکه کودک بجنس

مخالف خویش علاقمنند میشود پی میبرد که جنس مخالف از نظر دستگاه جنسی شبیه او نیست پسر احساس میکند دختران با او فرق دارند و دختر می بیند که عضو بارز جنسی ندارد و آلت تناسلی او نسبت به پسر کمبود دارد در این مرحله پسر و دختر هر دو دچار تشویش و دغدغۀ خاطر میشوند و این نگرانی را «عقدۀ اختگی» مینامند.

پسر در این مورد از ترس پدر عقدۀ اودیپ خود را بروز نداده و همین عدم بروز باعث از میان رفتن عقدۀ اودیپ او میشود ولی دختر عقدۀ اختگی را همچنان نگه میدارد. بیشتر کینه پنهانی دختران نسبت ب مادران آنست که دختران بعلت داشتن عقدۀ اختگی

۱ - الکترا دختر آگاممنون Agamemnon میباشد آگاممنون پسر آرتوره

و برادر هنلاس پادشاه افسانه‌یی میسن و ارگوس فرمانده قهرمان یونانی که تروا را محاصره کردند و برای تسکین خشم و غضب دیان و تسکین بادهای مخالف که ناوگان او را در سواحل یونان نگه داشته بود و دخترش ایفی ژنی را با ندرز کالخاس غیبگور بانی کردند و در مراجعت از تروا بدست زن و فاسق زنتش کشته شد.

ایفی ژنی را نویسنده کلاسیک راسین (۱۶۶۰) برشته تحریر در آورده است او کتاب

خود را از اثر اروپید Euripide شاعر باستانی یونان اقتباس کرده است.

و نیز ژان ولفانگ گوته نمایشنامه ایفی ژنی را زیر عنوان ایفی ژنی در تورید

در چهار پرده تنظیم و تحریر کرده است که آقای محمد سعیدی آنرا بفارسی برگردانیده‌اند.



افسوس میخورند که چرا مادر آنها را پسر نزیاییده است تا عضو مشخص جنسی داشته باشند و از کمبود آن رنج نبرند. همانطور که گفته شد غیر از عقده‌های نامبرده کمپلکسهای دیگری نیز هست که مهمترین آنها عبارتند از:

عقده قاعدگی زنان Complextruation ، عقده خانوادگی Complex familial

عقده حقارت (خودکم بینی) ، عقده خودبرتربینی ، عقده رنج و درد ناکامی و غیره که بعلا فشردهگی کتاب از ذکر چگونگی آنها خودداری مینمائیم .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دینامیسم‌های روانی

من و او - عقده‌های روانی که از کامهای وازده کودك پدید آمده‌اند بر نیروی ناخودآگاه روان میافزاید کامهای سرخورده‌ایکه در ناخودآگاه فشرده شده‌اند پیوسته در صدد فرارند و در نیمه ناخودآگاهی و بالاخره در خودآگاهی ظاهر میشود خودآگاهی بدین کامها اجازه عرض اندام و اظهار وجود نمیدهد از اینرو روان کودك همواره در تحرك «دینامیسم» میباشد تحرك از جدال بین دو نیروی كامجو و ضد كامجوست ناخودآگاهی در صدد كامجویی است ولی خودآگاهی مانع لی بیدو میشود .

فروید جنبش خودآگاهی را من و ناخودآگاهی را او تعبیر مینماید «من» نماینده درستکاری است ولی «او» پیوسته در جنبش است نقطه ضعف من را یافته علیه او بشورد و ایجاد كامجویی کند «من» با دنیای خارج مربوط است و میان «او» و «دنیای خارج» تلاش میکند چنانچه نیروی من ضعیف شود و میدان برای ترکتازی «او» بازگردد این نظم از هم پاشیده خواهد شد پس من وظیفه بسیار دشواری دارد زیرا از یکسو باید نیروی «او» را درهم شکند و از سوی دیگر با جهان بیرونی پیوسته باشد :

من برتر - غیر از من و او عامل دیگری در این پیکار شریکست که



Super - Ego یا من برتر نام دارد و عبارتست از «مفاهیم و مقررات قراردادی اجتماع و خانواده» یا بعبادت دیگر:

« من برتر نمودار و معلول رویدادهای دوران اولیه زندگی است که

در آن تمام مقررات و رسوم اجتماعی بنحو اکمل مفهوم میگردد »

من بخشی از اوست لیکن بعلت ضرورت جهان بیرون از آن جدا شده و برای نگهداری از سازمانم پیوسته با او جدال میکند نیروی من بتنهایی نمیتواند سرکشها و کامجوییهای او را جبران نماید و نیز تحمیلات عالم خارج من برتر زیادتر است از اینرو خواستهای بزرگ بشری درازهان آثاری بجایگزارده بخشی از من را اشغال کرده من برتر را بوجود میآورند .

منشأ من برتر - یکی از تولید کنندگان من برتر دوره‌ی خود شیفتگی است بدین معنی که کودک ابتدا خود را برتر از همه می‌پندارد ولی بعد متوجه کمبود نیرو یا نقص عضوی یا نقص دیگری که ناشی از محیط و خانواده و تربیت اوست پی میبرد و سرخورده و سر کوفته میشود و بخیال پناه میبرد و در دنیای اندیشه‌ها برای خویش شخصیتی میسازد که از لحاظ جسم خود او بوده لیکن نیروی مافوق تصور و صفات بارز داشته باشد اینجاست که او «من برتر» را ساخته است .

پدر و مادر نیز در ایجاد من برتر دخیلند زیرا آنها طفل را با خواستهای آشنا میکنند و او در اثر تلقین پدر و مادر من برتر میسازد .

عامل دیگر موانع اجتماعی است. کودک در دوره سادیسیت که شور مرگ برشورزند گیش چیرگی دارد میخواهد دیگران را وسیله آزار خود قرار دهد و چون اجتماع اجازه هر جنبش خرابکارانه‌ی را بدو نمیدهد خواستش بشکل عقده درآمده کودک آنرا از بیرون بدرون آورده من برتر را میسازد .

من برتر همواره در صدد دفاع از من است و از من ایراد نمیگیرد . اگر من



از فرمان من برتر سرپیچی نماید اسیر او شود تیرسرزنش من برتر بسویش روان میشود من برتر در واقع همان «وجدان اخلاقی» است که میکوشد من را از چیرگی او رها ساخته و از راههای کج‌رهایمی دهد.

سانسورروانی - من همواره زیر نظر من برتر دیده‌بانی میکند تا اگر کامهای ماجراجواز ناخود آگاهی وارد نیمه خود آگاهی شدند آنها را عقب براند در حقیقت عمل سانسور کامهارا انجام میدهد.

چنانچه کامهایی از ضعف یا غفلت من استفاده کرده در نیمه خود آگاهی داخل شوند من بوجود آنها پی برده میداند که آنها در صدد آمدن به خود آگاهی هستند از اینرو مجهز شده از ورود آنها جلوگیری مینماید و کامهارا از دره بناخود آگاه برمیگرداند.

کشاکش روانی - Conflict - روان انسان همواره در کشاکش است یعنی «دینامیک» میباشد من ناگزیر است با سه عامل «او» و «دنیای خارج» و «من برتر» سازش نماید چنانچه نتواند میان این سه نیرو سازش برقرار کند کشاکش روانی ایجاد میشود در این کشاکش نیروی من ضعیف میشود گاهی اوقات من از من برتر سرپیچی مینماید این سرپیچی بیماری روانی و اختلال تولید میکند من علاوه بر من برتر با دنیای خارج نیز باید بسازد.

در افراد خردمند همواره من برتر فرمان میگیرد و اینکار موجب خوش بینی خواهد بود.

فروید گرچه دم از کشاکش روانی میزند ولی میگوید «روان با وجود

دینامیسم مجموعی یگانه است،

جانشینان من برتر - کشاکش روانی نظم روانی را برهم میزند و اسباب زحمت من میشود من پیوسته میکوشد تا این کشاکش را از درون خویش بدنیای



خارج منتقل نماید زیرا تحمل دنیای خارج آسانتر از درونست و عذاب وجدان را میشود تحمل کرد بهمین سبب است که بسیاری از جنایتکاران خود را بدادگاه تسلیم میکنند تا از نگرانی آسوده شوند. مردم همواره من برتر را بجهان خارج برده جانشینانی چون دولت ، حکومت ، قانون و قراردادهای اجتماعی را بجای آن میگذارند تا ضامن اجرا داشته باشند آنگاه مسئولیت را از گردن خود بگردن آنها میاندازند چه بسا در اینمورد بخشی که در قانونها و قرار دادها نام برده نشده وسیله سوءاستفاده این و آن واقع میشود .

برای مثال - کسی زنی را صیغه میکند و پس از ارضای امیال جنسی و سر آمدن مدت او را بحال خود میگذارد و بی کار خویش میرود اگر زن صاحب بچه هم از آنهاشد بعید نیست آن بچه با بستگان نزدیک خودش یعنی همخونهایش زناشویی کند و قانون هم هیچ جرمی برای آن نمیشناسد .



مکانیسم‌های روانی

برای از بین بردن کشاکش روانی و ایجاد سازش میان من و من برتر و دنیای خارج روان تدابیر لازم اتخاذ می‌کند این کوششها که روان برای سازگاری میان نیروهای سه گانه بکار میبرد از نظر فروید ماشینی هستند و او آنها را مکانیسم **Mecanisme** مینامد .

مکانیسم‌ها یا ساده‌اند و یا پیچیده مکانیسم‌های پیچیده خود از مکانیسم‌های ساده ترکیب شده‌اند و عبارتند از رؤیا بازی ، هنر و ادبیات ، شوخی ، لغزش ، اشتباه و بیماریهای روانی که در بخشهای آینده در باره چگونگی آنها گستره گفتگو خواهد شد .

مکانیسم‌های ساده عبارتند از برتر کردن ، بازداشت کردن ، بازگشت

دادن .

میدانیم سانسور از کامجویی او جاو گیری مینماید و بسیاری از کامهای ماجراجو را وامیزند ممکن است لی بیدودر مرحله‌ی بازداشت شود یا پس زند و بجای اول بازگشت نماید اما اگر شرایط مناسب باشد من میتواند لی بیدوی و ازده را از بازگشت



رها نیده آنرا در مجرای مثبتی بکار انداخته و برتر سازد .

برتر ساختن ۱ Canalisation - من همیشه نمیتواند لی بیدوی وازده را برتر ساخته در مجرای درستی بکار اندازد بلکه باید شرایط برای انجام اینکار فراهم باشد یعنی راه برای من باز باشد از اینرو کسانیکه بعلم و فنون آشنایی دارند بهتر میتوانند کامجوتیهای خود را در راههای سودمند بکار اندازند. دیگر از شرایط برتر ساختن اینست که راه کامهای وازده از راه اصلی آنها فاصله معلوم داشته باشد .

مکانیسم برتر ساختن در فرهنگ ، تمدن ، پیشرفت دانش و ... بسیار مؤثر بوده و خواهد بود .

چون انسانها همه از لحاظ استعداد برتر ساختن یکی نیستند نمیتوان به پیشرفت آنها اطمینان داشت .

بیشتر مردم لی بیدوی خود را بجای صرف درموارد اساسی بازگشت میدهند. **واکنش کردن** - هنگامیکه برتر ساختن ممکن نیست مکانیسم واکنش کردن بکار میآیند این حالت در دوره پرده پوشی کودک آغاز میشود. خودشیفتگی اگر برتر شود منجر به بلند پروازی میشود و چنانچه دچار واکنش شود بصورت کمرویی و شرم زدگی درمیآید .

خودفریفتن Rationalisation - هنگام کشاکشهای روانی من برتر برای تیرئه خود به بهانههایی متوسل میشود و کوشش دارد خود را بیگناه جلوه دهد و چنین مینماید که رفتارش باخرد سازگار است این حالت را فریوید فریویدیستها خودفریفتن مینامند .

۱- مفهوم برتر ساختن یعنی تحویل کیفی کام در اثر کمی تغییر شباهت بمفهوم مارکسستی

« جهش » دارد .



خودنوازی نوعی مکانیسم خودفریبی است شخص خود نواز برای رهایی از سرزنشهای وجدان خود را گول میزند امیال را از خود میراند و میگوید بعدها از آن استفاده خواهم کرد و ...

دگرگون ساختن - اگر من در اثر فشار دنیای خارج و من برتر به او فرصت کامجویی ندهد او کوشش میکند عمل سانسور را اغفال کرده با خدعه و نیرنگ در خود آگاه داخل شود اینگونه نیرنگها را مکانیسم دگرگون ساختن مینامند زیرا آنها کامها را دگرگون ساخته از دیدگاه من دور میکند .

گاهی برای فریب من چند کام بهم فشرده میشوند و بصورتی درمیآیند که من نتواند آنها را از هم باز شناسد این عمل را فشرده گی مینامند گاهی او کامهای ماجراجوراجابجا کرده و هر جزء را در جای ویژه ای میگذارد که من از تشخیص آنها عاجز مینماید این عمل را **جابجا کردن Displacement** مینامند مکانیسم^۱ فریب بوسیله نمایش دادن **Dramatisation** و مکانیسم سمبولیزم **Symbolistiar** جزو مکانیسم جابجا شدن میباشد .

برافکندن - مکانیسم برافکندن برای فرو نشانیدن کشاکش روانی است . کودک تمایلات خود را از خوشایند و ناخوشایند به بیرون میافکند و فقط بتمایلات خوشایند اجازه ورود میدهد و از ورود تمایلات ناخوشایند جلوگیری مینماید عمل تحقیر و وا گذاری تشویش بدیگران نتیجه مکانیسم برافکندن **Projection** است .

درافکندن Introjection - این مکانیسم عکس برافکندن است بدین معنی که من بجای دور افکندن تمایلات آنها را بدرون خویش برده از آن خود میداند کودک پس از استقلال دچار نوعی حقارت میشود برای جبران کمبود خود پاره ای عوامل را بدرون میبرد و بکمک آنها نقص خود را جبران مینماید این حالت را در



افکندن نامند .

همانندساختن Identification – این مکانیسم همان برافکندن است من برای آنکه از گشایش روان راحت شود خود را با عوامل خارجی منطبق میکند یعنی ویژه گیهای آنها را بخود میکشد تا همانند آنها شود .

تصعید Sublimation – غرایز همواره دستخوش دگر گونیهای میشوند این دگر گونیا دو گونه اند .

۱ – فرد در برابر محیط خارج ناگزیر میشود امید و هوسهای خویش را پرورد اگر این هوسها راضی شوند کامیاب میگردد و اگر راضی نشوند جز و هوسهای منافی با رسوم اجتماعی بحساب می آیند پس (خود آگاه) آنها را پس میزند و بناخود آگاه رانده میشوند .

۲ – تمایلات واپس زده در عمق ناخود آگاه نمانده پیوسته در تکاپو هستند و دچار دگر گونی یا تبدیل میشوند و برای راه یافتن بخود آگاه به حیلله هایی دست میزنند (همانگونه که در مکانیسم دگر گون ساختن گفته شد) که یکی از آن حیلله ها تصعید است .

مکانیسم جبران – بنا بنظر آلفرد آدلر (۱۹۳۷ - ۱۸۷۰) نخستین تجربه و مشاهده کودک در مقایسه خود با جهان غیر از خود ، احساس زبونی ، ناتوانی و بر خورد با موانع است . کودک می بیند که افرادی مستقل و نیرو مند پیرامون وی در رفت و آمدند . آنها قادرند هر کاری را انجام دهند . پرستاری ، شیر دادن ، غذا دادن ، بغل گرفتن ، از زمین بلند کردن ، خواباندن ، بازی کردن و خلاصه همه کارها و بسته بلطف و مرحمت آناست . وی برعکس حتی نمیتواند خود را سرپا نگهدارد و حرکات خویش را در اختیار گیرد . تنها کوشش و آرزوی او اینست که مانند دیگران بتواند بر سر پای خود بایستد و گریبان خویش را از چنگ قدرت مطلق حکومت جهان و مردم ناتوانی بی انتهای خویش برهاند . بعبارت دیگر قدرت و توانائی در نظر او ، نخستین « خیر » وضعف



وزبونی تنها « شر » مزاحم است . بدین ترتیب کوشش طبیعی اصلی فرد در زندگی چیری جز تلاش برای رهایی از ناتوانی و دسترسی بنیرو نیست .

جبران نقیصه یا بنا بگفته نیچه فیلسوف آلمانی (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) « در - خواست توانائی » « اراده معطوف بقدرت » « برتری جوئی » یا « قدرت طلبی » بخاطر رهایی از ضعف وزبونی وصیانت نفس خود مختار ومستقل ، محور اساسی تکاپوی حیات بدنی و روانی است .

آدلر در اینجا بوضوح از فرود که جنسیت را عامل اصلی تکاپو و ناراحتیهای عصبی و روانی در کودک میداند ، جدا شده به داروین و نیچه نزدیک میشود . کودک برای جبران نارساییهای خود بنا بر شرایط خانواده ، اخلاق ، سن ، وضع مالی پدر و مادر و اطرافیان و موقعیت خویش شیوه های ویژه و قابل استفاده ای یافته آنها را بمرور تکمیل کرده بکار می بندد پس از خانواده همسایگان و سپس محیط مدرسه در تقویت و تکوین و تنوع شیوه های « جبران » کودک ، نقش اصلی را بازی میکنند .

جبران نارسایی وزبونی ، متاسفانه همواره بنحودلخواه انجام نمیگیرد کودک ، برای اینکه احراز مقام و قدرت و جلب توجه کند و باصطلاح حرف خود را بکرسی بنشانند ، گاه ممکن است خود را به بیماری زده همواره تمارض کند یا دروغ بگوید و یا حتی بدامن بزهکاری و تبهکاریهای بزرگتر و خطرناکتر ، مانند دزدی ، مردم آزاری ، آدم کشی پناهنده شود . در هر حال اینکه کودک دیگر چگونه « حب - تشخیص » و « حس « قدرت طلبی » « و برتری جوئی » خویش را ارضاء کند ، بستگی کامل با شرایط خانواده ، محیط و همچنین وضع بدنی وی دارد .



سمبولیزم Symbolism

اندیشه انسان بر اشکالی بنا شده که سمبول ۱ یا نشانه یکی از نمودهای خارج هستند .

ریشه‌ی فهم ، فرهنگ ، زبان ، خط و خلاصه نمودهای بزرگ زندگی سمبولیزم یعنی علامتها و نشانهها و اشاره‌هاست . سمبولیزم در تاروپود زندگی انسانی رخنه کرده و هر بخش کوچک آنرا نیز بخود اختصاص داده است . انسان ابتدایی همواره بلذات جنسی میاندیشید و اعضای جنسی را در نظر داشت . او چون قیدوبندی نداشت و قانون و محدودیتها را نمی‌شناخت گاهی این کارها را نیز می‌پرستید تا اینکه با پیدایش تمدن محدودیتها و محرومیتهایی پیدا شد در اثر این محرومیت مردم ناچار شدند و اخورده گیهای خود را بصورت دیگری جلوه گرسازند این بود که برای کارهای تحریم شده جنسی و اعضای مربوط بآن علامتهایی را در نظر گرفتند و هر واژه دومعنی یافت یکی معنای خود و دیگری معنایی

۱ - در شناخت سمبلها از نظر فرزند باید در نظر بداریم که ریشه این اشارات بامیل جنسی وابسته بوده و در پس صورت مبدل آنها بطور حتم اصل جنسیت بچشم می‌خورد :



که مراد از آن همین امور بود .

چگونگی سمبلها - در مکتب فروید اشیاء برآمده نماینده عضومرد و چیزهای فرو رفته نمودار دستگاه زن هستند و هر چیز را میتوان بنوعی بیکی از این دو نمود مربوط کرد .

سمبلها بصورت ناخود آگاه بمانفراوانی مینمایند و در تمام دنیا میسمهای ناخود آگاه مانند رؤیا وشوخی ولغزش وهنرودین و نمایان میشوند .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواب تعبیر آن

در سال ۱۹۰۰ فروید رؤیا را چنین تعریف کرد :

« رؤیا عبارتست از تجسم یا حقیقت پیدا کردن يك آرزوی رانده شده است که اغلب تغییر قیافه پیدا میکند » این تعریف مورد مسخره عیب جویان واقع شد چون روانشناسان وقت رؤیا را يك تداعی معانی سر خود و نامفهوم فرض میکردند ولی فروید برای خواب مفهوم و معنی عمیقی قائل بود و مدعی بود ، رؤیا شخصیت حقیقی و ضمیر ما را ظاهر میسازد و چیزیکه ماجرات رو برودید نشر انداشته باشیم و سانسور مانع بیرون رفتن و ابرازش باشد آنرا در خواب می بینیم .

در سال ۱۸۷۸ **الفرد موری** مینویسد در رؤیاغرایز انسان قدیم ظاهر میشود .

بعضی از عیب جویان فروید پس از شوخیهای بی موضوع عقیده او را بدون توجه تأیید میکند و در حقیقت بنام خود ثبت مینمایند **دکتر دید** میگوید : خواب مفهوم مخصوصی دارد و مانند جاسوسی شیطان صفت سر پوش جمجه را بر میدارد آنگاه تمام چین و شکنجهای مغز را میگردد تا با فکر پنهانی پی ببرد و آنها را آشکار سازد در صورتیکه با تعمق و تفکر نمیتوان بکنه آنها دست یافت . نیز گاهی ممکن است این اندیشه ها تغییر قیافه بدهند و برای شخص خواب دیده نامعلوم



باشند یعنی نتواند آنها را بشناسد در ۱۹۱۸ د کتردید اصول فروید را منسوخ نامید ولی عجیب اینجا بود که خود او نوشت: «تاروپود زندگی از تمایلات و وحشت هایی تشکیل یافته که از خواستی رانده شده و بمورد اجرا رسیده اند»

برای رؤیا چهار سبب که عبارت از اسباب خارجی و داخلی و همچنین علت های مربوط بدن و یا روح قائل است منتها چون فروید روانشناس است بعلمت روحی بیشتر توجه مینماید و این جنبه را بیشتر قابل دقت تشخیص میدهد ولی چیزی که شایسته توجه است اینست که فروید در مقام این بر نمیآید که رؤیاهای ما را آنگونه که میخواهیم تعبیر کند او از این رؤیا برای تحلیل روحی استفاده مینماید و از خواب بامیال درونی که منشاء مرض بوده و ما را ناراحت میکند پی میبرد و در صدد درمان بر میآید. از نظر فروید خواب یکی از تجلیات وجدان مخفی است بدین معنی که وقتی آرزوهای بر آورده نشده که از تمایلات جنسی سرچشمه میگیرد و یا بعبارت دیگر (میل های واپس زده) که بواسط موانع دینی و اجتماعی و اشکالات پیچ در پیچ خانوادگی از تحقق یافتن آن جلوگیری شده ولی این میلها با اندازه یی شدید بوده که نه تنها فراموش نشده بلکه میدان جدیدی برای فعالیت جستجو میکرده و خواب را وسیله یی برای خود نمایی انتخاب کرده است بنابراین خواب ارتباط غیر قابل انکاری با آندسته از میلها و رغبت های دارد که بر آورده نشده و نتوانسته اند تحقق پیدا کنند باید متوجه بود که فروید نیز مانند پیشینیان زبان خوا را زبان مرموز میدانند و بهمین سبب برای خواب تعبیر قائل است منتهی تعبیری برابر انتظارات مردم نیست زیرا مردم میخواهند آینده خود را در خواب ببینند.

فروید خواب های را که منشاء بیماری های روانی میشود و تولید اختلالات عصبی مینماید مورد توجه قرار میدهد تعبیر رؤیا در نظر فروید کشف آرزوهای بر آورده نشده و هدف فروید در تعبیر رؤیا درمان بیماریست منتهی چون با عده زیادی از



بیماران روانی و کسانی که دچار اختلالاتی عصبی بوده‌اند سر و کار پیدا کرده نظر خود را تعمیم داده و نظریه‌ی که مبنایش علمی است اظهار مینماید. ضمن تعبیر خواب از نظر فروید باین نکته بر میخوریم که در خواب چند موضوع اساسی هست :

- ۱- فشردگی یا تراکم Condensation ۲- جابجا شدن
 ۳- تبدیل به سمبلها Displacement
 ۴- صحنه‌سازی و نمایش Dramatisation

این چهار مرحله را فروید مکانیزم خواب تعبیر میکند و میگوید خواب از خود چیزی نمیآفریند بلکه روی اندیشه‌ی نهانی را میپوشاند چون اساس نظریه‌ی فروید آرزوهای برآورده نشده است و فروید بحکم اینکه پزشک بیماریهای روانی بوده آن قسمت از این حالات را که منتهی بامراض سخت مالمخولیایی و عصبی شده مورد توجه قرار داده است و این قبیل بیماریها هنگام درمان معلوم شده که تمایلات آنها از سرچشمه تمایلات غریزی و غرایز شهوانی است.

رؤیا از نظر دیگران - در زمانهای پیشین مردم خواب را تعبیر میکردند آنچه را در خواب میدیدند نشانه مهر و کین خدایان میدانستند رفته رفته با گسترش دانش اوهام از اذهان بیرون رفت و اساطیر جای خود را بروانشناسی داد برخی خواب را نتیجه جنبش روانی اشخاص میدانستند.

حال به بینم منشأ رؤیا از کجاست و رابطی آن با زندگی چگونه است؟ تحریکات خارجی در خفته چه اثراتی دارند و اگر گونیهای خواب از چیست؟ چرا خواب آنقدر ناپایدار است؟ و چرا پس از بیداری بیدرنگ فراموش میشود؟ سه نظر در مورد پاسخ پرسشهای نامبرده هست.

جمعی میگویند خواب بعالم ماوراء الطبعیه مربوط است و منشأ خاص جنبش



روانست که بعالم بالا می‌رود .

برخی معتقدند منشأ خواب تحریکات روانی است . که در بیداری ظاهر نمیشود .

دسته سوم را عقیده بر اینست که خواب بتحرکات جسم و حواس مربوط است که از اعضاء درون یا بیرون بشخص خوابدیده میرسد اینها میگویند عوامل رؤیا ناشی از جنبش یاخته‌هایی است که در دفاع شخص خواب رفته بیدار مانده است و بر اثر تحریکات جسمی بجنبش در آمده است .

عوام بریشه خواب اهمیتی نداده مقصود از آنرا تعیین سرنوشت آینده می دانند . و اینک آخرین تحقیقات راجع بر رؤیا

ناتانیل کلیت من Nathaniel Kleitman - میگوید :

از زمانهای دور ، دورانی که قدمت آن با بوجود آمدن انسان همزمان است خواب دیدن ذهن بشر را بخود مشغول داشته و او را بتفکر و خیالبافی در اینباره وادار کرده است این امر که همیشه با اوهام و خرافات همراه بوده است توجه دو گروه را بخود جلب کرده است یکی معبران که از آن برای پیش بینی و غیبگوئی سود میجسته‌اند و دیگر روانکاوان که در قرن اخیر نظراتشان رواج یافت و آنرا کلید پنهانی‌های سیرت کسان میدانند : بحثها و نظرات روانکاوان که در آثار ادبی زمان مؤثر افتاده و جایی برای خود باز کرده است .

در ارزش علمی این نظریات اندکی تأمل لازمست . چون تنها شاهد خواب

ناتانیل کلیت من استاد فیزیولوژی دانشگاه شیکاگو در روسیه بدنیامد و تحصیلات

مقدماتی را در روسیه تمام کرد در ۱۹۱۵ با آمریکا رفت و در کالج نیویورک بتحصیل پرداخت در ۱۹۱۹ مدتی در دانشگاههای اروپا تدریس کرد و عاقبت در ۱۹۲۵ با آمریکا باز گشت و در دانشگاه شیکاگو به کار و آموزش پرداخت .



کسی است که خواب دیده است این محدودیت برای پژوهنده وجود دارد که باید خواب را بجای اینکه درحین وقوع بررسی کند از زبان بیننده آن بشنود تنها کسی که خواب بوده است میتواند تأیید کند که خواب دیده است و اگر بگوید خواب ندیده است امکان دارد که خوابش را فراموش کرده باشد با همهی این اشکالها گروهی از دانشمندان در دانشگاه شیکاگو مسأله خواب را مورد بررسی قرار داده‌اند. کوشش آنان براین بود که راهی علمی برای پژوهش دراین امر بیابند عاقبت موفق شدند راهی پیدا کنند تا هنگامیکه کسی را بیدار میکنند یا بیدار میشود و میگوید خواب دیده است تعیین کنند که آیا برآستی خواب دیده است یا نه. از این راه این امکان پیدا شد که بتوان نموداری از زمان شروع خواب و مراحل مختلف آن رسم کرد بی آنکه مزاحم کسی که خواب می‌بیند بشوند.

با این آگاهی ممکن است کسی را در شروع خواب دیدن، در بین آن و در پایان و یا مدتی پس از پایان یافتن رؤیا بیدار کرد. بکمک این وسیله ثابت شد که در خواب دیدن تناوب وجود دارد و کوشش‌هایی که برای برهم زدن و گسستن این تناوب صورت گرفت ثابت کرد که رؤیا از نظر کارزیست شناسی با حرکات دیگر اعضای بدن همراه است.

روش پژوهش جدید به بسیاری از پرسشهایی که پیرامون رؤیا می‌شد پاسخ داد این پرسشها عبارت بودند از:

- ۱ - آیا برآستی انسان خواب می‌بیند؟
- ۲ - در یک شب چند بار خواب می‌بیند؟
- ۳ - تمام تصاویر و نقشه‌های یک خواب در یک لحظه بنظر بیننده میرسد؟
- ۴ - عوامل خارجی چون نور، صدا، گرسنگی، تشنگی و ... در خواب

شخص مؤثر است یا نه؟



همچنانکه در پژوهش‌ها روی می‌دهد پی‌بردن به دستگاه ترسیم نمودار خواب نیز بر حسب تصادف بود :

همان رابطه‌یی که میان اندیشه کردن و آنچه شخص در باره آن می‌اندیشد موجود است در خواب دیدن و آنچه در خواب دیده میشود نیز برقرار است. با معلومات کمی که از خواب دیدن بدست آمده میتوان گفت : خواب دیدن با آنهمه اوهامی که اطراف آنرا فرا گرفته است چیزی جز فعالیت بدون عمق ماده‌ی خاکستری مغز نیست. اختلافی که میان این فعالیت و فعالیت مغز اشخاص بالغ و کودکان در حال بیداری وجود دارد موضوعی بسیار جالب و مبحثی آموزنده است.

در هنگام بیداری ماده‌ی خاکستری مغز که چون پوسته‌یی روی ماده سفید مغز را پوشانده است، تحریکهای عصبی را تجزیه و درک میکند سپس آنرا با خاطره‌هایی که از گذشته و حال دارد می‌سنجد و تصویری از کار آینده بدست میدهد در این حال این تصویر را با کاری که هنوز انجام نیافته است مورد سنجش قرار میدهد در این مرحله تصمیم گرفته میشود. تصمیم دوصورت دارد : یا باید اندام‌های کاری را اجرا کنند و یا از کار اندام‌ها جلوگیری شود.

در هنگام خواب همین فعالیتها با عمق بسیار کمتری صورت می‌گیرد و تحلیلی که در بیداری برای درک مطلب در مغز انجام میشود در هنگام خواب صورت نمی‌بندد و بعبارت دیگر تصاویر مغزی بسیار سطحی است مانند اینکه شخصی دوست مرده خود را بخواب می‌بیند او را می‌شناسد و بدون شگفتی با او گفتگو میکند یا جایی میرود و



در رشته خاطره‌های گذشته اغلب تکه‌های محومیشود و این خاطرات گسسته



میگردد از اینرو گذشته بطوری مغشوش با حال می پیوندند . خوشبختانه این احساسها سطحی است و پیش از آنکه بر اندامها احاطه کم شود ، از میان میرود بهمین سبب است که زیانی ببار نمیآورد . بعضی از سمهای مخدره چون الکل ممکن است فعالیتهای مغزی شخص را در بیداری چنان سطحی سازند که شخص در عالم رؤیا بیندیشد . يك مست ممکن است وضعی را به غلط دریابد یا خطرهایی را احساس کند که در اصل وجود ندارد و سپس در هوشیاری یکی از آنها را هم بیاد نیآورد . البته این مطلب کلی نیست کسانی هستند که در حال مستی هم دست بکارهای زشت نمیزنند و جلوه فعالیتهای احمقانه و خطرناک خود را میگیرند در خواب نیز وقایعی که رخ میدهد همین صورت را دارند . خواب بیننده ، تصاویر و حرکات غیر عادی را در يك رشته از تصویرها که بخواب می بیفتد می پذیرد و تا هنگامیکه بیش از اندازه دردناک و آزار دهنده یا چرندوبی سر و ته نشده است تحمل میکند اما هنگامیکه به این مرحله رسید از خواب بیدار میشود و چون میفهمد که خواب میدیده است در خود احساس راحتی و آرامش میکند . خیالبافی کودکان و پیران و آنها که دچار توهم یا بیماریهای عصبی دیگر هستند شبیه خواب دیدن است . گاهگاه اشخاص عادی نیز پس از آنکه ناگهان از خواب بیدار میشوند ، تا مدتی بحال عادی بیداری بر نمیگردند و کارهای غیر عادی میکنند . بدیهی است آنچه در خواب دیده میشود چه روشن و چه در هم با آرزو و سود خواب بیننده بستگی دارد ، البته باید در نظر داشت که خواب دیدن نوع پستی از تفکرات و آرزویی هم که در خواب جلوه گر میشود سطحی و بی عمق است .

در يك شب خواب عادی هر کس بطور تقریب در هر نود دقیقه یکبار دوری از خواب را از سر میگیرد یعنی چهار مرحله از اول تا آخر می پیماید و باز از از مرحله اول آغاز میکند .





بیان علت عدم حرکات اندامهای بدن هنگام خواب دیدن در آغاز بسیار دشوار مینماید. ابتدا تصور میگردند که هرچه خواب سبکتر شود حرکت اندامها بیشتر میگردد لیکن آزمایش عکس اینرا ثابت میکند. خواب دیدن همیشه پس از پایان گرفتن تمام حرکات اندامها آغاز میگردد. شخص ببحرکت میماند و تنها حرکاتی در چشمانش دیده میشود پس از این دوره چشما از حرکت باز میایستد و جنبش بدن دوباره آغاز میگردد.

یکی از استادان این موضوع را چنین تفسیر کرده است: خواب بیننده شبیه تماشاگر تئاتر است. تماشاچی پیش از شروع نمایش حرکت میکند ولی پس از شروع آن ساکت و بیحرکت در جای خود می نشیند و مبهوت نمایش میشود چشمانش بدنبال بازیگران در حرکت است و هنگامیکه پرده میافتد حرکات خود را از سر میگیرد.

ممکن است بعضی از حرکتهای بدن با آنچه در خواب دیده میشود ارتباط داشته باشد.

گاه دیده شده است که شخص در خواب صدا میکند، کلمات نامفهومی را زمزمه مینماید و گاهی آشکارا سخن میگوید این موضوع بیشتر در پایان یک رؤیا و آغاز رؤیایی دیگر دیده میشود.

بعضی میگویند بسیار کم خواب می بینند یا هیچ خواب نمی بینند اما پس از آزمایش ایندسته و بیدار کردن ناگهانی آنها از خواب تایید کرده اند که خواب میدیده اند بنا بر این میتوان گفت همه در هنگام خواب پشت سرهم خواب می بینند.

با آزمایشهایی که بعمل آمده خواب بینندگان دو دسته اند یکدسته آنها



که خواب خوه را بیدار میسپارند و دیگر آنانکه خوابرا بدست فراموشی میسپارند .

چون گفته میشود حوادث خارجی که در اطراف خواب بینندگان میگذرد در رویای آنان مؤثر است ، آزمایشهایی در این باره صورت گرفته . کسانی رادر حال خواب دیدن ، در معرض محرکهای خارجی چون نور ، صوت ، قطره های آب و ... قرار دارند این عوامل تنها درعدهی بسیار کمی از خوابها مؤثر افتاده بود و خواب بیننده دز گزارش خود بدانها اشاره کرده بود .



چون امکان داده میشود که محرکهای درونی سبب اصلی خواب دیدن باشد یا در آن مؤثر افتد ، در این باره هم آزمایشهایی بعمل آمده ، گفته میشود که غذا در خواب دیدن ، بسبب انقباض های معده خالی است .

در يك خواب عادی بیشتر حوادثی که بخواب دیده میشود بیدار نمی ماند و فراموش میشود ، موقع بیدار شدن در فراموش کردن یا بیدار آوردن خواب بسیار مؤثر است . اگر فاصله میان خواب دیدن و بیدار شدن زیاد شود خاطره ی خواب ضعیف میگردد و چون بسیار طول بکشد بکلی از یاد میرود .

بقراری که تا کنون آزمایشها معلوم داشته است هرچه انسان بزرگتر میشود فاصله دوره های خواب بیشتر میگردد تا جاییکه ۹۰ دقیقه میرسد و چون این مراحل با حرکات قلب ، ریه ، معده و ... بستگی دارد میتوان گفت که خواب با اعمال اندامهای دیگر مربوط است .



بیدار کردن اشخاص از خواب هنگام خواب دیدن سبب نگرانی واز یاد اشتها شده وزن آنها را افزایش میدهد اما کسانی که در غیر موقع خواب دیدن بیدارشان



کنند بهیچیک از این تأثیرات مبتلا نمیشوند. نتیجه اینکه «مقداری خواب دیدن برای هر شخص ضروری است».

از آزمایشها میتوان نتیجه گرفت که بازداشتن شخص از خواب دیدن، چون دخالت در عادت اوست، سبب ناراحتی و اضطراب او میشود درست مانند اشخاصی که بچیزی علاقمندند و آنها را از خوردن آن بازداریم در این وضع ناراحت میشوند و هنگامیکه بدانها اجازه خوردن میدهیم زیاده روی میکنند.

«نظریه فروید راجع به خواب و تجزیه آن از راه روانکاوی»

فروید درباره خواب و منشاء آن گوید:

«روش کاوشهای روانی مرا در جستجوی رمز خواب بنتایج تازه‌یی رسانید و این همان روشی است که در درمان سایر بیماریهای روانی مرا کمک کرده بود. جمعی از محققان میان خواب و بیماریهای گوناگون روانی همانندیهایی یافته‌اند از اینرو ما روش درمان بیماریهای روانی را در مورد خواب بکار میبریم. همانگونه که بیدار خواب نمی‌بیند انسان سالم نیز دستخوش نگرانی و وسوسه نمیشود.

مبدأ نگرانیها وجدان باطن است و دقت در وجدان باطن در درمان آنها مؤثر است اگر بفهمیم اندیشه‌های بیماری از چه راه بشخص سرایت میکند درمان آن آسانست. روش حل چیستان خواب نیز همینگونه است. همانطور که ذکر شد بیمار را او میداریم تا آنچه را میداند بگوید و بتدامی گوید: چیزی بیاد نمی‌آید ولی پس از پافشاری بحرف آمده همه چیز را خواهد گفت اینگاه باید بجای دقت



در پیدا کردن آثار بیماری کوشش خود را برای فهمیدن خیالات غیر ارادی بکار بریم تا دوی درد بیمار پیدا شود.

خیالات غیر ارادی آن دست را گویند که رشته اندیشه را هر دم پاره میکنند و پیوند یک بخش از یاد بودها را با پیوند سایر فراموش شده‌ها میبرند این همان خیالاتی است که بیمار آنها را پوچ میدانند لیکن پزشک روانی باید با آنها توجه دقیق داشته باشد این روش را باید در مورد خواب بکار بریم یعنی خوابی را که دیده‌ایم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و آنرا به چند بخش می‌کنیم تا ببینیم هر یک از این بخشها بکدام حادثه زندگی ما مربوط است در اینصورت ما بخوبی میتوانیم ارتباط خواب را با اندیشه‌ها و احساسات و کلیه امور زندگی بفهمیم از این تجزیه و تحلیل چنین نتیجه می‌گیریم «خواب جانشین تمام خواهشهای دل و اندیشه‌های عقلانی است که در اثر تحلیل معلوم میشود در خیالات ما پنهان بوده است»

چرا این خیالات خواب را بوجود می‌آورد؟ فرود در پاسخ این پرسش اظهار عجز مینماید.

عده‌ی معتقدند «خواب اثر مادی است و برای روانشناسی بی فایده است و سبب آن بیداری و جنبش برخی از سلولها در موقع خواب است»

از این روش که برای خواب انجام میدهم جنبه تداعی معانی دارد. باید دانست خواب از کارها و اندیشه‌هایی که ایجاد خواب کرده اند بسیار کمتر است همانگونه که در مباحث پیش گفته شد فرود پس از آزمایشهای بسیار در مورد خواب فهمید دو بخش جدا از هم وجود دارد که یکی «صورت ظاهر خواب» و دیگری «صورت باطن خواب» است.



« تقسیم خوابها - تبدیل صورت ظاهر بصورت باطن »
« خواب آرزوی عملی نشده است »

باید دید اندیشه های باطن چگونه بشکل خواب در میآید در اینحالت يك ماده ی روانی از صورتی بصورت دیگر تبدیل میشود واندیشه ها و آرزو های روشن بصورتی در میآیند که فهمیدن چگونگی آنها فقط با توجه زیاد میسر است . خوابهارا میتوان بسه دسته تقسیم کرد، نخست خوابها ییکه کوتاه بودند چگونگی آنها را از راه اندیشه و خرد میتوان فهمید، در آنها آنچه که مایه شگفتی و نگرانی باشد وجود ندارد این بخش از خوابها بخوبی از بیداری متمایزند . میتوان دانست که اندیشه های وارده در خواب رخ داده است .

دوم - خوابهای روشن و عقلانی که از فکر مادورند و مایه شگفتی و ترس میشوند مانند حوادث غیر مترقبه که در بیداری حدوث آنها بعید مینماید .

سوم- خوابها ییکه در آنها ترتیبی نیست اندیشه پریشانست و از هر چمن گلی است بیشتر دور نمای کارهایی هستند که رخداد آنها در بیداری غیر ممکن است . اختلاف صورت باطن و صورت ظاهر خواب در دسته دوم و سوم بیشترست از اینرو برای حل چیستان باید صورت ظاهر را بصورت باطن تبدیل نمود.

در خوابهای دسته اول میان صورت ظاهر و صورت باطن تفاوت چندانی نیست و



مانند خواب کودکان همواره مربوط و بامعنی است .

فرود این حالت را برای رد نظر آنها بیکه خواب را «عمل جزئی ازیخته های بیدار مغز در ضمن بیداری» آورده گوید : علتی نمیتوان یافت که خواب کودکان عمل کامل و خواب سالمندان عمل ناقص روان باشد. این ادعای فرود چندان درست نیست زیرا: علت اینکه خواب کودکان با واقعیت یکی است اینست که زندگی آنها ساده و بی چم و خم بوده و اتفاقات پیچیده و گنگ در آنها دیده نمیشود تا خواب برادر هم و نامفهوم سازد. بهترین دلیل مقایسه خواب کودکان ساده با اطفال ماجراجو است کودکان ماجرا. جو کتابهای جنائی و پلیسی میخوانند فیلمهای جنگی و حادثه‌یی می بینند و خواب آنها مجموعه‌یی از تشویشها و نگرانیهاست . و همواره طفل صحنه های را در خواب می بیند که دور نمای زندگی و آرزوهای پس رانده اوست و شاید روانکاو بسختی بتواند صورت ظاهر خواب آنها را بصورت باطن تبدیل نماید در صورتیکه خواب اطفال معمولی آینه‌یی زندگی ساده آنهاست .

بعلاوه خواب سالمندان مخلوط و معجونی از اندیشه ها و آرزوهای واپس زده و امیدهای انجام نشده چندین سال عمر آنهاست که فراموش شده است و چه بسا خود آنها نمیدانند فلان حادثه کی و کجا رخ داده است از اینرو نمیتوان ادعا کرد که چون میتوانیم خواب کودک را بهتر تجزیه تحلیل نمائیم پس بنا بر این خواب فعالیت یاخته‌های مغز نیست خواب کودک نمونه اندیشه‌های محدود است و نباید انتظار داشت که بر فرض کودک حتی صحنه‌های زندگی خود را با همسرش در خواب ببیند در حالیکه میتوان انتظار هر اندیشه‌یی را از ساله‌ها داشت زیرا اندیشه او حاصل تجربیات و آرزوهای چندین سال است. فرود از آزمایشهای خود روی خواب کودکان نتیجه میگیرد که :

خواهشهای انجام شده کودک در خواب بیشتر خواستهای روز یا روزهای پیش او در بیداری بوده است که در ضمیرش نقش بسته و در خواب هویدا شده اند او گوید: اشخاص سالمند نیز خوابهای کودکانه زیاد می بینند و آن هنگامی است که بخشی



از آرزوهای انجام نشده آنها در خواب عملی میشود بطور مثال : در خواب آب مینوشند و تشنگی خود را فرو می نشانند یا پیش از انجام کاری که انتظار آنرا دارند در خواب آنرا می بینند اگر خواب سالمندان را مانند کودکان تجزیه کنیم تحلیل آن بسیار آسانست ولی بیشتر خواب آنها پیچیده و نامربوط است پااگر ربطی هم داشته باشد یافتن نقطه ارتباط آن بسیار سخت است .

«فشرده‌گی Condensation و تجزیه خواب»

پرشانی خواب بیشتر بواسطه تغییر شکل است و این تغییر شکل آرزویی است همانگونه وقتی واقعه ناگواری رخ میدهد عکس آنرا مجسم مینماییم (وقتی کسی مرد میگوییم اگر زنده میماند چه کارهایی میکرد) در خواب این مسأله بخوبی روشن است . غیر از این خواب فرق دیگری دارد و آن اینکه وقتی صورت ظاهر خواب را با صورت باطنش مقایسه میکنیم میان آنها اختلاف زیادی می بینیم از اینرو در می یابیم که در نتیجه خواب خیالات بسی فشرده میشوند . پیش از آزمایش با اهمیت این درهم فشرده گی پی میبریم . آزمایش و تجزیه اندیشه هایی که بخواب مربوطند اهمیت فشرده گی را نشان میدهند .

می بینم هر بخش از خواب خود بخشهایی دارد هر بخش کوچک بخاطرهایی از زندگی مربوط است اگر در تجزیه خواب بقضیه یی برخوردیم که منشأ داشت و در انتخاب یکی از آنها تردید داشتیم باید هر دو را برگزینیم شاید یکی از آنها مربوط بیک بخش از زندگی ما باشد گاهی فشرده گی باندازه یی ماهرانه است که تشخیص منشأ آن بسیار دشوار است و دومعنی متضاد که هیچگاه باهم ربطی ندارند



بهم پیوسته بنظر میرسد گاهی در این درهم فشردگی و ترکیب اندیشه‌های گوناگون اشکالی در خواب دیده میشود که ما نمیتوانیم آنرا در بیداری به بینیم مانند صورت‌های شگفت آور دیو ، جن ، پری ، فرشته و امثال آنها .

گاهی چندتن را در یک شکل می بینیم یا از محلی فوری بجای دیگر میرویم، همه اینها در نتیجه قاعده‌یی است و تنها از راه تجزیه میتوان یک یک این حالات را تمیز و با اتفاقات زندگی ربط داد .

برای آنکه صور رؤیا شگفت آور نباشد باید آنرا با آنچه در بیداری می بینیم مقایسه نمائیم زیرا درهم فشردن و ترکیب در آنها دست داشته است و آنرا باشکال گوناگون و حتی ترسناک در آورده است باید دانست ، نقطه مشترکی میان این صورتهای ناجور موجود است نتیجه :

صور گوناگون خواب زاییده‌ی اندیشه‌هاست هر یک از این صورتها از چندین فکر ترکیب شده و چه بسا آن اندیشه‌ها هر کدام از هم جدا و مربوط بمنشأ خاصی باشند . هر پرده از خواب نماینده‌ی یکدسته از اندیشه‌های نامربوط است .

از تجزیه خواب نتیجه میگیریم : همانگونه که هر پرده خواب از چند رشته اندیشه درست شده هر رشته اندیشه نیز در چندین پرده خواب نمایان میشود این رشته اندیشه‌ها در راه بهم پیوند یافته تشکیل شبکه میدهند. در هم فشردن نیز یکی از عوامل خواب است .

فروید پس از تجزیه بشرح چگونگی جانشینی ، سحنه سازی و تبدیل به سمبلها میپردازد که ما اینک هر کدام از آنها را جدا گانه، یادآوریم.



جایجاشدن « Deplacemnent »

« و عمل تبدیل »

علت نبودن شباهت میان صورت ظاهر و صورت باطن در خوابهای پریشان فقط مربوط به درهم فشردن و نمایش نیست بلکه عامل دیگری نیز در کار است . هنگامیکه بوسیله تجزیه صورت ظاهر خواب را با صورت باطن آن مقایسه می کنیم می بینیم آنچه را که در صورت ظاهر خواب دیده ایم در اندیشه های ما یافت میشود برعکس آنچه را در صورت باطن یعنی اندیشه های خویش می یابیم همه در صورت ظاهر جلوه گر بوده است منتهی آنچه که در صورت ظاهر یعنی در رؤیا بزرگی جلوه میکند در زندگی ، عمل ناچیز است و آنچه که کوچک مینماید مربوط بحادثه بزرگی است علت نبودن بستگی میان صورت ظاهر و باطن خواب نیز همین است .

این جریان را « تبدیل فکر - جایجاشدن » در خواب مینامند و در این عمل اثر روحی و حسی اندیشه بتحریک مادی تبدیل میشود . باید دانست عمل جایجاشدن یا وارونی اندیشه در همه خوابهای بزرگ نسبت نیست در خوابهای دسته اول عمل جایجاشدن صورت نمیگیرد ولی در خوابهای دسته سوم



که نامفهومند همواره کارهای بزرگ ، کوچک و امور کوچک ، بزرگ جلوه گر میشوند و رابطه‌ی آنها را با منشأ اصل رؤیایمیتوان پیدا کرد هرچه خواب پیچیده‌تر باشد بیشتر باید بعمل تبدیل توجه نمود .

در برخی خوابها رابطه خواب در زندگی بخوبی روشن است و در رؤیاییکه این رابطه مفهوم نباشد بكمك تجزیه منشأ خواب پیدا خواهد شد ، اغلب حوادثی که در ضمیر جایگیر میشوند ذهن ما را متوجه خود میسازند و سبب میشوند که تمام روز اندیشه مازیر تأثیر آن حادثه قرار گیرد و شب نیز در عالم رؤیا آن حادثه با تغییر شکل و پیوستن باندیشه‌های درهم دیگر و احساسات و آرزوهای سرخورده ظاهر شود ولی در بیشتر موارد حادثه بزرگ چنان کوچک مینماید که درست دیده نمیشود اگر خواب بهم مربوط باشد باندازه‌ی بی‌اهمیت است که توجه را بخود جلب نمیکند در اثر تجزیه می‌فهمیم انگیزه خواب قضیه مهمی بوده و با آن بخش ناچیز که نقطه برجسته‌ی خواب را تشکیل میدهد ارتباط زیاد دارد و همین عمل تجزیه است که روحیه شخص و اندیشه او را روشن میکند و عمل تبدیل آنرا کوچک کرده است. بكمك تجزیه و با در نظر داشتن تبدیل ، میتوان محرك خواب و بستگی آنرا با زندگی بخوبی دانست زیرا همانگونه که در بیداری تا کاری زیاد بزرگ نباشد در خاطر نمیماند در خواب نیز تا منشأ خواب اندیشه یا کار بزرگی نباشد ، کمتر ممکن است در رؤیا نمودار شود .

تبدیل و تلخیص باهم خواب را میسازند بدین معنی که دو اندیشه مشترك در يك نقطه ، درهم شده صورتی بدیدمیا آورند که هسته مرکزی آن همان نقطه مشترك است و جزئیات غیر مشترك آن دو اندیشه نیز نابود میشوند. اگر عمل تبدیل در این مورد وارد شود این صورت درست نخواهد شد ولی همواره چیزی بنام میانجی میان تلخیص و تبدیل در تلاش است همین عامل صورت درهم را تشکیل داده خوابهای گنگ را میسازد .



• تجسم و تبدیل به سمبلیا Symbolistiar •

غیر از عمل تبدیل عامل دیگری نیز در تبدیل اندیشه‌های پنهانی مؤثر است. هنگامیکه بکمک تجزیه، اندیشه‌های گمشده را می‌یابیم از اینکه این اندازه دگرگون شده‌اند دچار شگفتی می‌شویم. ما انتظار داریم اندیشه‌ها با کمال روشنی دیده شوند لیکن برخلاف انتظار اندیشه‌ها بسیار گنگ و فقط بکمک سمبلیا در خواب می‌آیند.

منشاء روانی اندیشه‌های پنهانی یادگار اتفاقات دوران کودکی است این یادگارهای مجسم در خواب تشکیل‌هسته‌ی مرکزی را میدهند و سایر بخشهای خواب در این بخش جمع میشوند. چنانکه تمام پرده‌های خواب عکس رویایی هستند که اندیشه‌هایی بدانها افزوده شده است.

تمام صحنه‌های بیداری در خواب دیده نمیشود با وجود این، صورت ظاهر خواب همه پرده حوادث نیستند بلکه تصویرهای تکه‌پاره نامربوطند که اندیشه‌های درست‌ودست نخورده نیز در آنها دیده میشود. حال به‌بینم چگونه اندیشه‌های پنهانی در خواب دگرگون میشوند؟



اندیشه‌های حاصله از تجزیه مانند زاییده روانی آشفته است و پیوستگی بخشهای آن بیکدیگر به نسبت‌های گوناگون صورت میگیرد. گاهی پیش وزمانی پس، تا جاییکه یکی دیگری را ازین میبرد و برای اینکه اینها خوابرا بوجود آورند ماده‌ی اصلی خواب اول درهم فشرده و سپس باجزاء کوچکی تبدیل میشود. این اجزاء باهم جمع شده بصورت تازه‌یی در می‌آیند آنگاه آنچه که قابل تجسم نیست از میان میرود.

از عمل تجزیه چنین میفهمیم که خواب از يك سلسله اندیشه ناشی میشود. رابطه‌ییکه میان دو فکر موجود است یا از بین رفته و یا بدو بخش پی‌درپی بسدل میشود این دو بخش وارونه‌اند، یکی نتیجه، و دیگری قیاس است.

حوادث گوناگون در خواب همه بیک صورت جلوه‌میکنند و اختلاف میان دو اندیشه در خواب بشکل ویژه‌یی هویدا میگردد چنانکه يك اندیشه وارد شده بضد خود تبدیل میشود اگر در خواب توانایی جنبیدن نداشته باشیم دلیل آنست که میان دو محرك واقعه شده دچار تشمت اراده گشته‌ایم.

برای جستن رابطه بخشهای خراب راههای بیشماری هست. وقتی ظاهر خواب خردمندانه نیست، بی‌شك منظوری دربر دارد و آن اشاره بکاری است که در زندگی مارخ داده است.

فرید نتیجه میگیرد:

« خواب از احساسات شخصی الهام میگیرد. هر چه در خواب نامربوط

باشد مولود حس تحقیر و تمسخر است »



اصلاح و صحنه‌سازی Dramatisatonl

بجز تلخیص ، تبدیل و تجسم اندیشه‌ها مکانیسم دیگری در خواب اثر دارد ولی نه در هر خوابی .

این حالت پس از تشکیل صورت خواب در آن اثر میکند و کارش اینست که: اجزاء خواب را بهم پیوند داده ترتیبی بدان دهد در نتیجه صورتی ظاهری برای خواب پیدا میشود . خواب‌هاییکه بوسیله این مکانیسم روانی دستکاری میشوند مفهومند این جنبش مانند مکانیسم نیروی اندیشه در بیداری است . خواب‌هاییکه صحنه‌سازی نشوند در همدند و هنگام بیداری چیزهای درهمی از آنها بیادما میماند لیکن همین مواد درهم از نظر تجزیه بسیار بدرد میخورند .

ظاهر خواب از هوس و اشتباه زندگی ما ناشی میشود بلکه مجموعه اندیشه‌های پنهان و احساسات و آرزوهای ماست . همانگونه که ما در بیداری خیال‌هایی میکنیم (بیدار خواب دیدن)

این اندیشه و آرزوها که بکمک تجزیه بدست می‌آید مانند حوادث زمان بچگی هستند بدین طریق میتوان هسته مرکزی خواب را که در اثر تزکیب با



اندیشه های دیگر دگرگون شده اند پیدا کرد . نتیجه اینکه عمل خواب عبارتست از : در هم فشردن یا تلخیص ، تبدیل یا جابجا کردن ، تغییر شکل و تجسم یا نمایش دادن وعقل نظم و زوسازی و این چهارعامل که ذکر آنها در بخشهای پیش نیز آمد در خواب مؤثرند .

فرودید گوید : در ظاهر چنین بنظر میآید که پاره یی از بخشهای خواب « **منحصر بفعالیت خواب در ذهن است** » و با عالم خارج مربوط نیست . لیکن عمل تجزیه این نمود را رد میکند و آشکار میسازد که تمام بخشهای خواب از اندیشه های پنهانی سرچشمه گرفته و بنمود های گوناگون وزیر تأثیر چهارعامل فوق بصورت ظاهری خواب در آمده است .

هر قضیه منطقی که در خواب دیده شود همانست که در اندیشه های پنهانی وجود داشته و درست و دارای معناست و چنانچه بسبب چهار عامل فوق با عناصر دیگری درهم شده باشد بیمعنی و نابخردانه مینماید .

بطور مثال اگر در خواب مسأله حل شود در اندیشه های باطن ما حساب بوده یا اگر سخنرانی ایراد شود آن سخنرانی آیینیهی سخنان اصلی نیست بلکه بیشتر ترکیب خواننده ها و شنوده های ما و آنهاست که با ما مربوطند و حافظه آن بخشهای تکه پاره و جدا از هم را در خود نگهداشته و در ضمیر نابخودمخفی کرده است و بعد ها بشکل خواب در آمده درهم و بیمعنی مینماید .



واپس زدگی و رفع آن

خواب از کارهای روانی ترس و وسواس و دیوانگی بیشتر موزد مطالعه قرآن گرفته است عمل در هم فشردن و جابجا کردن در همه این حالات دخالت دارد ، لیکن کار اصلاح و روسازی منحصر بخواب است . این اعمال گذشته از بیماریهای روانی و خواب در بسیاری از موارد مانند فراموشی، اشتباه و لغزش دیده میشود . عمل تبدیل را بیش از سایر اعمال باید در نظر داشت برای شناختن شرایط اصلی تبدیل باید روش تحلیل خواب را بکاربریم .

هنگامیکه خواب را تحلیل مینمائیم بخشی از خواب که وابسته بجزایر پنهانی است و یا آزر و شرم نمیگذارند آنها فاش شود در اینگاه است که کوشش داریم آنرا واپس زده و در نهاد نابخود خویش نگهداریم . این اندیشه ها در خاطر ما بوده لیکن مادر حالت ویژه بی هستیم که نمیتوانیم بدانها توجه داشته باشیم این عمل را واپس زدگی **Refolement** مینامند این حالت احساس تنفر نسبت باندیشه های زاییده شده میباشد در اینصورت باید اذعان کرد که بین حالت پس رانی و صورت ظاهر خواب رابطه علت و معلولی وجود دارد یعنی نامفهومی خواب بخاطر آنست که پارهیی از اندیشه های پنهانی را که در حل چیستان خواب اثر داشته اند بواسطه قیود اجتماعی پنهان داشته ایم و در نتیجه خواب دگرگون شده است .

اگر شخص سالم خواب ببیند میتواند وادارش ساخت تا از راه تداعی و معانی آنچه را میداند بگوید و در صورت بیمار بودن باید وابستگی میان آثار مرضی و اندیشه های پنهان را بدو نشان داد و فهماند که گفتن حقایق از سوی بیمار چه اندازه ما را کمک خواهد کرد از اینراه آنچه را که او واپس زده است نمودار ساخته آثار بیماری را پیدا می کنیم .



نتایج مباحث علمی قبل عملی شدن آرزوها در خواب

در این بخش نتایج حاصله از مباحث گذشته را یادآوری مینمایم .
میدانیم خواب با معنی آرزویی است که بطور آشکار صورت تحقیق بخود
گرفته یعنی تمنایی است که وجدان آنرا پذیرفته است همانست که در بیداری
بدان توجه زیاد داشته‌ایم ولی جامه عمل بخود نگرفته است . تجزیه خوابهای
بیمعنی ثابت میکند که این خوابها هر کدام آرزویی هستند و منشاء اینها نیز اندیشه‌های
پنهانست . از راه تجزیه میتوان این امر را ثابت کرد آرزو از تمناهای پس‌رانده‌ایست
که وجدان ما از آن ناآگاه میباشد یا آنکه با اندیشه‌های پس‌رانده وابستگی
مستقیم دارد . مردم عامی خوابرا پیش بینی آینده میدانند این امر درست است
اما نه بصورتی که آنها گمان میکنند بلکه چون خواب بخشی از آرزوهای آنها
را بشکل عمل جلوه میدهد میتوانند آرزوها و خواستهای خود را در لابلای صحنه
های آن بیابند .

خواب‌ها از نظر عملی شدن آرزو سه دسته‌اند . اول خوابهاییکه آرزوی
پس‌رانده نشده‌ایرا نشان میدهد مانند خواب کودکان که هر چه سن کمتر باشد



این خوابها بیشتر است . دوم خوابهاییکه آرزوی پس رانده شده بی را نشان میدهد اینگونه خوابها بدون تحلیل قابل فهم نمیشود . سوم خوابهاییکه در آنها آرزوی پس رانده شده بی هست که یا آنرا در پرده ابهام میگذارد و یا بدون پرده می کند اینگونه خوابها چون با ترس همراهند ، بریده، بریده میباشد . حس ترس در این خوابها عمل جابجا شدن را انجام میدهد لیکن در اثر جابجا شدن ، ترس از بین میرود . ترس ناشی از این خوابها آرزوی پس رانده شده بی است که مدتهدر ضمیر نابخود باقی مانده است .

در خوابهای رنج آور ، نباید گمان کرد که ایندسته جزو خوابهای ترسناک است بلکه اینها نیز آرزوهای پس رانده شده بی است که حقیقت یافته اند این خوابها جزو دسته دوم است که عمل جابجا شدن آرزو را در آنها پنهان نموده است .

اندیشه های واپس زده و رابطه ی آنها با من و من برتر

برای یافتن منشاء خواب جز توجه بخواب کاوشهای دیگر نیز لازمست .
فریود گوید :

ما معتقدیم روان بشر برای سازمان اندیشه دو نیرو دارد . نیروی دوم نسبت
بنیروی اول این برتری را دارد که :

آنچه را میسازد وجدان میفهمد ، لیکن آنچه را نیروی اول میسازد برای
وجدان نامفهوم است و یا درك آن با واسطه نیروی دوم است در مرز این دو نیرو
غریبال نقادی قرار گرفته که اندیشهها باید از آن بگذرند آنچه را نباید در وجدان



واری: شود در غربال میماند اندیشه های مانده در غربال را اندیشه های (پس رانده) مینامیم .

گاهی عمل نقادی سست شده دو نیرو منحرف میشوند و بخشی از اندیشه های پس رانده خود را بوجدان میرسانند لیکن چون عمل نقادی بکلی از بین نمی رود اندیشه های پس رانده برای داخل شدن در وجدان چهره زشت خود را میپوشانند .

این اعمال نه تنها در خواب بلکه در هر جنبش روانی دیده میشوند و اعمال جا بجا شدن و نمایش و روسازی در آشتی دو نیرو شریکند .
پس از بینداری انتقاد کار خود را شروع میکند و آنچه را هنگام ناتوانی پذیرفته از خود دور میسازد . علت فراموشی خواب نیز همین است .

رؤیا خواب را برهم نمیرند بلکه سبب دوامش میشود

عده ای رؤیا را مانع آرامش در خواب میدانند ولی رؤیا نگهدار خوابست بهترین دلیل این امر خواب کودک است .

میدانیم خواب کودک بیشتر هنگام خستگی است اگر هنگام خواب کودک ساکت باشیم زمینه برای دوام خوابش فراهم میشود لیکن هرگز نمیتوان آرزو های دل را از او گرفت . زیرا اینهاست که کودک رابه رؤیا میکشد و سبب دوام آن میشود .

دلیل اینکه کودکان رؤیا را راست می پندارند آنستکه رؤیای کودک



عملی شدن آرزو هایش میباشد و چون نیروی تمیز ندارد و نمیتوانند میان گمان و حقیقت و نمایش و واقع فرق گذارد خواب را راست میانگارد .

بزرگتران چون میان راستی و ناراستی فرق قائلند و میدانند انجام پاره‌یی آرزو های آنها عملی نیست از اینرو خواب را کمتر انجام شده می‌بینند و اگر چنین رخ دهد تحلیل و تجزیه خواب بسی دشوار است .

بهمین دلیل است که بزرگترها اندیشه های خود را از هم جدا میسازند این نیروی تمیز بکمک تجربه های زندگی بر کارهای روانی ما فرمانروایی میکند و هنگام لزوم از ابراز اندیشه جلوگیری مینماید . این نیرو هنگام بیداری اندیشه های کودکانه را که زیادی تشخیص دهد از خود میراند و درما ایجاد ملیت میکند لیکن در خواب بواسطه تأثیر عالم روانی و جسمی خواب سست شده نمیتواند از ورود افکار پس رانده در وجدان جلوگیری نماید .

این سستی مهم نیست زیرا بروز موقتی اندیشه های بچگانه زبانی ندارند ولی چون این اندیشه ها نمیتوانند در بیداری خارج شوند مغل خواب شده باید آنها را رفع کرد .

هنگامیکه ما خوابیم توجه ما به بیداریست تا چنانچه لازم شد ما را از خواب بیدار کند علت ناچیز شمردن موضوعات در بیداری آنستکه در حال خواب نیز آن شوره های پس رانده را کوچک می‌بینیم .

این کوچک بینی در خواب هم دیده میشود زیرا آنگاه می‌خوابیم که خواب مورد انتقاد نباشد .

در تجزیه خواب درمی‌یابیم که تحریکات خارجی در چگونگی رؤیا اثر بسیار دارد . خفته تحریکات خارجی را همانگونه که در رؤیا هست نمی‌بیند بلکه آنرا بشکلی دیگر در می‌آورد . در ظاهر چنین مینماید که این «تحریکات» اختیاری است لیکن در



جنبشهای روانی همه چیز جبری است.

خفته در نتیجه تحریکات خارجی ممکن است بیدار شود و یا بخواب ادامه دهد. ادامه خواب از چند راه است بطور مثال حادثه‌ی غیر منتظره‌ی در خواب می‌بینیم و آنرا خنثی می‌کنیم یا سرما درد میکند در خواب آنرا بشکل سرشکستن یا فشردن سر توسط دیگران می‌بینیم. یا تحریکات خارجی را میتوانیم بیک آرزوی پس رانده بپیوندیم مانند اینکه در خواب برای کسی دست میزنند در حالیکه در واقع همسایه او مشغول تکاندن فرش است و... پیش از بیدار شدن نیز اگر سر و صدایی شنیده شود ممکن است در خواب بشکل دیگری در آید و سبب شود خواب را برای اندک زمانی ادامه دهیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سمبلها و نقش آنها در تعبیر رؤیا

پیدا کردن منشأ خواب

تجزیه نشان میدهد: خواب بزرگتران ناشی از امیال شهوانی است « این نظر فروید است و منظور از آن خوابهای شهوانی است. »

بسیاری از خوابهاییکه در ظاهر از میلهای جنسی دورند در اثر تجزیه بخواهشهای جنسی منجر میشوند و نیز اندیشه‌های پس رانده روز با امیال شهوانی در هم شده خواب شب را درست میکنند برای همه کس مقدور نیست تا غرایز شهوانی را در راههای سودمند بکار اندازد بنا بر این رویه تمدن برای سرپوشی میلهای جنسی نادرست و مایه سر کوفتگی آنهاست .

آندسته از میلهای شهوانی کودک که بدان اشاره شد در همان کودکی پس رانده شده بشکل رؤیا درمیآیند . اگر خواب شهوانی بشکل شهوانی دیده نشد بدان سبب است که موضوعهای شهوانی را بکماً سمبلها نشان میدهد و این علامتها و اشاره‌ها بجای آنکه آسان درک شوند چیستان رؤیا را پیچیده تر میسازند . خواب بیننده معنی این سمبلها را نمیداند و بستگی آنها را با یکدیگر درک نمیکند از اینرو روانکاو بایستی باین اشاره‌ها و علامتها دقت کافی نماید زیرا اگر معنی آنها



بداند لزومی ندارد از خواب دیده زیاد پرسش نماید .

تعبیر رؤیا از راه علامتها و اشاره‌ها در روزگار پیشین نیر معمول بوده و این سببها گذشته از خواب در سایر موارد زندگی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است امروزه نیز تاحدی معمولست و هرچیز معنی ویژه‌ی دربر دارد و مراد از آن اعمال یا آلات جنسی است . برای حل چیستان خواب بنظر فریود : تنها نباید به علامتها اکتفا کرد بلکه باید از شخص خواب دیده نیر پرسشهایی نمود شاید دانستنیهای او مارا یاری کند. بعلاوه ممکن است این علامتها خصوصی باشد و تنها در موارد خوابهای یکنواخت بدرد بخورند اشاره‌ها و رموز ساخته رؤیا نیست . اکنون به بینیم مطالعه در خوابرا فریود چگونه انجام میدهد . او گوید :

« گفتیم باید صورت ظاهر خوابرا بصورت باطن یعنی اندیشه‌های پنهانی تبدیل نماییم لیکن باید دانست تجزیه اندیشه‌ها بسی دشوار است از سوی دیگر رؤیا اندیشه‌های پنهانی دارد و کارهای روانی از همین اندیشه‌هاست که باخواهشهای خرد جورند ولی چون اینکارها نمیتوانند بروجدان ظاهر شوند بشکل خواب در- میآیند این اندیشه‌ها در همه کس هست و دلیلش هم اینست که همه اعم از سالم و ناسالم خواب می‌بینند و زیر تأثیر این اندیشه‌ها واقع میشوند .



انتقاداتی راجع بنظریه رؤیایی زیگموند فروید

در کتاب روانشناسی امروزو تعبیر رؤیا در بخشی بنام « زبان مرموز رؤیا» آمده است :

« چیزیکه در نظر فروید راجع بموضوع زبان مرموز رؤیا قابل توجه است اینست که فروید مانند دانشمندان فیزیولوژی با اهمیت تأثرات بدنی شخصی که خواب می بیند توجهی ندارد بیشتر جنبه روحی را مورد دقت قرار میدهد چون میگوید :

پیچیدگیهایی که در روح شخص بویژه بواسطه تمایلات جنسی پیدا میشود بیشتر در خواب ظاهر میگردد چون خواب در حقیقت يك نمایش گاهی از میلهای درونی انسانست بطور مثال وقتی انسان خواب می بیند که در هوا پرواز میکند در عین اینکه ممکن است يك عارضه‌ی ریوی باعث چنین خوابی شود یعنی جنبه فیزیولوژی غلبه کند فروید بجنبه روحی که جاه طلبی شخص است بیشتر توجه میکند و کوشش دارد بستگی موضوع را باتمایلات جنسی کشف نماید در هر صورت رمز پرواز کردن باتوجه پشخص خواب بیننده بیشتر از نظر روانی مورد ملاحظه واقع میشود . «

و نیز در همان کتاب آمده است :

« آنچه فروید راجع بخواب و تعبیر خواب مینویسد بخشی از آن قابل قبول ومطابق واقع میباشد بخشی نیز آمیخته بخیالات بوده دارای پایه علمی نیست. اینکه فروید میگوید ریشه تمام خوابها از وجدان نهانی سرچشمه میگیرد و باید



در اعماق وجدان نهانی ریشه علت‌های خواب را جستجو نمود امری مسلم است و با طریقه تجزیه روحی که آن نیز از ابتکارات فروید است باید باین سرچشمه راه یافت اما اینکه تمام بحث خود را مربوط بمسائل جنسی مینماید و سایر عوامل را بکلی از نظر دور میدارد این موضوعی است که قابل انتقاد میباشد. نقطه ضعف فروید اینست که تمام علل را علت جنسی ویا توجیه و تفسیر و تأویلی از میلها و رغبت‌های جنسی میکند و این موضوعی است که در نظریات او راجع برؤیا دیده میشود.

« فروید و پیروانش برخلاف دانشمندی که ایمان نتجریه دارد مسأله را تحت نظریه میل جنسی بررسی مینمایند و کوشش دارند مانند محصل ریاضی که ابتدای جواب مسأله را دارد و سپس از روی آن راه حل را می‌یابد اینها نیز پیچیدگیهای خواب را هر قدر هم متنوع و دارای نتایج گوناگون باشد همه را بموضوع جنسی و تمایلات شهوانی مربوط میسازند بعبارت دیگر کوشش دارند همه خوابها را از آن ریشه و از آن سرچشمه بدانند چون وضع چنین است هر قدر نظریه‌ی فروید متین و درست باشد نمیتوان آنرا بعنوان حقیقت مسلم پذیرفت چون اینگونه نظریه تعصب آمیز بوده و دارای جنبه‌ی بیطرفی که لازمه بحث‌های علمی است نمیشود. »

در کتابی که **ژوزف جاسترو Joseph Jastrow** روانشناس بزرگ آمریکایی پیرامون نظریات فروید نوشته در فصلی که راجع به تجزیه و تحلیل رؤیا است چنین مینویسد :

« اولین موضوعی که در اثر وجود خود سبب پیدایش رؤیا میشود فشارهایی است که از موانع اخلاقی برای شخص خواب بیننده پیش می‌آید فروید در این مرحله با توجه بکتاب **جمهوریت افلاتون** که بهمین مطلب اشاره کرده میگوید :

« اشخاص پرهیزکار آنچه را که اشخاص ناپرهیزکار انجام میدهند در عالم رؤیا انجام میدهند » در همین کتاب راجع بلذتها و کردارهای غیر قانونی افلاتون ،



شرحی نوشته و اینرا بخش مهمی از زندگی هر کس دانسته است میگوید: همین تمایلات هنگام خواب ظاهر میشود. بنابراین افلاتون باصل موضوع که آرزوهای انجام نشده باشد با رقابتی که از سوی نیروی عاقله پیدا میشود پی برده و متذکر شده است که خواب برای تحقق همین آرزوها میباشد و همانگونه که میدانیم فروید این نظر را بطور کامل شرح داده و بویژه در نظریه‌ی فروید راجع بخواب بطور کامل مداخله قوه عاقله را بعنوان يك رقیب مورد بحث قرار داده که همان کارهایی را که در بیداری منع شده بودند در خواب دیده‌اند که انجام میدهند. بهمین جهت است که فروید خواهش و میل را خواه در بیداری و خواه در خواب سلسله‌جنبان اعمال انسانی میداند.

نکته دیگری که در نظریه فروید راجع برؤیا مهم است اینکه نظریه فروید خاصه در بیمارانی که گرفتار بیماریهای عصبی هستند دارای پایه علمی میباشد و در اشخاص عادی وقتی این نظریه را تطبیق میکنیم باز مطلب خیلی دور از ذهن بنظر نمیرسد چون در اینکه امیدها و خواهشها سلسله جنبان خوابها میباشد گفتگویی نیست و همچنین در اینکه خواهشهای نهانی بیشتر از تمایلات جنسی یا خود خواهی بطوریکه آلفرد آدلر Adler میگوید کمتر میتوان تردید دانست.



زن و مرد

انسان دوجنس Bisexual - فریید میگوید :

هیچکس بطور مطلق مرد یا زن نیست و دستگاه جنسی هر دو یکی است . تنها تفاوت آنها اینست که در زن سمبلهای اصلی جنسی نمودار نیست لیکن در مرد دستگاه جنسی بخوبی رشد کرده است و گرنه از چیزهای دیگر شباهتهایی میان آنها وجود است . بطور مثال ، مردهایی که صدای زنانه دارند یا پستانشان بزرگ است و زنهایی که دارای صدای دورگه و ریش و سبیل هستند پس میتوان نتیجه گرفت :

هر کس دوجنس دارد منتها هر جنس جنبه‌های مخالف نیرو را ازده و ناخود آگاه کرده‌اند و نیز هیچکس نر یا ماده مطلق نیست بلکه هر کس از جنبه‌های مخالف کم و بیش برخوردار است و این برخورداری نسبی است و نمیتوان حدی برای آن قایل شد .

برخی نیروی مردیشان بیشتر است و جمعی نیروی زنانگیشان ، جمعی نیز مردی و زنیشان مساویست و آنها را خنثی میگویند مانند خواجه‌های حره سراها و آغا محمدخان سرسلسله قاجاریه .



ریشه اختلاف مرد و زن^۱ - میدانیم دختر بپدر و پسر بمادر میگرانید ولی پسر از محرومیت بر کنار میماند و دختر دچار حقارت می‌گردد و انرژی خود را در این راه از دست می‌دهد.

برای دختر دشواری دیگری نیز هست و آن اینکه پس از انتقال لی بیدو بمرحله‌ی خود دوستی یعنی کامگیری از دستگاه جنسی، بنحو بهتری میتواند کامگیری کند لیکن دختر دچار بن‌بست میشود و فقط بخش کوچک برآمده‌یی از عضو او بدرد کامگیری می‌خورد و پس از بلوغ کامگیری از این نقطه بغلاف مهبل مستقل میشود و دختر را دچار نگرانی می‌سازد از اینرو دخترها بیش از پسران بهیستری و سایر بیماریهای روانی مبتلا میشوند.

دختر در اثر دو حالت بالا بکلی متفعل شده ولی پسر پرشور بار می‌آید. پسر بیشتر دچار سادیسم میشود در حالیکه دختر بعلت این انفعال بمازوشیسم یا خود آزاری دچار می‌گردد. پسر بیشتر دیده بان و چشم چران میشود در صورتیکه دختر مورد انحراف خودنمایی واقع میشود (بهمین سبب است که دختران بیش از پسران و زنان بیش از مردان بآرایش خود می‌پردازند ریشه‌ی آرایشگری زن نیز از همینجاست).

در امور جنسی نیز مرد بیشتر جنبش دارد و زن همواره بیحرکت میماند.
در اسرار هیپنوتیزم ۲ آمده است که :

« جنس زن و مرد آتقدر باهم مختلف اند که حتی در مورد مثبت و منفی بودن قطبین بدن آنها فرق مشهود است مقدار قوای مثبت و منفی در مرد و زن فرق دارد

۱ - پاسکال میگوید : مرد برای لذت آفریده شده و آنرا حس میکند و بیرهان دیگری هم نیاز ندارد و وقتی خود را تسلیم لذت میکند از خرد خویش پیروی میکند .
۲ - نوشته مهر داد مهرین



بطوریکه در مرد مثبت و در زن منفی غلبه دارد ،
رابطه زن با اجتماع - زن از مرد رشد اجتماعی کمتری است - زن
 بواسطه نداشتن عضو بارز جنسی، زایمان، خونریزی و شدت انفعال همواره احساس
 کمبود مینماید همواره از نداشتن عضو بارز جنسی غیبه میخورد، میکوشد کسی را
 بخود اختصاص داده کمبود خود را جبران نماید .

زن حقارت خویش را با ناز و عشوه و کرشمه جبران مینماید رویهمرفته زن
 از مرد پست تر و کم رشد تر است^۱ .

زن از نظر روانی هم از مرد پست تر است و با عقل و منطق سازگار نیست و
 در فرهنگ و ایجاد تمدن کمتر نقش دارد و چون این امور مردان را بخود مشغول
 میدارد و از توجه بزنها باز میدارد زنها با آنها دشمنی میکنند .

زن جز در مواردی که از عقده های روانی او ناشی میشود ترقی و افروزی نکرده
 و همواره کارهایی چون رشتن و بافتن و آرایشگری و دوختن و ماشین، نویسی را
 پیشه خود میسازد که با اندیشه سروکار نداشته عادی و یکنواخت هستند .

فریوید در کتاب فرهنگ و ناخبرسندیهای آن مینویسد : زنها معرف مصالح
 خانواده و زندگی جنسی هستند ایجاد تمدن رفتار گرفته شغل مردها شده است و این
 امر مردان را باوظایفی دشوارتر از گذشته روبرو میسازد و به برتر ساختن سواقتی

۱ - شوپنهاور فیلسوف آلمانی فرق نابغه وزن را چنین شرح میدهد :

و شرط اساسی نبوغ تسلط غیر عادی حساسیت و عصبیت بر نیروی تولید مثل میباشد بهمین
 جهت بین زن و نابغه که نماینده ی قدرت تولید مثل و انقیاد و خرد در دست اراده زندگی
 و تولید حیاست ، دشمنی وجود دارد . زنان ممکن است مواهب عالی داشته باشند ولی
 هرگز نمیتوانند دارای نبوغ باشند زیرا همیشه (شورکتیف) باقی میمانند . برای زنان
 همه چیز جنبه خصوصی و شخصی دارد و آنان همه چیز را وسیله ی برای وصول به هدفهای
 مشخص خود میانکارند .



و امیدارد که زنان از عهده‌ی برطرف ساختن آن بر نمیآیند چون انرژی روانی نامحدود نیست پس مرد باید لی بیدورا به بهترین نحو بخش نماید تا بتواند وظایف خود را بهترین نحو انجام دهد بنابراین بخشی از انرژی روانی خود را از زن و زندگی وامیزند و در راه مقاصد فرهنگی بکار می‌گمارد. ^۱ همکاری همیشگی زن با مرد و تأکید روابط خود با آن سبب میشود که مرد از وظایف شوهری و پدری خویش بازماند در این صورت زن که خود را نسبت بمطالعات فرهنگ ضعیف می‌بیند با فرهنگ و تمدن دشمنی میکند.

ریشه دشمنی زن و مرد فروید زن و مرد را با هم آشتی ناپذیر میدانند او میگوید :

« در زمانهای پیش چون مردان از حالات ویژه زنان سردر نمیآوردند جز هنگام امور جنسی از آنهادوری می‌جستند و نیز چون خون در نظر انسانهای اولیه ترسناک بود هنگام خونریزی و زایمان از زنان فرار میکردند.

و چون زن پسر میآورد بدینوسیله دشمنی برای مرد میتراشد از زائیدن او ترس داشتند نیز چون زن نمیتواند جای مادر را در زندگی شوهر بگیرد مرد دچار دوگونگی عاطفه می‌شود و از زن بدش میآید.»

اسپینوزا در رساله سیاست مینومسد : زنها بعلت ضعف نمیتوانند حکومت کنند و گرچه در آمازون مدتی زنها بر مردها حکومت میکردند و مردها را میکشند استثنایی بود گوید! زن موجودیست که گیسوی بلند و عقل کوتاه دارد. زنان در طول عمرشان همچنان بچه‌میانند یعنی قوای دماغیشان از بعد از طفولیت رشد نمیکند بهمین جهت آنها بمعنی حقیقی بهتر و دانش علاقه ندارند و اگر هم علاقه ورزند بخاطر جلب حمایت و نظر مردانست.



بد آمدن زن از مرد نیز بسته به عوامل، زیرا است^۱ :

زن چون عضو بارز جنسی ندارد نسبت به مرد حسود است و بویژه چون مرد پرده بکارت او را میدرد و بخود شیفتگی اولطمه میزند و ارزش او را میکاهد نسبت به مرد کینه در دل میگیرد (ممکن است عروسی و رسوم پرپیچ و خم آن بواسطه پیشگیری از این تنفروضع شده است) .

انسان همواره کوشیده است این دشمنیها را بدوستی مبدل سازد و بکمک شاعر و آداب و رسوم آنرا از میان بردارد با این وجود زن و مرد همواره مانند دو قطب مثبت و منفی میباشند دشمنی زن و مرد فطریست ، از زمانهای پیش بوده و خواهد بود .

مادر زن و داماد زن پس از زایمان بیچه خود علاقمند میشوند زیرا او را با شیره جانش میپرورد و با او خو میگیرد بنابراین خود را صاحب او میداند و چون داماد این مالکیت را از او میگیرد نسبت با او کینه میورزد . و نیز چون دختر ب مادر شبیه است داماد هنگام دیدن مادر زن با صورت شکسته و پرچین و چروک ، آینده همسر خود را در صورت او می بیند و چون میل ندارد گل او پژمرده شود این بی میلی را بصورت دشمنی و کینه با مادر زن در میآورد . در خانواده هائیکه دو عامل فوق و عوامل اقتصادی باعث این دشمنی نشوند حتی بین داماد و مادر زن دوستی و صمیمیت برقرار است .

۱- شوپنهاور گوید : در زن وفاداری امری طبیعی و در مرد مصنوعیست ، علت آنستکه

در حالیکه زن نمیتواند سالی بیش از یکبار آبستن شود مرد قادر است سالی حتی صد زن را آبستن کند بهمین جهت : در حالیکه عشق زن پس از وصال بیشتر میشود عشق مرد رو بکاهش میرود زن نگهبان نسل است بهمین جهت فکر فرزند است و مرد پی شکار تازه پی میگردد .
تانس را زیاد کنه و این قانون جبری است .



بازی

بازی وسیله‌ی برای صرف انرژی کامهای وازده و راضی نشده انسانست . بشر چون نمیتواند هرچه را اراده کند جامه عمل بپوشاند بیازی میگرداید و غیر مستقیم کامهای خود را سیراب مینماید بعبارت دیگر بازی جانشین امورست که انجام مستقیم آنها ممنوعیت اجتماعی یا خانوادگی دارد . (بطور مثال دخترها چون نمیتوانند میل بشوهر کردن را آشکارا بیان کنند آنرا در قالب عروس و داماد بازی میریزند) . بازیها دو گونه‌اند : بازیهای خردسالان و بازیهای بزرگسالان .

بازیهای خردسالان- بازی تجسم خواب و خیال انسانست کودکان کامهای وازده خویش را بصورت بازی بروز میدهند . عروسک بازی کودکان نوعی بازیست که امیال نهانی آنانرا بروز میدهد .

و نیز « شاه بازی » کودکان نمودار نبوغ فرماندهی آنانست . معروفست داریوش بزرگ ، در کودکی فرماندهی همسالان خود را بعهده



هیگرفت و چنانچه یکی سرپیچی میکرد گوشمالیش میداد .

چون بیشتر خانواده‌ها نمیگذارند بچه خواستهای باطنی خود را بروز دهد آنها طفیانهای دزونی را بشکل بازی درمیآوردند . اگر میدان برای بازی کودک باز نباشد بیمار و کسل میشود دلش گرم نیست .

در کشورهای کم‌رشد و عقب مانده که اردو برای تابستان بچه‌ها ، ورزشگاه برای بازی آنها نیست امیال آنها سر کوفته شده همه خوار و زبون و زردمبو بار میآیند . بعضی خانواده‌ها برخلاف قوانین انسانی و نظام اجتماعی بچه‌های خود را در حال رشد بعلت فقر مالی و برای کسب پول بکار گاهها میفرستند و بدینوسیله بدست خود و اجتماع خرابشان گور بچهره میکنند .

باید برای کودکان پرورشگاه ، ورزشگاه و وسایل دیگری فراهم کرد تا بتوانند بازی کنند و کامهای خود را وازده نکنند در غیر اینصورت معلوم است که چه جهنمی از همان کودکان که بصورت مرد و زن درمیآیند درست خواهد شد .

بازیهای بزرگسالان - بزرگسالان نیز مقداری از کامهای وازده خود را بصورت بازی در میآوردند مانند بازی با ورق ، شطرنج ، شرکت در مسابقات و کلوپها ، رقص و غیره .

تمام نمودهایی که در زندگی شخص بدانها اجازه عرض اندام داده نشده است در بازیها تجلی مینمایند مانند . حيله ، تزوير ، دروغ ، ریا ، حقه بازی و..... که بازی کننده آنها را جزو ضروریات بازی میدانند و حال آنکه در کارهای عادی کسی نمیتواند بآن صفتها تظاهر کند .

بازی‌دارای سهلذات اند: نخست اینکه شهوت خودنمایی «Exhibitionusme» بازی کنندگان را فرو مینشانند . دوم اینکه کامهای وازده را راضی میسازند . سوم اینکه در اثر جنبش شخص را بنوعی لذت یعنی لذت خود دوستی میرسانند . بازی‌هایی



هستند که شهوت جنیش و مالش و خودنمایی را سیراب میکنند مانند رقصهایی که هرروز غریبها بنامهای گوناگون «مامبو ، تانگو ، هولاهوب و ... » برای مردم ستمدیده سوقات میبرند و جمعی از تازه بدوران رسیده‌ها و آنها که شهوت خودنمایی دارند این بازیهای خطرناک را رایج می‌کنند و عطش کامهای سیراب نشده خود را فرو می‌نشانند .

[@caffeinebookly](https://twitter.com/caffeinebookly)[caffeinebookly](https://plus.google.com/caffeinebookly)[@caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)[caffeinebookly](https://www.linkedin.com/company/caffeinebookly)t.me/caffeinebookly

هنر و هنرمندی

سرچشمه هنر همان سرچشمه رؤیاست و تعریف رؤیا « تحقق امیال » در مورد هنر صدق میکند .

از نظر پسیک آنالیز هر چه يك اثر هنری از عرصه خود آگاهی و اندیشه‌های قبلی دور باشد اثر هنری بهتر است در تحلیل اثر هنری درمی یابیم که بیشتر هنر از سمبولیزم ریشه میگیرد و علامات و کنایات اگر در آثار هنری نباشند بسیار بی ارزش هستند .

برای درك چگونگی پیدایش يك اثر هنری باید هنرمند را بشناسیم ولی پسیک آنالیز بدون شناسایی خود هنرمند راه را برای پی بردن باندیشه‌ها و خواستهای هنرمند هموار میسازد .

سابق براین برای توجیه هر و هنرمند مکتب‌هایی مانند ایده آلیسم و رئالیسم و ناتورالیسم بوجود آمد لیکن پیدایش مکتب فروید و جبر روانی او نظریه‌ی تأثیر روان ناخود آگاه و تصعید جای آنها را گرفت .
فروید گوید : همانگونه که خوابها از قوای ماوراء طبیعی الهام نمیگیرند



و زبان ناخود آگاه هستند هنر هم صورت برتر تصعید شده تمایلات سر کوفته است. **تاریخچه هنر** - پیش از پیدایش زبان ، هنر و هنرمند وجود داشته اند و هنر نقش زمان را عهده دار بوده است خطوط هیرو گلیف و میخی نقش برسنگها و غیره دلیل این مدعاست و نخستین تجلی هنر از زمانی پیدا شد که بشر ناگزیر بود برای فهماندن مقصود خود خطرا بسازد و همه چیز را بشکل خودش نقاشی کند و بجای کلمه‌ی آنها بکار برد .

فرویدست ها گویند هنرهای سمعی و بصری ^۱ که امروزه یکی از لوازم حتمی تعلیمات هستند از زمانهای پیشین بوده اند و همین آثا و سمبولیک نمودار کارهای آنها بوده است بعد از نقاشی ، بتدریج پیکر تراشی و معماری (در آثار تخت جمشید بخوبی نمودار است) و موسیقی و نمایش پیدا شدند که هر کدام بخشی از گام‌های وازده را از ناخود آگاه بیرون کشیده سیراب میکنند .

چون بحث در این باره بیش از این حد در خور این کتاب نیست بهتر است برای بررسی در این مورد تاریخ موسیقی و تئاتر و سینما و عکاسی و خط و زبان و نقاشی را مطالعه کنند و نیز بهترین نمونه اینکه برای ترضیه گام‌های وازده چگونه بهتر پناه میبرند زندگی هنرمندان در خور توجه است.

برای اینکه ثابت شود هنر ^۲ نیز نوعی بازیست تاریخچه هنر را گسترش داده گوئیم :

- ۱ - منظور از هنر های سمعی هنر هایی است که بوسیله گوش درك میشوند مانند موسیقی ، ادبیات و.... و میرآد از هنرهای بصری هنر هایی است که توسط حس بینایی دیده میشود مانند پیکر تراشی ، نقاشی ، نمایش ، کارهای دستی و....
- ۲ - هنر برترین روش راضی کردن تمایلات سر کوفته میباشد که بوسیله تصعید باشکال گوناگون متجلی میگردد .



همانگونه که کودکان و سالمندان وازد گیهای خود را بصورت بازی در میآوردند هنرمند نیز واکنش خود را از کامهای وازده بشکل « هنر » در میآورد . عمل برتر ساختن در این نوع بازیها متجلی است زیرا «هن» لی بیدوی وازده را در مجرای ثمر بخشی بکار و امیدارد و در رشته های نقاشی، موسیقی ، نمایش ، نویسندگی، شاعری ، پیکر تراشی ، معماری، عکاسی، ورزش ، آموزش صنعتی (۱) کامهای رانده را مصرف مینمایند .

انسان اولیه چون میخواست نمودهای جنسی را باشکال گوناگون نشان دهد برای راضی کردن تمایلات و ازده حرکت و نمایش را بوجود آورد و نیز تکرار الفاظ جنسی بتقلید از آواز پرندگان و در نتیجه با آواز و موسیقی بدل شد و دینا- میسم در هنر رشته کامهای انسان را از صورتی بصورت دیگر در آورد تا بازیها بصورت هنر درآمدند (امروزه شطربخ با آنکه بازی است هنر شناخته میشود) و نیز چون وسیلهی برای تسکین دردهای درونی و گفتن آنها بدیگران وسیلهی میخواست ادبیات را بوجود آورد .

هنرمند پزشکی روانی است - هنرمند میکوشد با توسل بهمز خویش درد- های درونی را تسکین داده و آنها را بیرون ریز و سموم روان را بزداید . پسیک آنالیز نشان میدهد که هنر، انعکاس از زندگی هنرمند است و مخلوقات هنری نمایندگان هنر خلاق هنرمند میباشد (سمفونیهای بتهوون، نغمه های باربد ، مجسمه های رودن آثار لویارد و داونچی ، نوشته های ماکسیم گورکی و چارلر دیکنس تابلوهای رپین و کملک غفاری ، نمایشنامه های اسکار وایلد ، فیلمهای چارلی چاپلین و همه گواه این مدعایند .)

۱ - امروزه کارهای صنی نیز جزو هنر محسوب میشوند ولی تاجه خدا پنها جنبه ی هنری دارند بستگی بنوع آنها دارد !



هنرمند همچون بیماریست که دردهای خود را بوسیله هنرش بیان میدارد و اثرش برای هیچکس بیگانه نیست و زمان و مکان نمیشناسد (۱)

هنرمند پزشک روانی خویش و مردم است دردهای درونی آنها را موشکافی میکند ، در پرده میکشد ، بنظم و نثر میکشد در قالب نت میریزد ، بصورت تابلو در - میآورد و بدنیوسیله روان پر جوش خروش راتسکین میدهد . فریوید گوید :

« از خیالبافی بحقیقت راهی است و آن هنر است هنرمند طبعی درون نگردارد و از مبتلایان باختلالات روانی چندان دور نیست . مشتاق تحصیل افتخار ، قدرت ، ثروت و مهر زنانست . برای تأمین کامروائی خود وسیله‌ی ندارد پس مانند تمام ناکامان بواقعیت پشت مینماید ، در عالم خیال دنیای زیبایی میسازد که هر روح گرسندی برای آسایش و تسلی خود بدان نیازمند است . پس : مورد ستایش و سپاسگذاری مردمان واقع میشود و آنچه راممکن بود در واقعیت بدست آورد از راه خیال بدست میآورد» .

ماکسیم گورکی در رساله‌ی « شخصیت‌های بزرگ وقتی تنها میمانند چه میکنند ؟ » نمونه‌ی از اختلالات هنرمندان را نوشت که از نظریه بردن بروحیات آنها قابل توجه است وی نوشت :

انتوان چخوف در حیات خود نشسته سعی میکرد که با کلاه ، نور آسمان را گرفته و بر سر نهد . تولستوی روزی به آهستگی از هارمولکی پرسید احوالت خوب است ؟

و نیز دیل کارنگی روانشناس شهیر امریکائی در کتاب مطالب مجهول در

- ۱ - آثار هومر شاعر باستان یونان بعنوان بهترین اثر دنیای کهن شناخته میشود ، افسانه‌گیل‌گمش برای همه جهانیان ارزنده است و تازگی خود را هنوز حفظ کرده است ، خطوط وضعی بشر اولیه و سایر آثارش برای همه و در همه وقت گرانبهاست .
- ۲ - شیطان ، نوشته گورکی ، ترجمه کمال بخش پور .



باره‌ی اشخاص معروف (۱) شمه‌ای از اشتباهات نوابغ و هنرمندان را نوشت که بینهایت جالب است از جمله در شرح حال انشتاین نوشت وی ساعت خود را بجای تخم مرغ در آبجوش گذاشت و....

هنر تسکین دهنده و دردزاست ، هنر دوستی روانرا پاک میکند -

ابداع هنری و ولزت ناشی از آن هردوشفا بخش است با این تفاوت ، که هنرمند خود را با ایجاد هنر تسکین میدهد ولی بیدوی خود را درمجرای هنر انجام شده می‌یابد درحالیکه هنر دوست بخشی از هنرها را که دورنمای زندگی خودش است وسیله‌ی تسکین دردها قرار میدهد و بکمه‌ک مکانیسم همانند ساختن خود را بجای آفریننده هنر میگذارد و واژد گیهای خویش را جبران مینماید و بادیدن رنجها و سوزو گدازهای او در قالب هنر ، سوزو گداز خود را از ضمیر دور میکند (آثار نویسنده با ارزش معاصر ایران بزرگ علوی نمودار همین امر است .)

يك اثر هنری موقعی درست بدل ما می نشیند که بالنگوی روانی ما منطبق شود و زبان حال ما باشد اگر میان هنرمند و هنر دوست وجه اشتراکی نباشد کمتر لذت حاصل میشود ولی این امر هم ممکن است زیرا هنرمند و هنر دوست هر دو جهانی هستند که دشواریها و محدودیتها شامل هر دوی آنهاست و اندیشه‌های آنان از بسیاری جهات همانند هم است .

نبوغ - ابداع هنر بعوامل زیرین بستگی دارد .

یکی : واژد گیهای شپید زیرا تا کسی محرومیت نکشیده و سرد و گرم روز-گار نچشیده باشد کمتر ممکن است دارای نبوغ هنری باشد عامل دیگر اتکاء بنا-خود آگاه است زیرا کسانی که از خود آگاهی ندارند کامهای واژده را نمی‌شناسند و از بوجود آوردن اثر هنری محرومند .

۱ - ترجمه رضاسبه حسینی .



عامل سوم استعداد برتر ساختن است زیرا بدینوسیله شهوات و ازده را برتر ساخته بیرون میافکند. اگر هنرمند نتواند کامهارا برتر سازد هنرش چندان ارزشی ندارد.

اگر هنر از سرچشمه ناخود آگاه دور شود یعنی پای بند قیود و محرومیتها باشد تصنعی بوده ارزشی نخواهد داشت. هنرمند باید اثر خود را با واقعیت عالم خارج منطبق نماید. پیش از هر چیز خواستههای درونی و اقتضای زمان حال و آینده را در نظر گیرد و چیزی آفریند که زندگی مردم در آن باشد. هنرمند باید از علائم جنسی بزداید جنبه‌های خصوصی و شخصی را دور کند. هنر باید منحصر بزمان خاصی نباشد بلکه کلی و دورنگر باشد تا بتواند برای همیشه تازگی خود را نگهدارد.

« فریودیسیم با هنر لجام گسیخته موافقتی ندارد، البته جای شبهه نیست که فریودیسیم در نقاشی سوررآلیسم موسیقی اتونال Atonal و سخنوری ناتورالیسم مؤثر افتاده و بعد از آن از نویسندگان بزرگ معاصر الهام داده ولی باید دانست که هر یک از این هنرمندان و هر یک از مکتبهای هنری آزادانه فریودیسیم را تحریف کرده و بدلخواه خود مورد استفاده قرار داده اند. »

« فریود ازدو گونه هنر نام میبرد نخست هنر پاتولوژیک Pathologique کودکان و بیماران روانی که ارزش درمانی دارد و وسیله ایست برای بیان دردهای افراد نابالغ و غیر معاف و دیگر هنر رئالیست مردم پسند که ارزش فرهنگی دارد و وسیله ایست برای پالایش روانی و راهنمای همه مردمان متعارف، بسیاری از مکتبهای هنری نتوانسته اند این دو گونه هنر را از هم جدا کنند. »



شوخی ، لغزش ، فراموشی

اشتباهات سهوی

لذت خوشی - میدانیم انسان کامهای ناخوشایند را وامیزند و بضمیر ناخود آگاه میراند و این کامها پیوسته در صدر راهی هستند که بتوانند از ناخود آگاهی به خود آگاهی آیند از اینرو تغییر شکل داده بشکل بازی ، رؤیا ، هنر هویدا میشوند شوخی و لغزش نیز تظاهرات غیر مستقیم کامهای وازده است . شوخی یکی از عوارض تمدن است . افراد متمدن وازد گیهایی دارند که برای جبران آن بشوخی متوسل میشوند .

لذت شوخی در چند چیزست : اول کامهای وازده ، که بصورت شوخی در بیآیند ، زیگر اینکه قیدو بندها را از گردن ما پاره میکند سوم اقتضاد روانی است زیرا در شوخی با صرف انرژی کمتر لذت بیشتری بدست میآید و بسیار با صرفه است نتیجه اینکه :

شوخی واکنش کامهای وازده است و خنده نقابی است که چهره‌ی گریه را می پوشاند و امیالی است که در عالم جدی جرأت عرض اندام نداشته‌اند و چون اساس



محرومیتها، محرومیت جنسی است، بیشتر شوخیا جنبه جنسی دارند. برونه و درونی شوخی^۱ واژه‌ها و سبملها را که برای شوخی بکار می‌برند برونه و آنچه را که منظور ماست در و نه شوخی مینامند. برونه شوخی باید در و نه شوخی را بپوشاند. شوخی اگر در دید گاه مردم باشد ممکن است طرف را برنجاند در این صورت من برتر من را سرزنش میکند که چرا از حدود وجدان اخلاقی خطور کرده است. در این موقع عمل سانسور روانی عملی میشود بنابراین شوخی باید ماهرانه و در لفافه باشد که سبب بر انگیختن من برتر نشود مکانیسم‌های روان مانند برتر کردن و بازداشت کردن و بازگشت دادن سیمای شوخی را جابجا کرده دیگرگون می‌سازند.

اگر بخواهیم مردم‌دار باشیم باید طوری شوخی کنیم که کسی نرنجد هنگامی مردم از شوخی خوششان می‌آید که مورد تحقیر و استهزاء قرار نگیرند و شوخی بتواند خواستهای آنها را بر آورد و گویای زبان ناخود آگاه آنها باشد. بهتر است شوخی و لطیفه با کلمات دو پهلو و دپرده ابهام گفته شود تا شنونده با اندیشیدن، منظور از آنها بفهمد و شیرینی آنها بچشد.

چندی پیش کتاب لطیفه‌یی بنام «اسرار مگو» چاپ شد این کتاب گرچه زنگ اندوه از دل میزد ولی کاههای وازده خود را نویسنده در قالب داستانهای کوتاهی ریخته بود که از نظر عفت عمومی و آداب اجتماعی بسیار چرند هستند حدس می‌زنم نویسنده بواسطه سر خورد گیهای اجتماعی و ترضیه خواستهای پنهانی و وانمود کردن خود به خوشمزگی یا کسب شهرت دست بدینکار زده است. مثلی است معروف که

۱ - اسپینوزا - در کتاب اتیک (قصبه ۳۹) بیان ریشخند و خنده فرق قائل شده و او گوید اگر شادی و خوشی زیاد نباشد خوب است. هر اندازه شادی بیشتر باشد لذت کاملتر است و از طبیعت بهتر بهره می‌بریم.



میگویند از ملانصرالدین پرسیدند چرا بجای سوار شدن بر خر ، خرت را کول کرده یی ؟ گفت برای اینکه مشهور شوم این یکی هم از آن طرفش افتاده و خواسته است شهرت را از مجرای منقی بدست آورد !

اعمال سهوی ۱ لغزشهای عملی - هر روز درزندگی ما اشتباهاتی رخ میدهد، بطور مثال چیزی را در جای غیر خودش میگذاریم یا پس از رسیدن به مدرسه ، متوجه میشویم کتاب خود را همراه نداریم یا پس از بازگشت از بازار میفهمیم آنچه را که مورد نظر ما بوده است نخریده ایم و امثال اینها ، در تمام این موارد بدن ما زیر تأثیر ناخود آگاهی است و از فرمان خود آگاهی چشم میپوشد علت اتفاقی بودن لغزشهای ما اینست که مکانیسم روانی آنها را دگرگون ساخته برونه و درونه آنها را پوشانیده است .

لغزشهای لفظی ۲ گاهی درحین خواندن ، نوشتن ، گفتن و ... دچار اشتباه لفظی میشویم که در ظاهر غیر عمدی مینماید ولی در واقع غیر عمدی نبوده ریشه ی ناخود آگاه دارند و چون خواست شخصی همان بوده . با اشتباه خواست درونی را برونی کرده ، غلط نوشته یا غلط خوانده است .

گاهی شاگرد در سر کلاس بجای گفتن کلمه « آقا » ، « آقا جان » و بجای « خانم » ، « مامان » استعمال میکند .

شخصی را میشناسم که شرکت الوند آرد را (شرکت « آلو » ندارد) میخواند یا سبکتکین را سکنجبین تلفظ میکرد و هزاران نمونه اینها که بیشتر آموزگاران با آنها سروکار دارند .

Actes Manques - ۱

Lapsus Linguoe - ۲



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نغزهای حافظه (فراموشی)

گاهی حافظه دچار اشتباه میشود. بزرگترین نمونه آن فراموشی است. هر روز بسیاری از چیزها را بدست فراموشی میسپاریم از نام ها گرفته تانسانی و غیره دلیل فراموشی اینست که ما بدانستن آن چیزها دلبستگی نداریم و گرنه چنان در حافظه نگهش میداشتیم که مدتها فراموش نمیشد.

بارها اتفاق افتاده است از شخصی قول گرفته ایم که سر ساعت در فلان جایگاه منتظر او هستیم ، ساعت موعود میگردد و از او خبری نیست وقتی علت را میکاویم بدین نتیجه میرسیم که وی بآمدن با آنجا چندان علاقه ای نداشته بدین جهت قرار خود را فراموش کرده است . (دوست شوخ طبعی دارم که روزی وعده ملاقات گذاشت ساعتها گذشت او نیامد روز دیگر علت را از وی پرسیدم با پروئی تمام گفت : آمدم شما نبودید !)

روزی هم قرار بود ساعت پنج و نیم صبح از شیراز بنهران حرکت کنیم شب آنروز بمهمانخانه چی گفتم مرا ساعت چهارونیم بیدار کن تا جا نمانم گفت :



شما ساعت چهار مرا بیدار کنید تا من برای چهارو نیم بیدار بمانم وقتی علت شوخی او را کاوش کردم معلوم شد چون این روش برای او تکراری شده چندان بدان علاقمند نیست).

نظریاتی پیرامون مبحث اشتباهات فرۆید

ژوزف جاسترو در کتاب انتقادی خود مینویسد :

« فرۆید هر گونه لغزشی را که برای زبان یا قلم پیدا میشود هنگام گفتگو نوشتن ، نام و نشانیها و آنچه که فراموش شده همه را بوجدان نهانی مربوط میسازد و برای تمام آنها طبق نظر خودش توجیه و تعبیر ویژه‌ی مینماید در حالیکه این بیانات را نمیتوان بعنوان حقیقت پذیرفت زیرا انسان محل خطا و فراموشی است ».

دکتر فلاتی در کتاب **از فرۆید تا حافظ** زیر نام **کارهای اشتباهی** مینویسد:

« کارهای نامبرده عبارت از حوادث کوچکی هستند که در مدت کوتاهی گرفتارشان شده و بدانها توجهی نداریم فقط گاهی برای آنها اهمیت قائل میشویم چون این قضایای کوچک اثر بزرگی در روحیه‌ی ما ایجاد نمیکند متوجهشان نشده آنها را به بی‌دقتی ، کم هوشی ، بی مهارتی و یا تصادف و اتفاق تعبیر مینمایم در صورتیکه این اعمال اغلب منطقی‌اند و معنای خاص و روشنی دارند . از این قبیل‌اند اشتباهات در خواندن و ادای کلمه‌ی که با اصطلاح نوك زبانمان است ولی نمیتوانیم بگوئیم . حرکات سهوی ، سکندری خوردن ، عوضی شنیدن ، لغزش قلم ، لغزش زبان ، اشتباه کلام ، عوضی گفتن نام اشخاص ، شکستن ظرفها ،



دشمنی بی دلیل و.....

فراوش نشود که حوادث و قضایای نامبرده علامت بیماری نیستند و در اشخاص سالم نیز دیده میشوند و توجیه آنها اغلب آسانست چه این اعمال مانند رؤیا و علائم بیماری از اندیشه‌ها و شکل‌های رانده شده سرچشمه میگیرند و مقصود معینی دارند.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ناخوشیهای روانی

چگونگی ناخوشیهای روانی -

هرگاه انسان نتواند بوسیلهی هنر، شوخی، رؤیا، دین، بازی و
کامهای وازده را راضی کند گامهای وازده برای بیرون آمدن از خود آگاه تلاش
میکند و شور و التهابی در آنها پدید میآید که همان بیماریهای روانی است.
بیماریهای روانی از چند چیز بوجود میآید لیکن قدرت بدن و محیط اجتماعی از
عوامل مهم آنست .

مرکز ثقل کامهای ما سائقه عشق است پس تمام وازد گیها واز جمله ناخوشیهای
روانی از این منبع بر خاسته اند و رنگ جنسی دارند و چون تحولات اساسی
جنسی در آغاز کودکی اتفاق میافتد ریشه ناخوشیهای روانی نیز دوران کودکی
هستند .

هنگامیکه از عالم واقعیات دور میشویم به بیماری روانی دچار میگردیم .
ناخوشیهای روانی وازد گیهای ما را از سه جهت تسکین میدهند نخست اینکه بخشی
از وازد گیها را بصورت بیماری در میآورد . دوم ، من رانست بتوبیخ من برتر



سهل انگار میکند . سوم ، من برتر را مجاز میگذارد تا من را کیفر دهد از اینرو من از ناخوشی خود لذت میبرد با این احوال ناخوش روانی خالی از درد نیست .

اختلالات روانی Neuroses (نوروزها) - ناراحتیهای روانی از

لحاظ شدت وضعف دو گونه اند . اختلال روانی و بیماری روانی .

اختلال روانی با ناراحتی توأم است مبتلایان باین ناراحتی از کار میگریزند و بعالم غیر واقع پناه میبرند (صوفیها و عرفاء) یکی از اختلالات روانی نراسنتی Neurasthenie است و علت آن انحراف جنسی است اینگونه بیماران کمتر میخوابند همواره نگرانند و از اتخاذ تصمیم باز میمانند و دودل و مشکوکند .

دیگر از اختلالات البسیون Obsession یا سواس است این عمل و ازدگی دوران کودکی است مبتلایان باین بیماری نیز همواره در تشویش و نگرانیند - کارنگی راه درمان این بیماری را در کتاب «چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم» یادآوری کرده است .

بیماری فوبی Phobie که همان ترس بیجاست از ابسیون ناشی میشود و سواس و نجس دانستن که آخوندها بیشتر بدان مبتلا هستند از انواع این اختلال روانی است .

از انواع دیگر اختلالات روانی هیستری Hysterie است بیمار هیستری بدون آنکه نقصی داشته باشد درد میکشد این اختلال بیشتر در اثر چند حادثه ناگوار و ناگهانی است و بسیار خطرناکست .

بیماریهای روانی - بیماری روانی نوع شدید اختلال روانی است یکی از اشکال این بیماریها هیجان (Manie) و افسردگی Depression میباشد که بیشتر هنگام بلوغ ظاهر میشوند.



در هیجان روانی من از من برتر سرباز میزند و خود را از یاد میبرد و کارهای شگرفی میکند در حالیکه در افسردگی شخص دست از کار میکشد، من دچار نگرانی میشوم و برای خود گناه خیالی میتراشد .

دیگر از بیماریهای روانی **پارانویا Paranoia** است این نوع بیماری در روش تفکر آن بیشتر است و همواره خود را برای ستیز با دشمنی خیالی آماده میکنند این بیماری از دوران کودکی هنوز شخصیتی ندارد و بین خود و دیگران تفاوتی قائل نیست .

دیگر از انواع بیماری روانی **مالیکولیا Malancolie** این حالت در اثر جدایی من و من برتر پدید میآید در این حالت بیمار شرم زده و پشیمان و خواهان مجازات است و از خوردن می پرهیزد و در پاره‌یی موارد دست بخود کشی میزند .
دیگر از بیماریهای روانی **شیزوفرنی Schizophrenie** است این بیماری نتیجه بازگشت من بمرحله خود شیفتگی است و بیشتر جوانان بدان مبتلا هستند مبتلایان باین بیماری اسیر اوهام بوده از جنس مخالف گریزانند.

جنون و نبوغ - بیماریهای روانی شبیه بازی ورؤیا و شوخی هستند و از ناخود آگاهی سرچشمه میگیرند و از قید خرد و منطق آزادند . تمام تجلیات روانی از بلوغ گرفته تا جنون از بعضی لحاظ شبیه یکدیگرند منتها در نبوغ ناخود آگاه صورت عالی و در جنون صورت پست خود را داراست دیوانگان و نوابغ هر دو یک .. دسته‌اند ، منتها نوابغ دیوانگانی هستند که توانسته‌اند جنون خود را در راههای خوب بکار اندازند .

اعتقادات لاهوتی - معتقدات لاهوتی یکی از اشکال وازدگی هستند .

منشأ این اعتقادات خیالاتی است که انسان اولیه برای رهایی از وازدگیها و جبران آنها بآن خیالات پناهنده شده و این توسل نخست بشکل پند ظاهر شد و دارای جنبه‌های



متصاد بود بشر جنبه‌های متصاد آنرا از هم جدا کرد. جنبه خوب آنرا « خدا » و جنبه بد آنرا « شیطان » نامید .

شوینهاور گوید : « من نمیتوانم بفهمم يك دینای آکنده ازرنج و احتیاج که قانون تنازع بقاء بشدت بر آن حکمفرماست و هر موجودی عاقبت تسلیم مرگی میشود چگونه میتواند تجلیگاه خدا باشد . من فکر میکنم خداییکه بخود اجازه میدهد بصورت یکچنین سر نوشت شوم تن در داده در دست شیطان تحت شکنجه قرار گرفته است . »

انسان ابتدایی بوسیله اعتقادات لاهوتی که فروید آنرا « البسیون عمومی بشریت » مینامد کامهای وازده را دور میساخت و باین خیالات خود را از شر بیماریهای روانی دور میداشت همانگونه که انسان معاصر نیز هنوز پابند پاره‌یی معتقدات خرافی است .^۱

در میان مردم شهری و باصطلاح روشنفکر جامعه ما هنوز هم اعتقاد بارواح و شیاطین و فرشتگان با شکل نوی وجود دارد و مردم با گرمی فیلمهای چرندی را که از این موضوعات سوژه میگیرد استقبال کرده کتابهای پیرامون این موضوعات را نیز میخوانند .^۲

معتقدات لاهوتی اندیشه مردم را بخود مشغول داشته و آنها را از اندیشیدن باز داشته است در یکی از دانشکده‌های تهران فلسفه‌یی پیرامون همین اعتقادات درس داده میشود .

۱ - ادگار پش روانشناس شهیر سحر و جادو را از نظر روانشناسی مورد مطالعه قرار داده است و آنرا رد کرده .

۲ - احمد کسروی در کتاب **موهومات و خرافات** اعتقادات خرافی جامعه و بی پایکی آنرا شرح میدهد .



فرود گوید : در قرن بیستم اعتقادات لاهوتی کاسته شده و به بیماریهای روانی افزوده شده است .

عشق- ع یکی از اشکال وازد گیهای ناخود آگاه است که به بیماریهای روانی شبیه میباشد منظور از عشق در اینجا ، صورت شدید بروز غریزه جنسی است . هر گاه انسان عاشق کسی شود او را مظهر کمال و جمال میداند و چهره حقیقی خود را از او میپوشاند سپس توسط مکانیسم همانند ساختن که ذکرش گذشت او را مانند خود واز خود می‌پندارد (۱) و در اثر این یگانگی وجودی بیدوی آنها کامل میشود .

عاشق چون از معشوق جدا نیست جهان را از دیده اومی بیند و در راه او از هیچ مشکلی نمیهراسد و خود را بمخاطره میاندازد (۲) .

فرود گوید : عشق همانند ناخوشیهای روانی است . در عشق من بامن برتر ملحق شده ، کمبود خود را از او میجوید و بکمک او شخصیت خود را کامل میکند بیماری عشق یکی از بیماریهای سودمند است زیرا نتیجه آن کامگیری مثبت و ثمر بخش میباشد ولی چون عاشق در راه معشوق دشواریها میکشد ورنجها را بر خود هموار میسازد از مسیر اصلی زندگی منحرف میشود و چه بسا نتواند حصول مقصود نماید در اینصورت زحمتی بیهوده کشیده و زندگی را بیهوده گذرانده است .

۱ - مثلی ایرانی هست که میگوید : « شیرین از دریاچه چشم فرهاد

دیدنی است »

۲ - لیلی و مجنون ، ویس و رامین ، شیرین و فرهاد ، رمثو و زولیت ،

یوسف و زلیخا ، اتللو و دزد مونا ، لیدیها میتو و نلسون ، سلیمان و بلقیس ،

سزار و کلئوپاترا نمونههای باز عشق اند .



درمان و پیشگیری بیماریهای روانی

پالایش روانی - درمان بیماریهای روانی بسی دشوار است زیرا اساس آنها وازدگیهای فراموش شده میباشد که ناگهان بماجرا برخاسته ارگانیزم را برهم میزنند. پسک آنالیتها میگویند برای پاک کردن روان باید منشأ بیماریها را بیابیم. اگر مبتلایان باین بیماریها بدانند ریشه این بیماریها کماهای وازده دوران کودکی است و اگر این امر را باور داشته باشند درمان آسان خواهد بود و بیم از بین خواهد رفت و در نتیجه از بیماری نجات خواهند یافت .

برای رهایی از بیماری ابتدا باید بکمک روانکاوان ریشه بیماری را بیابیم. روانکاو باید بیمار را از خود مطمئن ساخته سپس بجستجوی علت پردازد . برای اینکار باید از معلومات بمجهولات پی برد یعنی بکمک هذیانها ، خیالات ، بازی ، شوخی و اشتباهات آنچه را در ضمیر بیمار میگنرد یافته از آن بکماهای وازده پی برد و آنها را مانند تجزیه و تحلیل خواب تجزیه و تحلیل کند .

مقاومت روانی - همانطور که در پنج درس پسک آنالیز (بخش مقاومت) یادآوری شد بیماران روانی آنچه را در ضمیر دارند بیان نمیکند . علت چند چیز است : نخستین علت مکانیسم روسازی و تزئین است که از اعترافات بیمار پیشگیری مینماید . دوم سانسور روانی است که میان من و من برتر و جهان بیرونی بصورت



میانجی است و همواره میکوشد اندیشه‌های ماجراجو را بضمیر ناخود آگاه بازگرداند در اینجا هم از اینکه بیمار حقایق زشت و ناپسند را بیان کند جلوگیری مینماید .

برای رفع این دشواریها روانکاو باید از بیمار بخواهد تا همه‌ی اندیشه‌ها و رؤیاهاییکه از مغز او میگذرد یا میبیند یادداشت کند این یادداشتها بیمار را در کشف و درمان بیماری کمک زیاد خواهد کرد .

روانکاو از بیمار پرسشهایی میکند. بیمار از شاخه‌ای بشاخه‌ای دیگر میپرد و روی اصل تداعی معانی آنچه را بنظرش میرسد میگوید روانکاو باید آنقدر با فشاری کند تا بیمار را بسرحد کامهای وازده برساند در این لحظه است که بیمار ساکت مانده از ادامه گفتار سرباز میزند ولی روانکاو باید با تردستی او را وادار بسخن نموده سانسور و مقاومت روانی را از بین ببرد .

عقده گشایی - بیمار در حالت مقاومت روانی وقتی بسرحد کامهای وازده رسید همه‌ی نیروهای مقاوم را درهم میشکند و آنچه را دردل دارد بیان میدارد و آنچه را فراموش کرده است بیاد میآورد و آسوده میشود .

هنگامیکه بیمار منشاء بیماری را شناخت بدوران حدوث آن بازگشت مینماید و رفتارش شبیه دوران کودکی میشود . همان مهر و کینها و قهر و آشتیها را بروز میدهد منتها چون بستگانش یا در کنارش نیستند و یا پدر و مادرش مانند دوران کودکی در برش قرار ندارند تا از آنها توقع مهر و کین داشته باشد روانکاو را بجای آنان میگیرد روانکاو هم با قهر او را وادار بسخن و بیان حقیقت مینماید و پس از ادای آنچه که مورد نظر روانکاو است بیمار مزد راستگویی خود را از مهر و محبت روانکاو میگیرد و از بیماری نجات مییابد .



پیدایش فرهنگ و تمدن

تاریخ تمدن بشر بسیار وسیع و ارزنده است. چگونگی پیدایش شهرگیری از چیزهایی است که زندگی و اندیشه انسان بر آن استوار است دانشمندان زیادی درباره‌ی تمدن و پیدایش آن مطالعاتی کرده‌اند و هر روز که می‌گذرد یا پیدا شدن گنجینه‌ی از جهان باستان آگاهی‌های بشر در این باره فزونی می‌یابد هر چند گاه یکبار کتابی در این باره انتشار می‌یابد از میان این کتابها تاریخ مصر باستان، ایران باستان و یونان باستان و افسانه‌ها و اساطیر بشر اولیه با انطباق و واقعیت و حشو و زوایدی کمکی بسزای ما می‌کنند و نیز آثار باستانی موزها، خرابه‌های آتن، تخت جمشید، اهرام جیزه، خطوط منقوش بر سنگ‌های یوارچین، آثار شوش، آثار هندوستان و رم هر کدام نمونه‌هایی هستند که ما را در شناسایی تمدن بشر و تحول آن راهنمایی و مشکلات تمدت را روشن می‌سازند و نشان می‌دهند چگونه جبر زندگی و تنازع بقاء بشر را اداره کرده است برای رفع نیازمندیها و رضای تمایلات چیزهایی بسازد و اثرهایی از خود بجا گذارد. چگونگی پیدایش تمدن و فرهنگ مبحثی نیست که در این مقوله گنجد و ما برای جلوگیری از گسترش کلام تنها پیدایش تمدن را از نظر زیگموند فروید بررسی کرده خلاصه‌ی از نظریات او را که در کتاب آینده يك فریب، توتم و تابو، فرهنگ و ناخرسندیهای آن آمده است در اینجا می‌آوویم.



زندگی ایده‌الی و دشواریهای آن

هنگامیکه انسان در محیطی که تمدن و فرهنگ ویژه‌ی بر آن فرمان میراند زندگی میکند ، می‌خواهد بدان‌دسر نوشت تمدن ۱ بکجا خواهد کشید ولی بزودی درمی‌یابد که ارزش این کاوشها زیاد نیست زیرا بشر بتنهایی نمیتواند تمام جنبشهای نوع را بررسی کند و هرچه دانستنیهای مانسبت بزمان زیادتر باشد بهمان اندازه داوری مانیز ناقص خواهد بود .

نظر خصوصی افراد نیز در این داوری اثر دارد . این نظریات با اندیشه‌های فردی ، ناکامیها ، شکستها ، خوش بینی‌ها و بدبینی‌های آنان مربوط است و دیگر اینکه داوری مردم نسبت بآینده درست نیست .

هر کس بخواهد در باره آینده بشریت عقیده‌ی ابراز کند بادشواریهای نامبرده و

۱ - هندريك ويلم ون لون در كتاب پدران ما مینویسد : تمدن هیچگاه در يك نقطه درنگ نمیکند . همیشه در حرکت است گاهی بطرف شمال وزمانی بجانب‌مشرق یا مغرب میرود گوئی تمدن پس از یکی دو قرن میگوید « همنشینی من با این قوم کافی است » و بار سفر می‌بندد کتابها و دانشها و هنرها را با خود همراه میبرد تا سرزمین جدیدی را برای زیستن بیابد و هیچکس از مقصدش خبر ندارد !



دشواریهایی که ضمن عمل برایش پیش خواهد آمد روبرو خواهد شد .
 فرود گوید : منظور از فرهنگ تمام چیزهایی است که توسط آنها زندگی بشر از حدود شرایط زندگی حیوانی بالاتر رود . فرهنگ و تمدن دوجنبه دارند یکی دانشهایی که بشر برای چیره شدن بر نیروهای طبیعت و استفاده از این نیروها در زندگی بدست آورده است و دیگر مقرراتی که برای اداره امور و وضع مناسبات میان مردم و توزیع ثروت لازم است این دوجنبه بهم مربوطند زیرا بستگی افراد بشر بواسطه نوع نیازمندیهای غریزی است که این ثروتها اجازه آنرا میدهند .
 دوم اینکه ، خود شخص ممکن است برای دیگری وسیله مالکیت باشد . سوم اینکه ، هر فردی در باطن با تمدن دشمن است ، بنا بر این باید تمدن را از دستبرد مردم حفظ کرد و کلیه سازمانها و تشکیلات بهمین منظور است . پس این قانونها تنها برای پخش ثروت نیست بلکه برای جلوگیری از تعدی افراد و دستبرد و وسایلی است که : برای حفظ وجودیت بشروارگا نیزم زندگی و چیرگی بر طبیعت و تولید ثروت لازمند . میتوان گفت : کلیه آثار تمدن راهمانگونه که ساخته شده میتوان از بین برد .

بناباین گفته ، این اندیشه پیدامیشود که تمدن چیز است که از سوی اقلیتی که زورورز دارند با قلیت نافرمان تحمیل شده است اینها نتیجه تمدن نیست بلکه در نتیجه نقصهایی است که از زمانهای پیشین تا امروز کامل شده اند . بشری که روز بروز در پیشرفت است دیگر در این اندیشه نیست که آیا چیزی را که برای تولید نیرو و رفع زحمت خود ساخته است بعال بشر سودمند است یا خیر ؟ (شکافتن اتم و استفاده از اورانیوم در اینمورد یکی از موارد نامبرده است زیرا خاکستر و بارانهای آغشته بمواد رادیو اکتیو حاصله از انفجارهای اتمی بشررا هتایبودی تهدید میکند و خاطرهای انفجار دیوانهوار نخستین بمب اتمی توسط امریکاییها در



هیر و شیما و اثرات ناشی از آن هنوز در دلها و گوشها طنین انداز است . (شاید در زمانهای پیشین کسانی بوده اند که پیرامون این موضوع اندیشیده اند که آیا نظام نوینی در زندگی بشر ممکن است تا در لوای آن آنها یکدیگر در زیر شکنجه های روحی دست و پا نمی زنند بتوانند برای چیرگی بر طبیعت راههایی بیابند . چنانچه این مورد پیش آید بشر با آسودگی خیال میتواند بزندگی خویش ادامه دهد . ولی نمیشود اطمینان کرد که اگر زور گویها از میان برود مردم آسوده بزندگی و کاوشهای خویش نمیتوانند ادامه دهند ، زیرا در هر کس تمایلات خرابکارانه موجود است و این تمایلات خواست جامعه را نقش بر آب خواهد کرد . فریاد گوید :

شاید گمان کنیم تمدن همان پیروزی بر طبیعت است و هنگامیکه این مقصود حاصل شد خطرهایی که تمدن را تهدید میکنند از راه پخش عادلانه ثروت از میان خواهد رفت ولی توجه بموضوع زیر این و همرا بر طرف خواهد کرد . آیا بشر توانایی دارد بارغرایز را که بردوش او سنگینی میکند از میان بردارد و برای جامعه و ایجاد تمدن سودمند باشد و غرایز مردم را سرکوب کند چون همه بر نفس خویش چیرگی ندارند .

تنها از یکراه میتوان بخشی از غرایز مردم را ضعیف کرد یاد در مجرای مثبتی بکار انداخت و آن هنگامی است که راهنمایی و انتقاد عده ای در میان باشد تازه ، این در صورتی سودمند است که راهنمایان و آنانکه رهبری مردم را عهده دارند برای پر کردن جیب خود تلاش نکنند ولی می بینم اینهم نادرست و امروز راهنمایان جامعه بویژه جوامع بورژوازی در صدند راهی برای بهبود زندگی خویش دست و پا کنند .

بعضی نظر ما را در مورد اینکه زور برای پذیرش تمدن لازمست انتقاد میکنند



ولی باید بدانند این تشکیلات غلط بشر را بر سر خشم میآورد. نسلهای جدید که برای پی‌ریزی تمدن درست گام بر میدارند اغلب از خیلی خودکامگیا دست میکشند و از غرایز چشم میپوشند. این نسلها که با این اندیشه ایجاد میشوند تمدن و فرهنگ را برای خود خواهند خواست و از آن ^{خود} خواهند دانست و با پیشوایان خود فرقی نخواهند داشت. اگر بشر تا بحال با این ویژه گیها نتوانسته است وجود داشته باشد بعلت آنست که نتوانسته‌اند وضعی پیش آورند که از بچگی بخوبی آماده زندگی شوند.

اکنون این اندیشه پیدا میشود که آیا چنین زندگانی ممکن است؟ و آیا بشر خواهد توانست مشکلات خود را بدینوسیله حل کند؟ و اگر تشکیل چنین زندگی ممکن است برای حکمرانی از کجا و کدام دسته باید برگزید تا نظرزور گویی واجحاف نداشته باشند.

ممکن است این اندیشه‌ها باعث عقب نشینی ما شود لیکن این حقیقت روی اصول روانشناسی است و فرهنگ دوران کودکی اثر بزرگی در زندگی بعدی هر کس دارد.

برای اینکه به بینیم این امر تا چه درجه امکان دارد باید ببینیم بشر تا چه حد قابل تربیت است هنوز بتجربه ثابت نشده که آیا بشر میتواند سدغراپز را از جلوی پای خود بردارد و بر آنها چیره شود یا نه؟

میدانیم بسیاری استعداد بیماری دارند و جمعی نیز بسبب پیروی از غرایز همواره غیر اجتماعی میمانند ما باید این دودسته را که دشمن تمدن هستند باقلیت تبدیل نماییم.

فرود میافزاید: «من درصدد نیستم که در مورد آزمایش عجیبی که برای پیشبرد تمدن و فرهنگ و بدست آمدن آرزوی نهانی در کشور اتحاد شوروی در



دست اقدام است مثال بیاوریم زیرا در آن کشور پهناور هنوز آمالها در شرف تکوین است و نمیتواند برای ما شاهد مثال باشد بلکه تمدن بشر که از زمانهای پیش تثبیت شده منابع زیادی برای مطالعه و رجوع ما در دست دارد.»

فروید نماند تا شاهد پیشرفت‌های سریع تکنیک و علم در آن کشور باشد و به بیند چگونه این کشور اولین کشتی فضایی و ماه مصنوعی را ساخت و چگونه برای اولین بار انسانی بفضای لایتناهی فرستاد و چگونه پنبه و تلویزیون رنگی ساخت و با وجود فقر در زمان تزارها توانست در همه‌ی رشته‌ها رتبه‌ی اول را احراز کند.

[@caffeinebookly](https://twitter.com/caffeinebookly)[caffeinebookly](https://plus.google.com/caffeinebookly)[@caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)[caffeinebookly](https://www.linkedin.com/company/caffeinebookly)t.me/caffeinebookly

دشمنان تمدن و علت دشمنی آنها

لذتهای حاصله از تمدن

فریید گوید : چون پایه تمدن روی چشم پوشی از غرایز و کار اجباریست مخالفت بیشتر مردم را بخود جلب مینماید پس ثروت و پخش آن صفت تنهای تمدن نیست بلکه باید اسبابی موجود باشد تا روح خرابکاری مردم را مهار کرده غرایز آنها را یا از بین برده یا در مجرای مثبتی از دانش و فرهنگ و هنر بکار اندازد اسبابی نیز برای آشتی دادن بشر با تمدن و فداکاری مردم وجود داشته باشد اینها را رویهم میتوان گنجینهی معنوی تمدن نام گذاشت. ما ترضیهی یک غریزه را «حرمان» و آنچه را سبب این حرمان میشود ممنوعیت مینامیم. و حالت ایجاد شده در اثر این ممنوعیت را «محرومیت» مینامیم .

محرومیتها شامل یک دسته و یا شامل همه میشوند دستهی اول از ابتدای ایجاد تمدن بوجود آمده و هنوز هم بقوت خود باقی هستند و یکی از دشمنان تمدن میباشد امیال غریزی که در هر طفل وجود دارد و در اثر مذهب ممنوع میشود و پس از سرکوب شدن سبب میشود که افراد سرکوب شده یعنی همان بیماران روحی **Nevropathes** غیر اجتماعی گردند .



امیال غریزی عبارتند از میل بنزدیکی با خویشاوندان ، خونخواری ، آدمکشی . این سه غریزه در میان ملل گوناگون نهی نشده است تنها غریزه آدمخواری نهی شده که آنهم در برخی از قبایل وحشی اقیانوسیه وجود دارد . غریزه نزدیکی با خویشاوندان هنوز هم در نهاد بشری هست و جزو امیال طبیعی او میباشد و نیز در جوامع بزرگ و متمدن میل بآدمکشی هنوز وجود دارد و حتی در برخی از کشورها اینکار توصیه میشود (فرمان کشتار میهنپرستان هر کشور توسط عناصر خفه کننده- کشتار مردم الجزیره توسط فرانسویها گلوله باران آزادیخواهان افریقای جنوبی و صدها نمونهی دیگر) شاید روزی رسد که دو غریزه دیگر نیز ممنوع شود .

فروید گوید :

« این اندیشه درست نیست که بگوئیم برخلاف علوم و فنون ، روان بشر از زمانهای گذشته تا بحال هیچگونه تغییری نکرده است مایکی از پیشرفتهای روانی را نشان میدهیم .

« تکامل ایجاب میکند که فشار خارجی رفته رفته داخلی شود ، اینکار را نیروی روانی من برتر عهده دار است هر یک از فرزندان ما نیز دچار این دگرگونی میشوند و تنها این نیرو میتواند بموجودات اجتماعی تبدیل شود . تقویت من برتر برای نگهداری تمدن بسیار ضروری است هر چه نیروی من برتر در افراد جامعه بیشتر باشد بآن جامعه و تمدنش بیشتر میتوان اعتماد کرد و بهتر میشود از اعمال زور صرف نظر کرد »

« اگر دیگر نیازمندیهای غریزی بشر را در نظر گیریم می بینیم بیشتر مردم بمنوعیت حاصله از تمدن هنگامی تن در میدهند که زور آنها را بدینکار وادارد هنگامیکه قضیهی ضامن اجرا ندارد این مورد پیش آمده است .»



وقتی مردم از مجازات باک نداشته باشند، یا نیروی نباشد که آنها را وادار به آرامش کند برای ازضای سه‌غریزه نامبرده بمکرو ددوغ وریا دست میزنند و از شمرگری چشم پوشی نمیکنند در زمانهای پیش‌وضع بدین‌منوال بوده است.

اگر محدودیتهای فردی را در نظر گیریم می‌بینیم مردم محروم چشم‌بامتیازات هزار فامیل دوخته‌اند و هر چه نیرو دارند برای برانداختن اساس توزیع غیر عادلانه ثروت بکار می‌اندازند. اگر رهایی از این دشواری میسر نباشد نسبت بتمدن ناخشنود شده انقلاب پدید می‌آورند.^۱

وقتی کاخ خوشبختی دسته‌ی روی دوش دست‌دیگری استوار است دسته‌ی دوم نسبت بتمدن کینه در دل میگیرند و نباید انتظار داشت که این مردم بممنوعیت حاصله از تمدن تن در دهند، آنها میخواهند بنیاد این تمدن را براندازند. دشمنی ایندسته با تمدن بحدی است که کینه‌ی آنها را نسبت بزور گویان تحت‌الشعاع قرار میدهد باید دانست تمدنهایی که مردم را ناخشنود می‌سازند و آنها را بسر کشی و طغیان میرانند هرگز نمیتوانند جاوید و پابرجا بمانند و شایستگی آنها را ندارند.

هنگامیکه بخواهیم ارزش يك تمدن را بسنجیم نباید وجدان اخلاقی ایجاد کنندگان آنها را در نظر گیریم بلکه ایده‌آل و هنرهای جامعه را که نمودار پیشرفت آنهاست باید در نظر بگیریم.

ایده‌آلها نمونه‌هایی هستند که از جمع شدن استعدادهای مادر زادی و شرایط خارجی که برای يك وضع خاص تمدن ایجاد میشوند سرچشمه میگیرند. لذت حاصله از ایده‌آل از نوع لذتهای «فارسیسی» یعنی از غروریکه در نتیجه‌ی کارهای

۱ - در بسیاری از جنبشهای اجتماعی مردم ناگزیر آثار تمدن را سوزانده، خراب کرده و از بین برده‌اند مانند انقلاب فرانسه انقلاب اکتبر شوروی، انقلاب الجزیره، جنبش گاندی و غیره که در همه‌ی آنها بسیاری از مظاهر تمدن از میان رفته است.



انجام شده بوجود آمده ناشی میشود . برای تکمیل این لذت تمدن خود را با سایر تمدنها که دارای ایده آلهای ویژه‌یی هستند قیاس مینماییم . چون هر تمدنی میکوشد سایر مدنیتها را کوچک‌شمارد بین مدنیتها نیز نفاق و کینه ایجاد شده در نتیجه روابط ملتها تیره میشود و سبب میشود که هر کدام بجهت پدیده‌بندی سیاسی و نظامی خاصی پیوندند و از همکاری غافل مانند .

لذت ناریسی که لز ایده آل تمدن بوجود میآید خود نیروی است که از دشمنی علیه تمدن میکاهد تمام مردم اعم از طبقات محروم ، که کارهای سنگین سر بازی و کارگری و کشاورزی و ملوانی و جنگلبانی بردوش آنهاست و چه آنها که از دسترنج این طبقه‌نان میخورند و بدانها فخر میفروشند همه زیانهای اجتماعی را جبران میکنند . طبقات محروم فقط باین دل خوش کرده‌اند که بر تحمیل ایده آلهای بر سایر کشورها سهمی دارند و جزئی از کل را تشکیل میدهند .

لذت دیگر ناشی از تمدن لذت هنرهای زیباست حال از این بگذریم که هنر نیز در بست در اختیار طبقات انگشت شمار هر اجتماعی است و توده مردم که سازنده هنر اصیل هستند بعزت دشواریهای زندگی و گرفتاریهای گوناگون نمیتوانند ازین هنرها لذت برند ولی باید دانست هنر ، لذت ویژه‌یی دارد که فداکاری افراد را در مورد مدنیت جبران مینماید .

شاهکارهای هنری لذت واقعی ایجاد میکنند و باعث میشوند که ، محصول ایده آلهای ورنجهای خود را با چشم ببینیم . لذت حاصله از هنرها هنگامی واقعی است که مردم طوری پرورش یافته باشند که بتوانند هنر و اثرات ناشی از آنرا درک کنند .



نظریات فرویدپیرامون مذهب و ریشه‌های آن

فروید گوید:

«در باره کارهای خود را از نظر روانشناسی مذهب اشاراتی نموده‌ام که در سال ۱۹۰۷ با مشاهده شباهت فوق‌العاده بین اعمال و سواسی و اجرای مراسم مذهبی آغاز گردید. در آن موقع من بی آنکه بارتباط عمیق آنها پی برده باشم نوروز و سواسی را مذهب اختصاصی تغییر شکل داده و مذهب را نوروز و سواسی همگانی نامیدم بعدها در ۱۹۱۲ تذکرات اطمینان بخش یونگ درباره وجود شباهت‌های فراوان بین وضع روحی بیماران روانی بدوی درباره توجه مرا باین موضوع جلب کرد و در بررسیهای چهارگانه خود که در کتاب واحدی زیر عنوان «توتم و تابو» جمع شده‌اند مفصلاً توضیح میدهم که چگونه در اقوام بدوی نفرت از مقاربت با محارم بمراتب شدیدتر از اقوام متمدن است نفرتیکه موجب اتخاذ اقدامات دفاعی خاصی میگردد و درصدد برآمدن که رابطه بین تحریمها (تابوها)ی دفاعی یعنی اشکال اولیه نخستین محدودیتهای اخلاقی را با احساسات دوپهلوی بیایم و باین کشف



نائل آدم که نخستین جهان بینی اعتقاد بروح و جان متکی باصل ارزش فزون از اندازه قائل شدن برای واقعیت روانی، «فعال مایشائی فکر و اندیشه» است که سحر و جادو از همانجا سرچشمه میگیرد. این تطابق و تشابه با نوروز و سواسی پیوسته و در همه جا دنبال شده و بثبوت رسیده است که چگونه همان مبانی فرضی زندگی روحی بدوی هنوز هم در این بیماری شکفت انگیز قدرت خود را از دست نداده است ولی توتمیسم (آئین پرستش حیوان یا حیوانات مقدس) بیش از هر چیز نظرم را بسوی خود جلب میکرد زیرا این نخسّمین دستگاہ متشکل قبائل اولیه بود که در آن نطفه‌های يك نظام اجتماعی با يك مذهب بدوی و سلطه بیرحمانه چند تحریم (تابوی) دفاعی درهم آمیخته بودند در اینجا «وجود مقدس» در اصل حیوانی است که افراد قبیله خود را از اعقاب او میداندند. از روی شواهد عِدیده میتوان چنین نتیجه گرفت که کلیه اقوام و ملل و حتی متمدن ترین آنها بموقع خود این مرحله توتمیسم را پیموده‌اند. منبع اصلی کلهای من در این زمینه آثار مشهور فرازر (توتمیسم و ازدواج درخارج از قبیله - شاخه زرین) است که گنجینه‌نایابی از ملاحظات و مشاهدات میباشد اما درباره مسئله توتمیسم فرازر توضیح روشنی نمیتواند بدهد و چندین بار در این خصوص تغییر عقیده داده است سایر متخصصین ماقبل تاریخ و نژادشناسان در این مورد وحدت نظر ندارند و غالباً مردد و مشکوکند. مبدأ تحقیقات من تطبیق عجیب دو تحریم اصلی توتمیسم یعنی نکشتن حیوان توتّم و جماع نکردن با زنان قبیله خود با دو اصل عقده ادیب یعنی پدر را دست بسر نکردن و با مادر ازدواج نمودن است همین موضوع ما را بر آن میدارد که وجه شبهی بین حیوان مقدس (توتّم) و پدر قائل شویم و این کار را قبائل اولیاد صریحاً انجام میدادند و حیوان مقدس را همچون اسلاف قبیله می‌پرستیدند. در آن هنگام روانکاوای بکامک من شتافتن از یک طرف ملاحظات فرنجیزی درباره کودکی، که میتوان



آنرا بازگشت کودک به مرحله تو تمییم نامید از سوی دیگر تحلیل نفرت های بیش رس کودک کان از حیوانات، که نشان میداد حیوان مورد تنفر جانشین پدر (ناشی از عقده اودیپ) بحیوان مزبور منتقل شده است ما را ناگزیر میکرد که قتل پدر را هسته مرکزی تو تمییم بدانیم.

ولی آنچه بدنبالش می گشتم در کتاب «مذهب سامی ها» تألیف رابرتسون اسمیت یافتیم این مرد نابغه که در عین حال هم فیزیکدان و هم منتقد کتب مقدسه بوده این مسئله را مطرح میکند که «غذای توتیمیک» یکی از ارکان آئین توتیمیک را تشکیل میدهد بدین معنی که یکبار در سال رسماً حیوان تو تم را که معمولاً مورد پرستش است با حضور کلیه افراد قبیله میکشند و میخورند و سپس در ماتمش اشک می ریزند. انجام مراسم سوگواری با یک جشن بزرگ بیابان میرسد. من این جریان را با نظریه داروین که طبق آن انسانهای اولیه بطور دستجمعی زندگی میکردند و هر دسته زیر سلطه یک نر واحد نیرومند، خشن و غیرتی و حسود قرار داشت نزدیک دیدم و بر مبنای این عوامل مشکله نزد خود فرض یا بهتر بگویم جریان تصویری حقایق را بصورت زیر بنا نمودم.

پدر قبیله اولیه مستبدانه و بطور فعال مایشاء کلیه زنان را بخود اختصاص داده و پسران را که برایش رقبای خطرناکی بشمار میرفتند بقتل رسانیده و بارانده است. با این وصف یک روز این پسران با هم تشریک مساعی کردند، بر پدر چیره شدند او را کشتند و دستجمعی خوردند همان پدری که تا دیروز هم دشمن آنان بود و هم کمال مطلوبشان. پس از انجام این امر هیچیک از آنان قادر به جانشینی پدر نبود زیرا دیگران این راه را بر او می بستند در اثر این ناکامی و پشیمانیهای حاصل از آن ناچار با یکدیگر از راه سازگاری و آشتی در آوردن در یک قبیله برادرانه گرد یکدیگر حلقه زدند و از برکت دستورات تو تمییم که آنان را از



تجدید چنین عملی باز میداشت با هم عقد اتحاد بستند و بطور کلی از تجاوز به زنانی که بخاطر آنان پدر خود را بقتل رسانده بودند چشم پوشیدند بنابراین راه دیگری جز روی آوردن به زنان یگانه وجود نداشت از همین جا معلوم میشود که چرا مرحله تونمیس با اکزوگامی^۱ جدا نشدنی و ارتباطشان ناگسستی است. غذای نونمی جشن یادبود عمل شنیع وزشتی است که حس گناهکاری بشر (نخستین گناه) از آن ناشی میشود و خود سرمنشاء تشکیلات اجتماعی، عقیده و محدودیتهای اخلاقی است.

اکنون چه این جریان بعنوان يك واقعت تاریخی پذیرفته بشود یا نشود بهر حال پیدایش عقیده بر اساس عقده خانوادگی مطرح میشود و ناشی از تضاد موجود عقده مزبور است پس از چشم پوشی از حیوان تونم بعنوان جانشین پدر اولیه که در عین حال موجد ترس، کینه، احترام و رشک و حسد بود حیوان مزبور نمونه‌ای جهت آفرینش شد. دو احساس متضاد کینه جوئی و علاقه فرزند نسبت پدیر با هم بیکار میکنند و همواره این نبرد با صلح و سازش تازه‌ای پایان مییابد، از یکطرف باید کفاره قتل پدر داده میشد و از سوی دیگر مزایای آن مورد تأیید قرار میگرفت اینگونه تعبیر مذهب بخصوص مبانی روانشناسی مسیحیت را که در آن تشریفات طعام نونمی تقریباً بهمان صورت حفظ شده و بشکل تناول مشترك یا کومونیون در آمده است بنحو بارزی نشان میدهد. باید مخصوصاً یادآور شوم که این تشبیه از من نیست بلکه در آثار اسمیت و فرائز^۲ وجود دارد،

در جای دیگر مینویسد:

«تفکر و احساس مذهبی ما از جهان دهستی پیوستگی مستقیمی با چگونگی

۱- آمیزش و زناشوئی با زنان خارج از قبیله Exogamie

۲- روانکاوی و زندگی من، نوشته فریاد، ترجمه: محمود نوائی



مرحله کودکی ما دارد در مقابل تاوانات . کودك كه در مراحل نانوایی در مقابل جهانی عظیم و براسر اقرار میگیرد، احتیاجی به فردی قوی تر از خود حس میکند تا در مقابل رویدادهای مبهم خارجی بدو متوسل شود . اولین فردی که این وظیفه را نسبت به کودك انجام می دهد مادر است . مادر حمایت کننده طفل در مقابل پدیده های جهان خارجی است، اما بزودی « پدر » مدد این عمل شده و جانشین مادر میگردد و این وظیفه تا آخرین مراحل کودکی همچنان بر عهده « پدر » باقی می ماند . پدری که هم موجب نخستین وهم سبب بیم و هراس کودك می گردد .»
در کتاب «آزمایشهای پسیک آنالیز ۲» مینویسد:

« یک نظر اجمالی با فسانه علمی مربوط به پدر قبیله اولیه بیفکنیم این پدر بعدها بمقام آفریننده جهان ارتقاء یافت و حق هم همین بود زیرا او بود که نخستین فرزندان بشر را بوجود آورد این پدر برای کلیه فرزندان ابدی آلی بشمار میرفت که در عین حال هم محبوب و هم منفور بود تعریف بعدی تابو از همین جا سرچشمه گرفت این اکثریت يك روز بدور هم گرد آمد پدر را بقتل رسانید و او را تکه تکه کرد ولی هیچک از اعضای پیر و زمند جمعیت نتوانست جای او را بگیرد و اگر کسی جانشین او می گردید همین کینه و عداوت او را نسبت بخود احساس مینمود که سرانجام به جنگ و نزاع و قتل و کشتار منتهی میشد بالاخره همه باین نکته پی بردند که باید از میراث پدر چشم ببوشند بدین طریق جامعه برادرانه تو تمیک بد وجود آمد که کلیه اعضای آن دارای حقوق متساوی بودند، باقوانین تو تمیک دهری میشدند و خاطر جنابیات خود را حفظ مینمودند .»

مطابق نظریه فروید ایمان مذهبی از تشویش و نگرانی بشر در برابر غرائز نفسانی خود و عوامل نیرومند مخالف طبیعت سرچشمه میگیرد خلاصه زندگی

1- FREUD : Avenir d' une illusion .



ناتری و عاشقانه انسانها با عبارت دیگر که پلکس ادیب از یکطرف و ناتوانی و عجز آنها از طرف دیگر این عقاید و افکار را در آنها بوجود میآورند.

فریید بدلائل منطقی و بخصوص اقتصادی توجهی نداشته و فقط عواطف و نرائز را منشأ پیدایش اندیشه‌های مذهبی میدانند و در کتاب «آینده یک توهم» مینویسد:

«حتی در نزد بشر متمدن کنونی علل محرکی که صد در صد منطقی باشند در برابر تحریکات شهبوانی بسیار ضعیف و ناچیرند تا جند رسد بانسان اولیه. شاید اگر خاطره قتل پدر اولیه که یک واکنش ناتری ایستادگی ناپذیر و وخیمی از خود بجای نهاده، نبود بازهم اخلاف انسانهای وحشی بجان هم می افتادند و یکدیگر را قتل عام میکردند این عکس العمل بالاخره منجر بشعار آ مرانه «دیگر نباید کسی را بکشی» گردید و این ممانعت که ابتدا در تو تمیسم بحیوان توهم که جانشین پدر بود محدود می گردید بعدها عمومیت پیدا کرد و شامل همه افراد گردید.»

بطور خلاصه فریید عقیده دارد که چون در این قبائل اولیه افراد مذکر نمیتوانستند غرائز جنسی خود را سیراب کنند این تمایلات در اثر واپس زدگی و بالاخره تصعید منجر بایجاد عواطف پدر و فرزندی و برادری شدند کم همین عواطف باعث شد که از زنان و دختران قبیله چشم پوشیده و متوجه قبایل دیگر شدند و همین موضوع باعث منع روابط جنسی بین نزدیکان گردید.

بنابر عقیده فرییدیم وهراس در كودك تا دوران بلوغ ادامه دارد. فرد را در مرحله بلوغ نمیتوان از بیم وهراس خاصی که بستگی بدوران تحولی او دارد بر-
کمار داشت:

كودك در همه حال از لحاظ اتكاء به مرجعی نیرومند، هراس آور و مهربان،
ندازمند است.



این اتکاء در کودکی پدر و در دوران بلوغ نیروئی فوق العاده و نیرومند بجای پدر است که «خدا» نامیده میشود.

پس چنانکه مفهوم میشود خدا پدری است در مقامی والا و برتر. «خدا» در میان اجتماع و قوم همان است که «پدر» در خانواده می باشد، پدر در خانواده سلطه‌ی شکر ف دارد و هر اس از او باعث اطاعت، و اطاعتش موجب دریافت پاداش میگردد. نافرمانی از او مستوجب عقوبت است و اطمینان به دوستی و مهر او باعث برافراشتگی و از خود گذشتگی میگردد.

مفهوم «خدا» هم ما بین معتقدین گروهی منطبق با اصل مفهوم «پدر» در خانواده است که کودک در اثر تحول از دوران کودکی بد بلوغ بدان معتقد می گردد و این جزء عمل جانشینی و تبدیل از نیرویی مادی به نیروی معنوی چیزی نمی تواند بود.

از طریقی دیگر توجیه مبنای مذهبی و احساس اعتقادات به نیروهای فوق طبیعی وسیله «سبک آنالیز» را میتوان منبعث از ترس و نگرانیهای انسان از تحریکات غریزی خود و اضطراب و هراس از نیروهای کور و ناشناخت طبیعت دانست.

پس بطوری که از این دو پدیده می توان نتیجه گرفت منشأ پیدایش مذهب نتیجه عوارض عاید از «عقدۀ او دیب» و تشویش و نگرانی در مقابل تحریکهای غریزی و نیروهای سرکش و ناشناخت طبیعت می باشد.

پس با در نظر گرفتن فقدان عوامل منطقی و عقلی در پیدایش اولین احساسات مذهبی، میتوان چنین گفت که، مذاهب در اثر نتیجه تراکم اضطرابات و نگرانیهای بشری به خاطر تعدیل و قابل تحمل گشتن آنها بوجود آمده است و ما می توانیم آنرا چون يك «مجموعه» تلقی نمائیم. البته این صاحب نسبت که «وهم امری غیر»



ضرری و یا در نتیجه اشتباه به وجود آمده باشد. چون رابطه ویوندی مستقیم مابین این وهم و تحریکات ناشی از تمایلات غریزی بشر موجود است. فرود در کتاب «آینده یک توهم» مذهب را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده چنین مینویسد:

«عقاید مذهبی را از نظر روانشناسی چگونه میتوان تفسیر کرده و آنها را زیر چه عنوانی میتوان طبقه بندی نمود؟ پاسخ دادن باین پرسش در وهله اول کار آسانی نیست. پس از اینکه فرمولهای مختلفی را نفی کردند روی این مبانی تکیه می کنند.

بعضی عقاید مذهبی اصولی موکد، تعبدی و تقلیدی هستند که روابط هر موضوع را با واقعیت خارجی (یا داخلی) معلوم میکنند و این اصول تعبدی چیزهایی را که ما خودمان توانسته ایم کشف کنیم بما یاد میدهند پس لازم است که ما به آنها ایمان داشته باشیم. این اصول چون درباره مسائلی که در زندگی برای ما بیش از هر چیز دارای اهمیت و جالب توجهند بما معلوماتی میدهد پس باید برای آنها ارزش فوق العاده قائل شویم. کسی که از آنها بی خبر بماند غافل و نادان است و آنکه آنها را به گنجینه دانش و معرفت خود افزوده است خود را دارای معلومات وسیع بداند.

درباره هر چیزی که فکر کنید «اصول تعبدی» وجود دارد هر ساعتی که ما در روی نیمکت آموزشگاه می نشینیم مغزمان از این چیزها پر میشود مثلاً در مدرسه بمایمگویند: «شهر کنستانس روی دریاچه کونستانس قرار گرفته است...» «کلیه اصولی که از این قبیل باشند عقیده و ایمان را ایجاب میکند اما باید ادعای خود را با دلیل و برهان تأکید کنند میگویند اینها نتیجه خلاصه تجربیات طولانی و منطقی هستند و راه را بکسی که نمیخواهد چیزی را برایگان بپذیرد



نشان میدهند اگر این اصل مانند تأکیدات جغرافیائی صحیح و محقق نباشد از منبع معلومات ذکر می شود مثلاً برای اثبات کروی بودن زمین تجربه پاندول فوکولت، دایره ای بودن افق و حرکت کشتی را ذکر میکنند چون منطقاً غیر ممکن است که همه شاگردان مدرسه را دور کره زمین بگردانند بهمین فناءت میشود که تعلیمات درسی متکی بایمان باشد اما راه برای تحقیق شخصی باز است .

اما اگر بخواهیم همین کار را برای اصول مذهبی بکنیم قضیه صورت دیگری بخود میگیرد. اگر سؤال شود که چه دلائلی برای اثبات این معتقدات کهن وجود دارد سه جواب خواهیم شنید که با یکدیگر متناقض هستند اولاً نخستین اجداد ما با آنها عقیده داشته اند پس معتبر و صحیح هستند، در ثانی ما دلائلی در دست داریم که این معتقدات از دورانهای بدوی وجود داشته و نسلاً بعد نسل بما منتقل شده اند ثالثاً شك کردن در حقایق آنها اکیداً ممنوع است. این عمل جسورانه بیش از این بشدیدترین وجهی مجازات میشد و امروز هم اجتماع بکسی که بخود اجازه و تجدید آنرا بدهد با نظر خوبی نمینگرد.

مثل اینکه این قسمت سوم فقط برای این است که حد اعلاى شك و تردید را در ما بیدار سازد . يك چنین قدغن اکیدی تنها يك علت میتواند داشته باشد . اجتماع میداند که این اصول مذهبی بر روی چه دریاچه لرزانی استوار است. اگر چنین فرد محققاً هر کسی می خواست شخصاً در این باره یقین حاصل کند راهنمائیش میکردند و مصالح لازمه را در اختیارش میگذاشتند . بهمین دلیل در باره دو دلیل دیگر شك و تردید بکه با سانی رفع شدنی نیست در ما ایجاد میشود. ما باید عقیده داشته باشیم چون پدران ما معتقد بوده اند . اما نیاکان ما بمراتب جاهل تر از ما بوده و بچیزهائی عقیده داشته اند نرفتن آنها برای ما امکان پذیر نیست پس بعید نیست که بعضی از نظریات مذهبی نیز ردیف همان معتقدات باشند.



و برخی از دلائلی که در نوشته‌های دینی ذکر میشوند باند ازهای سست هستند که نمی‌توانند ایمان ما را بخود جلب کنند. این نوشته‌های پر از تضادها، مراجعات، روایات، و نقل قولهاست و حتی در مواردی هم که با استدلال میپردازند نمیتوانند در ما یقین و اعتماد ایجاد کنند.

بنابراین نتیجه عجیب زیر برای ما حاصل میشود: در میان میراث تمدن، آنچه برای ما دارای اهمیت بیشتری است، آنچه مکلف است که اسرار جهان را برای ما توضیح داده و ما را با آلام و رنجهای زندگی سازگار نماید، آری همین میراث گرانبها خود بروی پایه‌های سست و بی‌اساس متکی است. ما در صورت نبودن دلیل حتی نمیتوانیم موضوع بی‌اهمیت زیر را قبول کنیم که نهنک تخم نمی‌کند بلکه میزاید.

این وضع به خودی خود يك مسأله بفرنج روانشناسی است نباید تصور کرد که عدم دلائل و براهین چیز تازه‌ایست که ما بآن پی برده‌ایم خیر. این عدم امکان راحتی اجداد دور ما که این میراث را برای ما گذاشته‌اند میدانستند بدون شك عده زیادی در بین آنان بوده‌اند که مانند مادر این باره تردید داشته‌اند ولی ترس از مجازات مانع بیان آزاد عقاید آنان نشده است و از همان قدیم چه بسا کسانی که این شك و تردیدها را در خود خاموش کرده چه بسا متفکرین زبردست که در برابر این کشمکش درونی مقهور شده‌اند و چه بسا مردمان با اراده‌ای که برای گریز از این سرگردانی سر تسلیم فرود آورده و همرنگ جماعت شده‌اند، اگر کلیه دلائلی که برای حقانیت اصول مذهبی اقامه میشوند از گذشته سرچشمه میگیرند، پس بد نیست که نظری هم بزمان حال بیفکنیم تا ببینیم که دلائل مشابهی بدست نخواهیم آورد زیرا فضاوت درباره حال بمراتب آسانتر خواهد بود. اگر واقعا بتوان در مورد جزء ناچیزی از دستگاه مذهبی یقین حاصل نمود اعتقاد ما درباره



کل نیز فوق‌العاده افزون خواهد گردید. اینجاست که فعالیت احضار کنندگان ارواح نقش مهمی ایفا میکند آنها بما اطمینان میدهند که روح فردی زوال ناپذیر و باقی است و بدین طریق می‌خواهند ما ثابت کنند که در صحت این قسمت از اصول هیچگونه جای شك و تردید باقی نمی‌ماند. بدبختانه آنها موفق نشده‌اند که این حقیقت را که تجلیات و تظاهرات ارواح نتیجه فعالیت روحی خود آنهاست رد کنند اینان ارواح بزرگترین مردان تاریخ و مبرزترین و برجسته‌ترین متفکرین را احضار میکنند متأسفانه تظاهرات و اطلاعاتی که از این ارواح دیده و شنیده می‌شود بقدری مبتذل، ابلهانه و پیش افتاده هستند که تنها يك اعتقاد را در ما تقویت میتواند بکنند و آنهم اینست که ارواح این خاصیت را دارا میباشد که خود را با کسانی که احضارشان کرده‌اند هم سطح سازند.

اکنون باید بدکر دو جریان که کوشش دیوانه‌واری برای جلوگیری از روش شدن افکار مردم میکنند پرداخت یکی از آنها که متکی به اعمال زور و تشدد است کهنه و قدیمی است ولی آند دیگری ماهرانه و موافق با مقتضیات زمان حاضر است اولی که آئین کشیشان است ادعا می‌کند که اصول مذهبی مقامی بس رفیع و عالی دارند که عقل و منطق را بدان دسترسی نیست. باید حقایق آنها را در درون خویش احساس نمود و هیچ نیازی بدرك و فهم آن نیست. منتها این آئین فقط از نظر ابراز عقیده فردی جالب است ولی اگر بصورت حکم و فرمان باشد هیچکس را پابند نخواهد کرد، آیا میتوان مرا مجبور ساخت که بهر چیز مبتذل و احمقانه عقیده پیدا کنم؟ و اگر چنین نیست چرا باید چیزی را که عقل من بدان گواهی نمی‌دهد بپذیرم. در دنیا چیزی که فوق منطق و عقل باشد وجود ندارد. اگر حقیقت اصول مذهبی وابسته بیک حادثه درونی است که باید گواه این حقایق باشد پس تکلیف میلیونها مردمی که این حادثه نادر درونی را احساس نمیکنند چه خواهد شد



میتوان از کلیه مردم خواست که از موهبتی که در نهاد بشر بودیعه نهاده یعنی از عقل و منطق خود استفاده کنند اما نمی توان آنها را مجبور ساخت که عاملی را که فقط در نزد عده معدودی وجود دارد بکار برند اگر شما در يك حالت جذبۀ و شیفتگی اعتقاد و ایمان تزلزل ناپذیری بحقیقت واقعی اصول مذهبی پیدا کرد باید چه دخلی بکار دیگران دارد؟

جریان دومی عبارتست از فلسفه «مثل اینکه» که میگوید مادر دستگاه خود بهر نوع فرضی هم که بی پایگی و حتی احمقانه بودنش بر ما مسلم است اجازه ورود میدهیم. اینها موهومات و خرافات هستند اما بهزاران دلیل عملی ما باید طوری رفتار کنیم «مثل اینکه» باین موهومات عقیده داریم و این مسأله در اصول مذهبی که وجود آنها برای جامعه بشر ضروری است صدق میکند. این نوع استدلال تفاوت زیادی با «این است و جز این نیست» کشیشان ندارد. این نوع وجود «مثل اینکه» را لازم شمارد. کسیکه فکرش تحت تأثیر حقه بازیهای فلسفه با فان قرار نگرفته باشد نمیتواند هرگز چنین چیزی را بپذیرد. برای چنین کسی وقتی گفته شود چیزی موهوم و برخلاف عقل و منطق است. دیگر کار تمام است و نباید انتظار داشت که در این مورد حیاتی از خواستن تضمین چشم پبوشد، یاد یکی از فرزندانم اقدام که حس حقیقت جوئی و واقع بینی او از همان اوان کودکی ضرب المثل بود. هنگامیکه افسانه های دیو و پری را برای کودکان من نقل میکردند و آنها با دقت و توجه بآنها گوش میدادند او پیش میرفت و می پرسید: «آیا این داستان حقیقی است؟» پس از اینکه جواب نفی می شنید با يك حالت تحقیر آمیز دور میشد.

اما همین امروز نیز مردم هنوز فریب میخورند و پیش از این عقاید مذهبی علی رغم مخالفت و تضاد خود با عقل و منطق قویترین تأثیر را در روی بشر بخشیده اند



این خود يك بحث تازه روانشناسی است، باید از خود پیرسیم که نیروی باطنی این اصول از کجا سرچشمه میگیرد و این تأثیر غیر منطقی و خلاف عقل زاده چه علل و عواملی است.^۱

بشر برای رفع نیازمندیهای خود نمیتواند بدستهای خویش اکتفا نماید و در دورانیهای ماقبل تاریخ در بین انسانهاییکه آنها را «مخترعین دست افزار» مینامیم فعالیتی شروع شده که بجای استفاده از دست برای کشتن شکار از يك قطعه سنگ یا چوب استفاده می کند و از آن پس بشر با طبیعت تکامل پذیر خود با استفاده از افزارهای خارجی ادامه داده و دائماً آن را تکمیل کرده است و در اثر تجربیات و معلومات تازه توانسته است روز بروز از این وسایل بیشتر بهره مند گردد این وسایل را با اصطلاح وسائل تولید مینامند زیرا بشر بوسیله آنها ضروریات زندگی خود را ایجاد مینماید هر چه بشر بهتر و بیشتر با سرار طبیعت واقف میگردد بهمان نسبت استحصال و شرایط اقتصادی پیش می رود و این شرایط جدید اقتصادی بنوبه خود روابط تولیدی معین سازمان اجتماعی خاص و افکار و عقاید ویژه ای را در افراد بشر ایجاد مینمایند بهمین دلیل اگر ما بخواهیم بدرجه تکامل و تمدن قومی پی ببریم کفایت که بینیم این قوم با چه وسایلی مایحتاج زندگی خود را فراهم میسازد همانطور که از روی فسیل میتوان دانست که این زمینی که آن فسیل در آن پیدا شده متعلق بکدام يك از ادوار معرفت الارضی است همانگونه هم از روی ابزار کار میتوان حدس زد که فلان جامعه در کداميك از مراحل تمدن است شکی نیست که غریزه بقاء فرد با غریزه من بیشتر فرمان می دهد که روز بروز بنحو شایسته تری وسائل رفاه مادی و فکری خویش را مهیا سازد و هر چه انسان در این راه بیشتر پیش رود و تکنیک عالیتری در اختیار داشته باشد بهمان نسبت متمدن تر است .

۱- آینده يك توهم: اثر زیگموند فروید ، ترجمه محمود نوائی بخش ۵.



علاوه بر این بشر آفریننده است افزار میکوشد وحدت اجتماعی خود را که در آن روز بصورت قبیله بوده است حفظ نماید این تلاش و مبارزه از این جا ناشی میشود که بشر این دوره در اثر تجربه باین حقیقت پی برده است که بطور مجزا نمیتواند بحیات خود ادامه دهد و بالتیجه هر آسیبی که متوجه قبیله گردد برای فرد فرد اعضا زیان بخش و خطرناک است و مرگ و نیستی هر عضو موجب تضعیف قبیله میگردد بهمین علت مشاهده می کنیم که انسانهای این زمان میکوشند که تمام نیروهای جسمی و روانی اعضا را حتی پس از مرگ انفرادی حس نموده و کلیه نیروهای حیاتی زندگان را با نیروی حیاتی مردگان بصورت ذخیره عظیم نیروی حیاتی محفوظ نگاه دارند نیروی حیاتی تمام افراد ملك طاق قبیله است و هیچکس حق تجاوز بآن را ندارد و مسائلی که برای این منظور بکار میبرند تا مالکیت قبیله را بر نیروهای حیاتی اعضا مسلم سازند سرچشمه ایمان را بوجود میآورند در واقع مسائل ماورائی چیزی جز يك سلسله تشریفات که برای استفاده از قوای اسرارآمیز عالم بعنوان کمک و یاری انجام میشود چیز دیگری نیست اما چون بشر روز بروز با تجربه و داناتر میشود تجسم او نسبت به طبیعت تغییر مینماید و بهمان نسبت عقاید مذهبی نیز تکامل پیدا میکنند بشر ساده اولیه دنیا و نیروهای عظیم آنرا بدو قسمت تقسیم میکند اول آن قسمتی که از عهد شناسائی آن برآمده است و نام آنرا «قلمرو بشر» میگذارد و قسمت دیگر که هنوز برای او اسرارآمیز و مجهول است و آنرا «قلمرو خدا» نامیده است. بشر میخواهد این قسمت مجهول را نیز بسود خود مورد استفاده قرار دهد بدین طریق عقیده مذهبی عبارت از استفاده از این نیروهای مرموز عالم برای ترضیه امیال بشری است بشر آفریننده افزار برای جلوگیری از تلاش قبیله دست بدامن این عقاید زده است.

بشر اولیه زندگی را بصورت حرکت و مرگ را بصورت سکون قطعی مجسم



کرده است او مشاهده میکرد که مرگ برابر است با فقدان فعالیت و جنبش . مردگان مثل سابق دارای چشم، گوش، بینی، دست و پا هستند اما دیگر نمی بینند نمیشنوند، استشمام نمیکنند، احساس نمی نمایند، لمس نمیکنند، راه نمیروند و چون بحسب ظاهر هیچگونه تغییر اساسی در این موجودات مشاهده نمیکرد پس برای بشر اولیه این فکر پیش میآید که قطعاً باید مردگان بطور اسرار آمیزی نیروی جنبش را از دست داده باشند منطقاً بشر باینجا میرسد که خود را مرکب از دو عنصر جداگانه بداند یکی جسم بیحرکت و یکی نیروی محرک جسم .

اما این نیروهای محرک بهمان دلیل که در درون جسم جای میگیرد باید از آن کوچکتر باشد و چون تنها حیوانات و بشر از آن برخوردارند پس باید دارای شکل انسانی یا حیوانی باشد بنابراین بشر اولیه اینطور استنباط میکند که وجود آدمک کوچکی در جسم انسان باعث حرکت او میشود این آدمک که ما امروز نامش را روح میگذاریم مطابق عقیده بشر اولیه عامل زندگی یا مرگ بوده است اگر میلتش میکشید که برای همیشه جسم را ترک گوید مرگ جسم فرا میرسد و چنانچه پس از ساعتی « باز میگشت » انسان دچار یک مرگ موقتی یعنی خواب شده است .

اما درخصوص شکل این آدمک کوچولو چنانکه در ضمن خواب در اثر بر خورد آدمک با سایر دوستان و آشنایان مسلم میگردد باید نتیجه گرفت که عیناً شبیه بجسم میباشد در ضمن بشر کسانی را که سالها از مرگ آنان میگذرد در خواب می بیند و تصور میکند که با ارواح آنان ملاقات بعمل میآورد پس نتیجه میگیرد که نیروی حیاتی یا روح فناپذیر نیست بلکه جاویدان و ابدی است و چون با وجود دقت و مواظبت هرگز موفق نشدند که آدمک را موقتی که جسم را ترک می گوید عافلگیر کنند پس می باید دارای این قدرت باشد که بتواند خود را « نامرئی » سازد .



آفریننده دست افزار در ضمن کاوشهای خود باین نکته برمیخورد که «آدمک» با نیروی حیاتی بشر از خون بعنوان مرکب خود برای اعمال فعالیت خویش در بدن استفاده میکند زیرا پس از مرگ خون منعقد شده و لخته لخته میگردد لذا همینکه روح مرکب خود را ترك میگوید خون از جریان می افتد و منعقد میشود آیا این عقیده در معتقدات امروزه هم دیده میشود.

بشر آفریننده دست افزاری از مرگ و فقدان نیروی حیاتی خود بینهایت وحشت داشته است ما برای اینکه بفهمیم و بارزش وسائلی که بشر اولیه برای حفظ بقاء فرد و وحدت اجتماعی خود ویا برای عقب انداختن مرگ بکار می برده است بی بیریم نباید ترس او را از مرگ نابهنگام و غیر مترقب از نظر دور سازیم.

حالا که میتوان از نیروی حیاتی دیگران استفاده کرد بشر باین فکر میافتد که خود را با آدمخواری در برابر مرگ بیمه کند باید متذکر بود که در این هنگام بشر هنوز با اصول کشاورزی و پرورش حیوانات اهلی آشنا نبوده است و فقط با شکار و صید ماهی تغذیه میکرد است و نیز از پوست و ریشه میوه درختان و بعضی حیوانات کوچک برای این منظور استفاده میشده است و چون تهیه ذخیره کافی غذا در این مرحله تکامل بشری امکان ناپذیر بوده است بنابراین در فصل زمستان زندگی فوق العاده دشوار میشده است و بشر جبراً برای حفظ قبیله چند نفری از اعضا را قربانی میکرد است منتها پس از کشف این موضوع که نیروی زنده مردگان در اثر خوردن گوشت بیدن زندگان وارد شده و بزندگی ادامه خواهد داد آدمخواری صورت رسمی بخود گرفت و البته بیشتر در این مورد پیران ، افراد غیر سودمند و افراد منحط را قربانی میکردند .

در قبائل اولیه مردی که از همه زورمندتر بود میتواند هر يك از مردان دیگر را در يك نبرد از یای در آورد بنابراین مرد منحصر بفرد قبیله بشمار میرفت



و کلیه زنان در اختیار او بودند اما همینکه بشر توانست از ابزارهای خارجی استفاده کند ضعیف‌ترین افراد میتواند با پرتاب کردن يك تکه سنگ و یا به وسیله يك چوب نیرومندترین افراد را از پای در آورد در این موقع آنکه قوی تر بود دیگر جرأت نمی کرد ضعفا را نابود سازد و حیات خویش را بخطر اندازد. بنابراین خواه و ناخواه مجبور بود که برای کلیه افراد قبیله حقوق مساوی نسبت به غذا و زنها قائل شود.

از آنچه گذشت میتوان دریافت که اصولاً کینه رئیس قبیله که از هر کس بیشتر از نعم غذایی و جنسی بهره‌مند می‌شد در کلیه دلها جایگزین میشد و از طرف دیگر چون رهبر، پیشوا و رئیس قوم بود پس منطقاً باید قوه حیاتی او خیلی نیرومندتر از دیگران باشد پس رئیس قبیله در هنگام پیری هم‌مورد کینه قرار میگرفت پس او باید جزو بهترین قربانها محسوب گردد و نباید گذاشت نیروی حیاتی او بهدر برود زیرا او مکلف است همانطور جوانی و قوت قبیله را حفظ و حمایت می‌کند در زمان پیری و حتی پس از مرگ نیز این وظیفه را انجام دهد ولی البته بکنفر بنهایی حق نداشت که از نیروی حیاتی قربانها استفاده کند بلکه عمل قربانی کردن در يك جشن عمومی و رسمی انجام میگرفت و این نیرو و تمام افراد آزاد قبیله تعلق میگرفت و در خارج این جشن سالیانه نیروهای حیاتی اعضاء قبیله تابو Tabou (مقدس) اعلام می‌شد هر کس آنرا تصاحب کند محکوم بمرگ خواهد شد رفته رفته حتی اشیاء متعلق بمردگان را با خود آنها دفن می‌کردند تا کسی مالک آنها نگردد زیرا معتقد بودند که نیروی زنده فقید در آنها وجود دارد و اگر کسی صاحب آنها شود بیش از حد قوی خواهد شد و ضمناً چون این اشیاء مورد علاقه مردگان هستند بدین وسیله روح آنها را از قبیله دور می‌کنند بیشتر اشیاء عتیقه که امروز در موزه‌ها دیده می‌شوند در اثر وجود همین عادت در زیر زمین



مدفون شده‌اند کار بجائی رسید که اسم مردگان هم تابو شد و آنرا بزندگان نمیدادند و اگر زنده‌ای دارای این اسم بود باید نامش را تغییر دهد تاخشم مرده‌ها را بخود جلب نکند در زمان حاضر خیلی از این عادات کهن وجود دارد منتها قدما این کارها را از نرس نیروی حیاتی (باصطلاح امروزی ما «روح») میکردند و ما آنها را با احترام مرده انجام میدهم مثلاً آنها خود را در پارچه سیاه می‌پیچیدند تا روح مرده آنها را نشناسد و ما همین عمل را با احترام متوفی میکنیم

بعدها باین فکر افتادند که اشخاصی را که شایستگی بیشتری دارند بین خود و ارواح نیاکان واسطه قرار دهند تا از کمکها و اندرزهای رفتگان بهره‌مند شوند و بفکر آنها اشخاص مبتلا بحمله صرعی برای این منظور مناسب‌تر بودند زیرا حمله و تشنج اشخاص را معلول حلول روح اموات در بدن آنها میدانستند (البته عده‌ای شاید هم ازمقام این مریضها استفاده کرده خود را بناخوشی می‌زدند) روح اجداد به قالب آنها در می‌آمد و از زبان آنان سخن می‌گفت و در تمام مدت حمله این اشخاص تابو بودند بعدها روحانیون و سلاطین این مقام را پیدا کردند و تابو شدند امپراطور ژاپن تا چند سال پیش تابو بود و کسی حق تعرض و دست‌زدن به او را نداشت منتها در زمانهای بعد میگفتند روح خداوند در قالب مرد روحانی پادشاه حلول کرده و حال آنکه ریشه اصلی این اعتقاد از همان دوره بشر آفریننده دست‌افزار است این نیروی حیاتی اجداد در هر شیئی تابو وجود داشته و هر کس متعرض این اشیا گردد مانند صاعقه بر او نازل شده.

موضوع رقابت جنسی در میان قبائل اولیه باعث جنگهای خونین و برادر کشیهای زیاد می‌شد که منجر به تحلیل رفتن و حتی گاهی معدوم شدن قبیله میگردد بطوری که تقسیم قبیله بسه درجه نتوانست از این قتل و کشتارها جلوگیری کند. خیلی کوشش بعمل آمد تا مانع این شوند که جوانها بجای دختران متوجه زنده‌های مسن‌تر از خود گردیده و



با پدران و بزرگترها هم چشمی نمایند اما این کوششها بجائی نرسید باز سعی شد که از جمع شدن مردان مسن با دوشیزگان ممانعت گردد ولی این کار هم منتج به نتیجه مثبت نگردید.

حس خود پرستی و غریزه حیوانی در این اجتماعات بمراتب قویتر از میل اجتماعی بود و با آنکه جنگهای برادر کشی از نیروی حیاتی قبیله می کاست غریزه جنسی و رقابت در مورد دلبران مهر و مانع ایجاد صلح و آرامش در درون قبیله می گردید .

ولی زن از نظر دیگر نیز طبیعتاً گناهکار و مقصر بود زیرا هنگام قاعدگی موقع ازاله بکارت و همچنین وقت زائیدن مقداری خون یعنی نیروی حیاتی قبیله را تلف می کرد در این موقع زن «تابو» اعلام می شد تا مرد با نزدیک شدن باو شریک گناه او نگردد ولی موقع ازاله بکارت جبراً مرد شریک جرم محسوب می شد. حیض ماهیاندهن او را کثیف و نجس جلوه میداد و همین موضوع موجبات تحقیر و پستی زن در طی تکامل تاریخی گردیده است.

چاره نبود بایستی راهی میاندیشیدند که از نقصان نیروی حیاتی قبیله که به وسیله خون روی از زنها انجام می گرفت جلوگیری کنند و چون باصطلاح خون خود را فقط باخون می توان خرید تنها يك راه منطقی باقی می ماند آنهم خون حیوانات بود.

قربانی کردن و خوردن رؤسای پیر و ازکار افتاده باعث اشتراك مساعی مردگان و زندگان می گردید و نیز ریختن خون مشترك با قبائل دیگر موجبات همکاری و تعاون و دوستی قبائل مختلف را فراهم می ساخت حتی مخارجی برای جمع آوری خون فراهم شده بود تا در مورد احتیاج بتوان از یاری و کمک مردگان بهره مند شد پس خیلی طبیعه سی بنظر می رسيد که وسائلی هم برای ارتباط با يك حیوان



نیرومند و قوی بکار برده شدند برای این منظور همان محل مقدسی که برای کشتن و خوردن افراد پیر قبیله بکار میرفت و در همان موقع برای قربانی حیوان «توتم Totem» نیز اقدام میشد ار این پس حیوان توتم و آن قبیله باهم خونهای که در جنگهای برادر کشی ریخته میشد و هم خونهای که از سه مورد پیش گفته تلف می گردید کاملاً جبران میشد ولی بازم اتلاف خون از این دوراه ادامه داشت چون وسیله ای نبود تا بتوان طبیعت زن را تغییر داد لازم بود که بین خون مرد و زن اختلاف قائل میشد یعنی می بایستی برای زن خون دیگر و نیروی حیاتی دیگر غیر از مردان قائل شد دخالت حیوان توتم نه تنها قبیله را وسعت میداد بلکه اساساً تشکیلات آنرا بصورت دیگر در می آورد برای اینکه زن از مرد جدا گردد باید قبیله را بچند دسته مختلف تقسیم کرد و هر دسته حیوان دیگری را بعنوان توتم انتخاب می کرد هر دسته نظر به دارا بودن توتم ویژه دارای ترکیب خونی مخصوص بخود بود و مناسبات جنسی بین مردان و زنانی از یک خون و از یک توتم ممنوع شده بود هر مردی عده کافی از زنانی را که متعلق بدستجات دیگری بود در اختیار داشت تا بتواند در بین آنها انتخاب بعمل آورد پر واضح است که این وضعیت رقابت جنسی را نه تنها از میان نمیبرد بلکه آنرا بمراتب تشدید هم می کرد زیرا در این مورد یک مرد نه تنها با رقیبان همخون خود مواجه بود بلکه خیلی احتمال می رفت که دشمنی و عداوت کلیه مردان دسته زن را نیز بسوی خود جلب کند چنین مردی باهم چشمی مردان کلیه دستجات و با رقابت زنان همان دستجات روبرو میشد.

چون زنان متعلق بدستجات دیگری بودند پس مردی که از آنها ازاله بکارت می کرد نسبت بدسته خود مرتکب گناه نمی شد بعدها در اثر تکامل راه حلی پیدا کردند که مرد حتی نسبت به طائفه زن هم مرتکب گناه نشود باین معنی که



کشیش بكمك يك آلت مقدس پرده بكارت دختر بالغ را میدرید هنگام جشن فقط حیوانات نر و یا مردان را قربانی می کردند از همین جاست که از همان آغاز کار خدایان یا مرد بودند و یا آثاری از قبیل شاخ و غیره داشتند که باز نشانه مردی بود چنانکه ملاحظه می شود کشف خون بعنوان مرگب زندگی نتایج شومی برای زن بیار آورد و هزاران سالی زن را در اجتماع پست و خوار و ذلیل نمود.

انسان اولیه رابطه بین عمل جنسی و تولید مثل را درک نمی کرد و تولد طفل را حلول روح نیاکان در بدن زن و تبدیل شکل آن به نوزاد می دانست قرابت و خویشی بمعنای امروزی وجود نداشته است وحدت قبیله بعات قرابت نیست بلکه بعث خوردن غذای مشترك است حتی امروز هم در میان اعراب متمدن باز این رسم چندین هزار ساله مرسوم است که ۲۴ ساعت با کسی که با آنها نان و نمک خودده باشد عمل مخالفت آمیز نمی کنند از این روشکی نیست که کودک نوزاد متعلق بدسته زن می شود حتی قرابت مادر و فرزند هم بعثت مادر و فرزندی نیست بلکه بیشتر بعثت شیر دادن و سپس شرفی غذای مشترك و تعلق بیک حیوان توتم می باشد اگر روابط جنسی بین نسلهای مختلف ممنوع نمی شد پدر بخوبی میتواند با دختر خود رابطه داشته باشد زیرا از يك دسته نبودند و خون آنها با هم اختلاف داشت بالعکس همبستری مادر با پسران گناه کبیره محسوب میشد معذلك يكبار درسال بمناسبت عيد قربان این محدودیت ها از بین می رفت و هر زن و مردی که اتفاق آنها را با یکدیگر مواجه می ساخت با یکدیگر نزدیک میشدند.

بزرگترین علت اجتماعی قوانین توتمیک جلوگیری از ایجاد دشمنی و نزاع بین مردان و بالنتیجه حفظ افراد قبیله است بهترین دلیل این مدعا اینست پسرهای بالغ را که تازه غریزه آنها بیدار شده و آنها را بسوی زنان می کشانید و ممکن بود که این مسئله باعث جرح و کشتار آنها گردد مطابق قوانین توتمیک از



دسته اول جدا کرده و برای آنها دسته جداگانه تشکیل میدادند و بآنان فنون جنگی، شکار، ورزشهای گوناگون و محرومیت‌های متنوع را میآموختند و بعدها در آخر زمستان در پایان پرورش آنها را بدسته اولی بازمیگرداندند عید پاک مسیحیان اثری از همین سنت دیرینه است اما رفته رفته وسائل تکنیک تکامل یافت و در نتیجه وجود تجربیات پیرمردان جای خود را بحیوان توتم داد و عید قربان امروز ما نشانه‌ای از همان آداب و رسوم توتمیک است.

فریود در کتاب «آزمایشهای پیک آنالیز» دراین باره اینطور می‌نویسد: «یک نظر اجمالی بافسانه علمی مربوط بپدر قبیله اولیه بیفکنیم این پدر برای کلیه فرزندان خود پدر ایده‌آلی بشمار می‌رفت که در عین حال هم محبوب و منفور بود تعریف بعدی تابو از همین جا سرچشمه گرفت این اکثریت یک روز بدور هم گردآمد پدر بقتل رسانید او را تکه‌تکه کردولی هیچیک از اعضاءجمعیت نتوانست جای او را بگیرد و اگر کسی جانشین او می‌گردید همین کینه و عداوت را نسبت بخود احساس مینمود که سرانجام به جنگ و نزاع و قتل و کشتار منتهی می‌شد بالاخره همه باین نکته پی بردند که باید از میراث پدر چشم پبوشند بدین طریق جامعه برادرانه توتمیک به وجود آمد که کلیه اعضای آن دارای حقوق متساوی بودند، با قوانین توتمیک رهبری میشدند و خاطره جنایات خود را حفظ می‌نمودند.»

مطابق نظریه فریود ایمان مذهبی از تشویش و نگرانی بشر در برابر غرائز نفسانی خود و عوامل نیرومند و مخالف طبیعت سرچشمه میگیرد خلاصه زندگی تأثری و عاشقانه انسانها یا بعبارت دیگر کمپلکس ادیب از بکطرف و ناتوانی و عجز آنها از طرف دیگر این عقاید و افکار را در آنها بوجود می‌آورند.

۱- رجوع شود به ارزش علمی و عملی نظریات فریود (مبحث فلسفه).



فریود بدلائل منطقی و بخصوص اقتصادی توجهی نداشته و فقط عواطف و غرائز را منشاء پیدایش اندیشه‌های مذهبی میدانند در کتاب «آینده يك توهم» این طور می‌نویسد :

«حتی در نزد بشر متمدن کنونی علل محرک که صد در صد منطقی باشند در برابر تحریکات شهوانی بسیار ضعیف و ناچیزند تا چه رسد به انسان اولیه؟ شاید اگر خاطره قتل پدر اولیه که يك واکنش تأثیری استادگی ناپذیر و خیمی از خود بجای نهاده نبود بازهم اخلاف انسان‌های وحشی بدون هیچ مانعی بجان هم می‌افتادند و یکدیگر را قتل عام می‌کردند این عکس‌العمل بالاخره منجر بشعار آمرانه «دیگر نباید کسی را بکشی» گردید و این ممانعت که ابتدا در نوتمیسم به حیوان توئم که جانشین پدر بود محدود می‌گردید بعدها عمومیت پیدا کرد و شامل همه افراد گردید.»

بطور خلاصه فریود عقیده دارد که چون در این قبایل اولیه افراد مذکور نمی‌توانستند غرائز جنسی خود را سیراب کنند این تمایلات در اثر واپس زدگی و بالاخره تصمید منجر به ایجاد عواطف پدر و فرزندی و برادری شدند کم کم همین عواطف باعث شد که از زنان و دختران قبیله چشم پوشیده و متوجه قبایل دیگر شوند و همین موضوع باعث منع روابط جنسی بین نزدیکان گردید.

در شیوة نوتمیسم همان سان که گذشت مشاهده نمودیم که اساس مذهب بر اثر ترس و احتیاج بنا یافته است. بشر اولیه در اثر ضعف و ناتوانی در مقابل نیروهای ناشناخت و سرکش طبیعت، همچنان که کودک بد پدر متوسل به نیروی والاتری که همان الگوی تعالی یافته پدر است متشبث میگردد.

فرضیه فریود هم مبتنی بر همین ترس و هراس است که بر پایه عقده اودیپ استوار شده به عقیده او هراس و وحشت انسان ابتدائی مقابل نیروهای طبیعت و



نگرانیها و پشیمانیهای او از قتل پدر، دو عامل قوی تشکیل اعتقادات ماورائی بوده است.

فریود وجود يك احساس مذهبی را که عوامل ترس و عقیده اودیپ در آن دخالت نداشته باشند نمی تواند به پذیرد، لیکن این ناپذیری دلیل انکار چنین حسی در نظر او نمی تواند بود: با آزمایش و تحلیلهائی بر پایه روانکاویتوانسته ام نشانی از احساس مذهبی بیایم، اما این امر دلیل آن نیست که يك سره وجود چنین حسی را در دیگران منتفی بدانم.

برای پژوهش و ژرف کاری افزون تری لازم می آید تا وحدت شخصیت را مطمح نظر قرار داده و بینیم این وحدت ذاتی همیشه به يك نحو مستمر نیست بلکه در موارد خاصی فرد وحدت و بینش شخصی خود را از دست داده و دچار حالات مخصوصی چون بیماریهای روانی میگردد.

حال بایستی در جستجوی اساسی پیدایش چنین حالتی بر آییم. اکثر افراد هنگام تفکر، مقابل این پرسش قرار میگیرند که برآستی چگونه وحدت شخصی مضمحل گشته و فرد رابطه مستقیم خود را با دنیای خارجی از دست می نهد.

اینگونه حالات را عموماً معلول عشق میدانند و معمولاً هنگامی که خواست و میل به نهایت درجه شدت خود برسد و بصورت ظاهری جنسی را از دست بدهد فرد تحت تأثیر شدت آن میل روابط خود را از دنیای خارجی از دست داده و چون بیماران روانی جلوه می نماید. پس بدینگونه در می یابیم که «عشق» صورت والا و برتر تمایلات جنسی است که در اثر شدت، موجب انحراف از پدیدههای خارجی گشته ولی بیدو یکسره متوجه معشوق می شود.

اما با تمام این استنتاجات و عدم مخالفت، فریود احساس مذهبی را که خارج از قلمرو قتل پدر ابتدائی و هراس و ترس مقابل نیروهای طبیعت مطالعه شود و بعید



میداند و میگوید:

دریوند و پیدایش وهم بستگیهایی مابین نیازمندیهای مذهبی با قتل پدر اولیه و حالت کودکی نمیتوان تردیدی پنداشت. لیکن احساس مذهبی را هم به تنهایی نتیجه قتل پدر و حالت کودکی نمی توان انگاشت، بلکه بایستی دلهره ها و ترس و هراسهای بشر را هم در برابر قوای عظیم و ناشناخت طبیعت به دو عامل فوق الذکر اضافه نمود جز از سه عامل ذکر شده من نمیتوانم پدیده با نیازمندی دیگر برای احساس مذهبی جستجو کنم.

فروید برای نشان دادن نقش آینده توهم به قیاس مثبت میشود، قیاسی مابین دوران ادراک و تعقل فرد از آغاز تا دوران بلوغ و کمال - و ادوار مختلف زندگی بشری از ابتدای توحش تا مرحله بلوغ اجتماعی.

کودک از بدو تولد تا مرحله کمال در هر دورانی به نسبت کم و بیش اجباراً بعضی تمایلات و غرایز خود را واپس میزند حال می پرسیم دلیل این واپس زدن با وجود ناتوانیهای شخصی چیست؟ فروید میگوید: ترس.

«اجتماعات اولیه، بطور کلی بشریت، در اولین ادوار حیاتی بوسیله نیروی تخیل و غیر مستدل موجب فراهم آوردن اصولی گشت تا بموجب آن افراد از ارضای مستقیم تمایلات و تحریکهای غریزی خود انحراف حاصل کنند و بر پایه همین انحرافها و جاوگیریها از ابراز آزادانه تمایلات؟ زندگی اجتماعی سامان یافت. فروید برای ساختن طرحی اساسی و زدودن تعصبات یهودیه میگوید بایستی شاهراههای مهم فکری یعنی هنر، فلسفه و مذهب را با هم همپایه نموده تا انسان با دل بستگی به هر کدام از آنها در ژرفنای عقاید سخیف و سنن دیرین فرو نرود.. از این رهگذر با مطالعه در وضع هنر، فلسفه میتوان به این پدیده آگاهی یافت که علت اتقاد شدید فروید از مذهب باطله بر چه پایه ایست.



هنگامیکه «هنر» را مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده مینمائیم که هیچ وجه جنبه تعارضی نسبت به اصل علم و پیشرفتهای آن ندارد، وانگهی هنرمند درصدد انکار واقعیت یا مبارزه با آن بر نمی آید تا وقفه‌ای بر جهشهای علمی ایجاد شود. اما فلسفه از دو سو می‌آمیزد و از آن جدائی میگیرد. بعضی اوقات اصول علمی را از علم اخذ کرده و در خود تحلیل می‌برد لیکن این امر برابر جنبه‌های خیالی و دور از حقیقت آن ناچیز است. فلسفه از برون و درون خود را از توده مردم جدا نموده و موجب عدم اعتماد آنان می‌گردد. گاهی فلسفه سعی مینماید جهانی مبرا از هر گونه عیب و نقص بیافریند و با اصطلاح «مدینه فاضله» ای «راسا» توهم بنا سازد، یا با گرایش بسوی مسائلی چون اثبات «خدا» و مسأله «وحی و الهام» از حقایق به دور رفته و بیشتر به افسانه شبیه می‌گردد. پس بر این قیاس هنر و فلسفه بر توده مردم اثری نداشته و سدی مقابل علم نمی‌باشند. لیکن مذهب بر خلاف هنر و فلسفه سدی عظیم مقابل جهشهای علمی میباشد. چون مذهب نیروئی است که توده مردم بدان می‌گردند و نقش اساسی بر احساسات و پندارهای آنان دارد. بنابراین متوجه می‌گردیم که علت انتقاد کوشهای پسی‌گیرانه فروید از مذهب بر چه اصلی است.

«Jung یونگ» بر خلاف فروید بر اثر گرایشی که به عرفان و گذشته‌گرایی می‌ورزد معتقد است که سنن و رسوم مذهبی برای افراد اجتماع لازم بوده و بنیستی این سنن و عقاید را از توده مردم باز گرفت.

شو پنهور در مورد دین و مذهب دارای دو نحوه رأی و عقیده می‌باشد. در اولین مرحله به مذهب چندان اعتماد ننموده و می‌گوید «مذهب فلسفه مردم عامی است» - شدت گریز و تنفر او از مذهب بدان درجه بود که می‌گفت: «پاداش علمای مذهبی میان گروههای بشری تنها اعدام بوسیله چوبه دار است.» اما طرز تفکر او



به همین شیوه باقی نماند - در سالهای بعد از مخالفت با مذهب متوجه وجوه سمبولیک و مفاهیم عمیق مذهب و دین گشته و معتقد میشود که موجب ناهماهنگی مابین ارباب مذاهب و طرفداران عقل ناشی از این است که به چگونگی سمبولیسم مذهبی معرفتی ندارند. مثلاً مسیحیت یک فلسفه وینش عمیق بدینی است که مبتنی بر اصل «اعتقاد به نخستین گناه (قبول میل وارده) و آشتی و مودت (نفی میل وارده) میباشد» اساس مسیحیت بر همین اصل استوار است. روز کفاره‌ای است برای تضعیف امیالی که هیچگاه موجب رستگاری و سعادت شخص نمیشوند. اصولاً سر فوق و پیروزی مسیحیت بر یهود و بت پرستی در روم و یونان بر همین جنبه بدینی آن متکی است»^۱

فریوید در ۱۹۱۳ اثر مهمی بنام توتم و تابو و سوتیتر تفسیر حیات اجتماعی ملل اولیه و سیلهٔ پسیکانالیز را بر این موضوع اختصاص داده است و در ۱۹۲۷ در دیگر آثار خود بنام آیندهٔ یک توهم و قسمت آخر کنفرانسهای جدید در خصوصی پسیکانالیز ۱۹۳۲ نیز بمسائل مذهبی اشاره کرده است.

بنا بعقیده فریوید، نفع کتبی از قبیل توتم و تابو «ایجاد رابطه بین نژادشناسان زبان شناسان و فولکلوریست‌ها و غیره از طرفی، و پسیکانالیز از طرف دیگر است». فریوید با بررسی گروههای اولیه بشری، تا آنجا که ممکن است ما بشناسیم، یعنی «مردم مشهور به وحشی و نیمه وحشی» که حیوة روانی آنها را اگر بتوانیم ثابت کنیم این حیوة روانی یک مرحلهٔ قبلی و پایدار توسعه و تحول خود است، دارای اهمیت خاصی است، سعی میکند اساس مذهبی و حیاة اخلاقی و تشکیلات اجتماعی را روشن کند.

با اینوصف هرگز نباید فراموش کرد که «حتی بدوی‌ترین و محافظه‌کارترین مردم از بعضی لحاظ مردمی قدیمی بوده، در پس خود گذشته‌ای طویل دارند و در جریان آن، مسائل اولیه آنها توسعه و تغییر ممکن بسیاری بخود پذیرفته است.

موضوع: تاریخ، فلسفه، نوشته و بل دورانت



اضطراباً باید گفت آنچه که در زمان فعلی وجود دارد، در حقیقت شکل متغیر و درجه دومی از تصویر کاملاً شبیه يك گذشته بعید است.

بدوی ترین گروه های بشر که ما می شناسیم درمرکز استرالیا وجود دارد. فریید در این مورد معتقد است که ارزش واقعی «حیوة روانی و فرهنگ وحشیها تا کنون مورد توجه واقع نشده است» و با توجه باندیشه های يك فرد اولیه و نوزده مینویسد: «ما باید تحقیری را که جهان خشن و مملو از مادیات نسبت به ایده ها و امیال پاک روامیدارد، بدنیای تصورات يك فرد اولیه و نوزده که فقط مملو از وقایع داخلی است روانداریم.»

مذهبی که این افراد اولیه بکار می بندند توتمیسم است، فریید توضیح این امر را از بعضی نژاد شناسان مثل: هاک لنان، روبرستون اسمیت، سر. ج. ژ. فرایزر، سالومون ریناخ و غیره اقتباس میکند.

توتمیسم مذهبی است که گروهی از بشر موسوم به طایفه را به بعضی موجودات مقدس یا گاه به اشیاء مقدس بنام توتم علاقمند میسازد.

اصطلاح توتم نه ییک فرد بلکه به تمام راسته های مختلفه يك نوع اطلاق میشود و معمولاً مقصود آن عبارت از ییک نوع جانور گاه يك نوع نبات و بندرت اشیاء مختلف است. مثلاً تمام اعضای طایفه کانگورو کلیه نمونه های نوع کانگورو و تمام کانگوروها را مقدس میدانند.

توتم مانند پدر بزرگ یا سلف اعضای طایفه و محافظ و ولینعت آنهاست. در اغلب اجتماعات، مادر، در نتیجه حق زایش توتم طفل است بنابراین توتم يك نام و همچنین يك نشانه ای است. اعضای طایفه سعی دارند ظاهر خود را شبیه توتم درست کنند.

گاهگاه جشنهایی بر گزار میشود که در آنها اعضای طایفه حرکات خاص توتم خود را مجسم کرده، خصوصاً در ضمن رقص آنها را تقلید می کنند. در کنار ایده توتم، در توتمیسم، ایده قابو وجود دارد. این اصطلاح معرف



استثناست و بموجب آن بعض چیزها و بعض حرکات ممنوعند. این اصطلاح را بصورت صفت برای اشیاء عملیات ممنوعه بکار میزند. عمل تابو جدا کردن امر مقدس از يك مرقد است و همچنین مانند کلمه لاتینی *Sacrer* اصطلاح مزبور حاکی از پاکی و اختصاص و درعین حال بلیدی و ممنوعیت است.

دو تابو بیش از همه اهمیت دارند یکی از آنها کشتن یا خوردن و گاه دست زدن یا نگاه کردن حیوان توتیمیک یا کندن و خوردن نبات توتیمیک را ممنوع می سازد، با اینوصف، دربنض تشریفات پرشکوه، کلیه اعضای طایفه برای کشتن و صرف دسته جمعی حیوان مقدس اجتماع میکنند. این قربانی عمل مقدس و عالی است و همبستگی موجود مقدس و فادارانش را تحقق می بخشد و در حقیقت يك تقدیس واقعی است.

تابوی دیگر رابطه با زنان طایفه خودی را ممنوع میسازد مرد از لحاظ جنسی فقط باید بازنی از طایفه دیگر مربوط شود و این وظیفه *Exogamie* است در اینجا مقصود ممنوعیت رابطه جنسی با محارم و وسعت آن بیشتر از ممنوعیت رابطه جنسی با مادر و خواهر است زیرا کلیه موجوداتی را که دارای يك توتم باشند بصورت هم خون نگریسته شده، در نتیجه باید از روابط جنسی با یکدیگر اجتناب کنند. وحشها دارای «فوبی روابط جنسی با محارم» هستند. فروید يك سلسله عادات، عاداتی که نویسندگان انگلیسی *avoidances* (آنچه که باید از آن اجتناب کرد) مینامند و ناشی از این تمایل است از نظر میگذراند.

قبایلی وجود دارد که پسر با مادر، و دختر با پدرش نمیتوانند تنها باشند، و مرد جوان موقعیکه یکی از خواهرانش درخیمه وجود دارد نمیتواند داخل شود، و حتی در آن قبیله جماع حیوانات خانگی با همخونهای خود مجازات شدید دارد و غیره...

فروید اضافه میکند: «شایع ترین ممنوعیتها و قابل توجه ترین آنها که در بین ملل متمدن نیز دارای اهمیت است مربوط به روابط بین داماد و مادرزن است.»



بین بعض اقوام بدوی، هنگامیکه این دو در راه یکدیگر واقع شوند، مادرزن باید پشت خود را بسوی داماد کند تا وی از او رد شود، جای دیگر داماد باید با تمام سرعت ممکن خود را درجائی پنهان سازد.

فریوید که در موقع خود بذله گو هم هست، در اینجا يك مبحث وسیع مربوط به عادات محافل اجتماعی خود مادر خصوص فوق می کشاید:

همه می دانیم که حتی در ملل متمدن، روابط بین داماد و مادر زن یکی از جنبه های ناجور تشکیلات خانواده است. یقیناً بین ملل سفید پوست اروپا و امریکا هیچگونه ممنوعیتی در مورد این روابط موجود نیست، ولی اگر ممنوعیتهائی از این قبیل طبعاً وجود داشت بطوریکه هیچکس برای عادت شخصی خود محتاج بترتیب تصنی آن نمیشد محققاً اغلب مشجرات و در دسرهای امروزی وجود نداشت.

مطمئناً اغلب اروپائیها، عمل اقوام وحشی را، که با ممنوعیتهای خود، هرگونه امکان توافق بین این دو فرد خانواده را قبلاً از میان برده اند، کاری بسیار عاقلانه تلقی خواهند کرد. چون این تقریباً مسلم است که از نظر پسیکولوژیک وجود بعض عوامل موجب کشمکش داماد و مادر زن شده و زندگی مشترك را برای آنها غیر ممکن میسازد. استفاده ملل باختر از سوژه روابط داماد و مادر زن برای مسخرگی و تفریح، خود نشانه ایست که در روابط دوستی آنها عناصر مخالف بارزی وجود دارد. بعقیده من این نوعی رابطه آمبی والانس است، یعنی در عین حال از عناصر دوستانه و عناصر ستیزه جو و مخالف ترکیب شده است.

فریوید علت این احساسات را از طرف مادر زن، تأسف جدائی دختر و قادر نبودن به تحمل نفوذ خود از طرف داماد مخالف با این اراده بیگانه، حسادت نسبت باشخاصی که قبل از آوردن او محبوب زنتش بوده اند، میل به مختل نشدن توهومات خود که صفات اغراق آمیزی برای زن جوان او بوجود می آورد، می داند. اغلب اوقات مادر زن موجب اخلاص این توهومات می شود زیرا، در اثر شباهت بسیار، دخترش را یاد می آورد. در عین حال دایره آن زیبایی، جوانی، و طراوت روحی دختر خود نیست.



وسيله كاوشه‌های پسيكائالتيك می توان چند جنبه این تابلورا در نظر گرفت. مادر وسيله تشبيه خود بادخترش ويابك قسمت بزرگه از احساسات او سعی میکند دوباره جوان شود او ميخواهد در عشقی که دخترش نسبت بشوهر خود دارد سهم باشد و اغلب عاشق داماد خویش میشود. بنابراین کينه، گاه ساديك، که نسبت بداماد، نشان میدهد بمنظور دفع این تمايل مقصرا نه است. داماد نیز عشقی که در طفوليت نسبت بامادر يا خواهر خود احساس میکرد متوجه يك زن بيگانه میسازد. داماد رزن جای مادر خودش يا مادر خو-واهرش را اشغال میکند. او حس می-کند که تمايل دربارۀ غوطه ور شدن در ادوار اولين انتخابهای عاشقانه در او توليد و بزرگه میشود، ولی تمام نیروهای درونی او با این تمايل مخالفت میورزند. چون او اکنون «از زنا با محارم وحشت دارد.» این مقاومت و کشمکش موجب «بعضی غضبها و کينهها» میشود بنابراین ماد رزن که داماد قبل ازدوست داشتن دخترش، او را دوست دارد «واقعا در نظر داماد عامل يك و-وسه زنا با محارم» است.

بطور کلی نفوذ تو تمیسم در تاریخ بشر بسیار عظیم بوده است. از لحاظ نفوذ مذهبی باید گفت که بیشتر مذاهب به-د از آن دارای يك احساس تقصير در قبال پدرند، در اثر اطاعت نسبت بگذشته، قصد دارند عفو و محبت او را تحصیل کنند. از لحاظ نفوذ اجتماعی و اخلاقی، برادران سعی دارند با یکدیگر شبیه پدر خود رفتار نکنند و متقابلاً حیات یکدیگر را تضمین می کنند. «از این پس به ممنوعیت قتل تو تم آنها که دارای يك ماهیت مذهبی است يك ممنوعیت دیگر که دارای کارا کتر اجتماعی است، یعنی ممنوعیت قتل پدر اضافه می شود. سپس زمان بسیاری میگذرد تا این ممنوعیت از حیطه طایفه تجاوز کرده به اصل ساده و روش هرگز نباید قتل نفس کرد تبدیل شود. طایفه برادری که اساس آن بر روابط خونی است جای قوم پدری را اشغال می کند. و از این پس اجتماع بروی يك تقصير همگانی ويك جنایت مشترك، مذهبی بروی احساس تقصير و ندامت، اخلاق بروی مقتضیات از طرفی، و میل به استفادۀ آرزوش ناشی از احساس تقصير از طرف دیگر، استوار میگردد.



مسایل تربیتی^۱

فروید گوید روش درست و عمیقی که درباره مسایل آموزش و پرورش که در حیطه پسیک آنالیز مورد استفاده و عمل قرار گیرد ضروری بنظر میرسد . ضروری از آن جهت که اساس آینده اجتماعی را تشکیل میدهد و از نظر ما این مهمترین شعبه از قسمت‌های مورد کاوش « پسیک آنالیز » میباشد که هدفش تأمین هر چه نیکوتر تربیت و تهذیب نسل آینده است .

فروید انگیزه بیماری‌ها را بیشتر از دوران کودکی میدانند چنانکه گوید : ما در اثر کاوشها و آزمایشهای بسیاری که بطور اجبار هر بار بدوران کودکی منتهی میشد به شناسایی عمیق نسبت بخصوصیات زندگی کودکی دست یافتیم که این شناساییها جز از راه روانکاو بدست نمیآید .

۱ - ارزش قوای فکری و میزان استعداد و فعالیت یک مملکت از روی درجه تربیت و توانایی کودکان آن معلوم میشود زیرا کمتر دیده شده که یک طفل علیل ، بیصدا ، منزوی و ترسو مردی کار آزموده گردد .
دکتر فریدون کشاورز



در دوره‌های گوناگون زندگی همانگونه که بزرگها ناگزیر پیروی از من برتر هستند کودکان نیز از این قانون مستثنی نیستند و همانگونه که من برتر در وجود سالمندان « من » آنها را سرزنش میکند ، در کوچکترها نیز پدر و مادر نقش من برتر یا وجدان اخلاقی را دارا هستند و همواره میکوشند تا کار زشتی از بچه سر نزنند و بمحض دیدن کار خلاف او را سرزنش مینمایند گرچه کودک زیر فرمان هیچ قانونی نیست .

کسانیکه در بچگی زیاد مورد مؤاخذه واقع شده باشند یا باشکجه پرورده شده باشند در بزرگی دچار خود کم بینی و حقارت خواهند شد از اینرو کودک تا حدی باید آزاد باشد و بجای اینکه او را سرزنش کنند خوبست زشتیهای کار بد را باو گوشزد نمایند و برایش دلیل بیاورند تا هم توسری خوربار نیابد وهم احساس شخصیت کند ۱ . کسانیکه در کودکی باروش نادرست خو گرفته اند برای اینکه واخورد گیهای خود را جبران نمایند با زیر دستان خود همان رفتار را خواهند کرد .

برای آشنایی بروان کودک مریبان باید روش «پسیک آنالیز» را فرا گیرند و در موارد لزوم آنرا بکار بندند تا اندیشهها و احساسات کودکان را درک کنند و عقده‌های آنان را بگشایند و از بیماریهای روانی آنها پیشگیری نمایند.

پسیک آنالیز در حوزه آموزش و پرورش اثرشگرفی دارد فریید میگفت : برای جلو گیری از واپس زد گیها باید از جریحه دار شدن عواطف کودک جلو گیری کرد و اجازه داد او عواطف خویش بویژه عاطفه مهرورزی را نمودار سازد .

۱ - ارسطو گوید : فرزندان خود را باید بایک ژیمناستیک معتدل و تعلیماتی که بیشتر شامل زبان ، تقاشی و موزیک باشد پرورش دهید .



پسیک آنالیز تربیتی در زمان فروید رشته‌ی جداگانه‌ی شد که پدآنالیز (Pedanalyse نام گرفت علت جدا شدن این رشته از سایر رشته‌ها این بود که بیشتر آلام روحی (Neuroses) از دوران کودکی هستند و دوران کودکی اگر بر شالوده درستی بنا شود و از توقف و بازگشت لی‌بیدو پیشگیری شود آینده‌ی کودک تابناک خواهد بود.

[@caffeinebookly](https://twitter.com/caffeinebookly)[caffeinebookly](https://plus.google.com/caffeinebookly)[@caffeinebookly](https://www.instagram.com/caffeinebookly)[caffeinebookly](https://www.linkedin.com/company/caffeinebookly)t.me/caffeinebookly

فلسفه فروید

«فلسفه فروید بر روی روانکاوی فردی و روانکاوی اجتماعی استوار است و آن را فلسفه متاپسیکولوژی مینامند نظریه‌های فروید تنها بررسی روانی فرد نیست بلکه نموداری از مسایل دینی، اجتماعی، فرهنگی و تربیتی است که صورت روانشناسی بخود گرفته است. فروید میخواست روش درمان روانی را از فرد بجامعه کشاند تا بدینوسیله دردهای اجتماع و ریشه آن را یافته بدرمان آنها پردازد. جهان بینی فروید گرچه ضعیف بود لیکن او بیشتر گفته‌های خود را بر مبنای تجربه استوار مینمود و هیچگاه کور کورانیه از روشهایی که پیش از او فلاسفه اختیار کرده بودند پیروی نکرد و تحقیر و توهین را بخود روا داشت ولی سر تسلیم فرود نیاورد»



جامعه‌شناسی فروید

فروید گوید: روانشناسی فردی و روانشناسی اجتماعی با هم اختلاف چندانی ندارند زیرا فرد نمیتواند دور از جامعه زندگی کند پس زندگی او خواه ناخواه بديگران و بويژه خویشاوندان او بستگی دارد و هر جنبش و دنیا میسمی را در نظر گیریم يك یا چند نفر در انجام آن نقشهایی داشته‌اند^۱ حال از اینکه این نقش جنبه منفی یا مثبت داشته باشد بگذریم مسأله اینست که نمیتوان کارها را بدوران ناریسیم مربوط کرد و نه آنرا از آن دوره جدا دانست.

۱- اسپینوزا در رساله الهیات و سیاست میگوید: جامعه نه تنها از جهت اینکه فرد را در برابر دشمنان حمایت میکند بلکه بسیاری از آسودگیها را بوجود میآورد بسیار ضروری است زیرا اگر مردم نمیخواستند بهم یاری کنند نمیتوانستند حیات خود را حفظ کنند و اگر کسی کارها را بتهایی انجام دهد دقت و نیروی کافی نداشت می بینیم اقوامی که در حال توحش بسر میبرند اندک مایه‌ایرا که گرد آورده‌اند باز در اثر همکاری بوده و گرنه تا جامعه تشکیل نشود نیروها بهدر میرود (مانند بشر اولیه)

۱۹۴۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مقایسه نظریات فروید با سایرین

میان کاوشهای فروید و کاوشهای داروین شباهتهایی موجود است فریدمنشأ دینها را جستجو کرده آنها را اوهام می‌شمارد و میگوید: همانگونه که بیماریهای روانی که در اثر تثبیت حس کامجویی در افراد پدید آمده سر انجام زدوده خواهد شد، دین نیز سرانجام از صفحه‌ی روزگار بر چیده خواهد شد. چارلز رابرت داروین نیز در کتاب «Origin of species» منشأ موجودات را جستجو کرده و میگوید آیا اشیاء همانگونه که هستند بوده‌اند یا در اثر تکامل باین شکل در آمده‌اند و بالاخره او نظریه‌ی تکامل را مطرح می‌سازد.



فروید گوید: کارهای علمی چیزهایی بما می‌آموزند و راهرا برای تصعید کاهمای وازده در ما هموار می‌سازند. در سایه دانشها انسان بسعادت خواهد رسید و ثروت بطور داد گرانه پخش خواهد شد.^۱

دکتر رضا زاده شفق در مقدمه کتاب اسلام و سوسیالیزم (سیدهادی سعیدی) سوسیالیزم را اینگونه تعریف میکند: «سوسیالیزم عبارتست از مسلکی اقتصادی و سیاسی که هدفش رفاه عامه و توزیع عادلانه کار و زحمت و محصول ثروت است،



بین تمام طبقات و افراد يك جامعه»



فروید رؤیا را در پیچیدگی مسائل جنسی و تمایلات شهوانی تعبیر مینماید.
آلفرد آدلر بیکی دیگر از تمایلات بسیار عمیق انسان که حس خودخواهی
 است توجه نموده است یعنی فروید پیرو نظریه Sexual origin است در صورتیکه
 آدلر پیرو نظریه Egoistic origin است.



شاپور روسانی در کتاب «فرضیه‌های تکامل» زیر نام «فرضیه خلقت» Creationisme همان نظریه‌ی فروید را بشکل دیگری توجیه کرده مینویسد: «نخستین شکل عقاید بشر در باره مبدأ آفرینش موجودات زنده تحت نفوذ مذاهب تشکیل شده و بسیار ساده و ابتدایی بود پس از مرحله‌ی ارباب انواع که برای هر چیز خالق و خدای دیگری را در نظر گرفت نظریه‌ی موحدین که بجای همه آنان خدای واحدی را قبول میکرد توسعه یافت»

این تقسیم بندی و کاوش همانند کاوش فروید است با این تفاوت که فروید ریشه پناه بردن به مذاهب را بیم و هراس ناشی از قهر طبیعت میدانند.



شارکو معتقد بود که علت عمده هیستری استعداد موروثی و ضربات روحی و بدنی است.

پیرژانه بر این نظر میافزود که فقدان نیرو سبب اختلال روانی و در هم شکستن وحدت و اعتدال شخصیت میشود.

فروید گفت که بیماریهای روانی فقدان نیروهای نفسانی نیست بلکه حاکی از وجود نیروهای نا سازگار است دوم اینکه نیروهای نهادی انسان منشأی



جنسی دارند سوم ، تحمیلات اجتماعی سبب تخالف و تنازع نیروهای روانی میگردد. چهارم، آغاز گاه تنازع و ستیزه روانی در کودک است . پنجم ، نیروهای جنسی کودک پوشیده و ناخود آگاه است بنابراین برای درمان باید ریشه بیماری و کشمکش و آشوب درونی را شناخت و از خاطر بیمار بیرون راند .



یونگ به عرفان اعتقاد داشت و میگفت سنن و آداب مذهبی برای افراد اجتماع لازمند و نباید این عقاید و سنتها را از مردم گرفت . فریوید میگوید : جبر زمان بالاخره مذهب و اعتقادات مذهبی را از بین میبرد زیرا بشر تا اصولی تجربی نباشد نمی پذیرد و بین مذهب و تجربه و آزمایش تفاوت از زمین تا آسمان است . تجربه مذهب استناد بروایت و آزمایش آوردن ندای آسمانی است .



فریوید در مورد جامعه شناسی : گوید: میان روانشناسی فردی و روانشناسی گروهی نباید فرق زیاد گذاشت باین طرز تقسیم ایرادات زیادی شده . علوم اجتماعی پیش از فریوید بدو دوره ایده آلیسم **Idealisme** و ماتریالیسم **Materialisme** تقسیم میشد . در دوره ایده آلیسم علوم ایده عالی، یعنی آنطور که باید باشند مورد بحث بودمانند ایده های ارسطو در کتاب سیاست، افلاتون در کتاب جمهوریت ، ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی ، ولی پس از قرن هیجدهم با انتشار کتاب روح القوانين اثر منتسکیو علوم مستقلی مانند حقوق ، زبان و اقتصاد پیدا شد .

اگوست کنت جاه عه شناسی را بدو قسمت استاتیک اجتماعی و دینامیک اجتماعی



تقسیم میکند .



فروید و جونز هر دو معتقدند که هر چه هنرمند بیشتر به منطق و استدلال روی کند بهمان نسبت از هنر اصیل بدور خواهد بود .



اشتکل و جونز مانند فروید بر آنند که فراموشیها که در جمعی بروز میکند تحت تأثیر سیستم تلقین واقع میشود بهمین نحو که ضمن صحبت کسی اسم یا موضوعی را فراموش میکند .



« بسیاری از نظریات فروید را در آثار بقراط میتوان یافت بقراط هم از تحریکات داخلی و خارجی یاد میکند لیکن نظریات او هنوز رنگ الهام از طرف خدایانرا دارد او در کتاب خوابها میگوید : « خوابها دو گونه اند اول خوابهاییکه الهام از طرف خدایانند ، دوم خوابهاییکه جنبه فیزیولوژیکی دارند رؤیاهای اخیر از نظر طبیب کاید پژوهشهای روحی بشمار میروند . در کتاب دستورها از نقطه نظر درمان روانی نظریاتی بی اندازه نزدیک بمفهوم پسیک آنالیز بیان داشته که شایان توجه میباشد . »



شوپنهاور همانگونه که فروید اشاره میکند ، عشق و شهوت را محرك افعال انسان می شمارد ، او راجع به عشق نظریه‌یی « جبری » دارد .
در نظر شوپنهاور راجع به عشق نکاتی هست که با جنبه Sublimation و انحرافات جنسی و بالاخره سائقه مرگ و انهدام Thanatos یکسانست .
« روانشناسی Gestalt مانند روانشناسی فرویدیسم است هر دو بجامعیت



و دنیا میسم روان نظر دارند و هر دو دست بابداع سیستم پرورشی نوی میزنند «



« از لحاظ فرآیند و همچنین از نظر ماتریال سیستم دیالکتیک هر يك از نمودهای هستی ما حاصل دو نمود متغایر است از اینرو همچنانکه ابراز و ارائه‌ی کامها برای استمرار حیات فرد لازمست دفع و طرد آنها نیز ضرورت دارد **هاولاک**۔ الیس مینویسد بروز دادن و واژدن هر دو در طبیعت وجود دارد حتی در نباتات هم بوضوح دیده میشود واژدن شرط لازم بروز و تجلی است هر يك از ایندو مانند دیگری امری « طبیعی » است .



فرآیند فعالیت‌های اجتماعی انسانرا نوعی ابراز وجود یا خود نمایی میدانند . آدلر معتقد است که « تفوق طلبی » پایه اینگونه فعالیت‌هاست یونگ نیز در این باره از گسترش « من » جلوگیری میکند .



پاسکال گوید : بیدینان چه دلیلی دارند که میگویند : بازگشت پس از مرگ ممکن نیست بدنیا آمدن کسی که وجود نداشته مشکلتراست یا دوباره زنده شدن کسی که روزگاری زنده بوده است ؟ قدم بعرصه وجود نهادن دشوارتر است یا دوباره بعرصه وجود بازگشتن ؟ رسم و عادت یکی را برای ما آسان میسازد و فقدان رسم و عادت دیگری را برای ما محال میسازد . چرا يك با کره نمیتواند بچه بیاورد ؟ آیا يك مرغ بدون خروس تخم نمیگذارد ؟

فرآیند گوید : « آنها بیکه میخوانند اسعادت ابدی را بدست آورند از لحاظ خواستها با ما مشترکند ولی آنها بر پایه خام پنداری و تعجیل خود ، خواهان آن هستند که بلافاصله پس از مرگ شاهد سعادت را دریافته در آغوش کشند در صورتیکه



« ابدینگونه عجله نداشته و میدانیم که هر نوع انتظار برای جبران وصول بسعادتی آنی بیهوده است لیکن این آرزو را داریم که در آینده‌ای دور یا نزدیک بکمک دانش و تجربه این پندار ما صورت حقیقت یابد. »

« فرویدسم در بسیاری موارد مانند مارکسیسم فداق دیالکتیکی دارد همانگونه که فروید زندگی را ناشی از تصادم دو غریزه «عشق» و «تخریب» میداند انگاس نیز میگوید که زندگی زاده تضاد ذاتی امور جهانست چنانچه این تضاد از میان برود زندگی نابود میشود. »



بحث زیر که مقایسه‌ی بین نظریات فروید و مارکس است بدون تصرف از کتاب (فرویدسم نوشته آریان پور که زیر عنوان مارکس دوم نوشته شده نقل میشود :

« بسیاری از اهل تحقیق و بصیرت از میان شخصیت‌های تاریخی کسی را جز کارل مازکس همپایه زیگموند فروید نمی یابند. این دو نابغه آلمانی بنیاد گذاران جهان نواند پیام هر دو یکی است هر دو میگویند : بشریت برپا، انسانها عصیان کنید -

مارکس میگوید « بر ضد قیود تحمیلی بیررنی » فرید میگوید « بر ضد قیود تحمیلی درونی » هر دو دم از جبر میزنند یکی « جبر اجتماعی یا تاریخی » دیگری « جبر فردی یا روانی » هر دو میخواهند با استناد بجبر ، انسانها را بدولت «آزادی» برسانند آزادی کارل مارکس آزادی است از « سنن اجتماعی » آزادی فروید آزادی است از « عقدهای روانی » هر دو هوادار آزادی‌اند زیرا « صلح و سلم » بشری را بدون آزادی میسر نمی بیند این آزادی و این صلح و سلم نیز جز به نیروی « دانش » بکف نخواهد آمد . هر دو اینرا باور دارند یکی



میخواهد حکومت عقل و علم را بجای حکومت جهل و سنت بنشانند دیگری میبخه اهد شعور و خود آگاهی را بر هیجانات ناخود آگاه چیره سازد هر دو پیامبر انقلاب جهانی اند»

« فریوید با آنکه بر خلاف مارکس شعور و شخصیت انسانرا زاده عوامل اجتماعی نمیداند باز از اهمیت اجتماعی غافل نیست ولی بعضی از اسیران ایده آلیسم میکوشند تا عوامل اجتماعی را تحت الشعاع عوامل روانی قرار دهند .



بعضی از محققین انگلوسا کسن مانند **جاکسن** و **باتلر** مارکسیسم و فریویدسم را آشتی نا پذیر میدانند .

یونگ ، شهوت خود نمایی را مولود گسترش و انبساط « من » میدانند و چنین توضیح میدهد که در اثر مکانسیم تبدیل ، تمایلات واپس زده شده در ناخود آگاه من را می فریبند بطوریکه من برتر دیگر قادر بکنترل « من » نشده و در اثر سازش این دو ، انسان خواهان خود نمایی میگردد . من سعی میکند تا با اعمال اعمالی خود را بنمایاند .

آلفرد آدلر انحراف خود نمایی را زاییده غریزه خود خواهی و تفوق طلبی میشمرد . ریشه این اختلاف آدلر و یونگ را با فریوید باید در چگونگی تقسیم غرایز جستجو کرد .



یونگ و بلویر و شاگردان ایشان که از فریوید جدا دوچار عرفان شده اند معتقدند که گذشته از نا خود آگاهی فردی که کانون کامهای وازده فرد است يك ناخود آگاهی قومی نیز وجود دارد که مانند **کارمای بودایی** وسیله اشتراك و



هماهنگی تمام بشر است و در رؤیایها و افسانه‌های همه اقوام با اشکالی ثابت روی مینماید .



ماریامونتسوری مربی بزرگ ایتالیایی در مورد آموزش و پرورش کودکان میگوید « مربی باید با تواضع و محبت ، بیاری اصول فنی بکوشد تا لطیف‌ترین هیجانهای روح را بشناسد و درک کند باید بکوشد تا احتیاجات پنهانی این موجود کوچک را که خود قادر باظهار آنها نیست درک کند تا بدینوسیله بتواند طریقه درستی متناسب با احتیاجات او در پیش گیرد از آنجا که انسان تنها از نان پرورش نمی نماید و برای تغذیه او غذاهای فکری و روحی لازمست اگر ما میخواهیم يك كودك سالم و كامل تربیت کنیم باید آنچه را که احتیاج دارد بدو دهیم . احتیاجات او عبارتند از آزادی ، حرکت ، تجربه و معلومات و میدان وسیع برای تشکیل نیروی فعالیت »

فریوید نیز گوید : برای جلوگیری از تثبیت لی بیدو در مراحل مختلف باید وسیله‌یی برای ارضای کامهای كودك فراهم ساخت و هنگامیکه كودك برای نمودار ساختن خواهشهای نفسانی بیازی پناه میبرد نباید مانع او شد زیرا ممکن است کامهای او وازده شده بصورت بیماری بروز کنند . فریوید گوید چون كودك سبب اجتماع است باید باو توجه کافی شود و با استعمال روش پسیك آنالیز که ماریا مونتسوری از آن بنام « اصول فنی » یاد میکند باید ریشه بحرانهای روانی كودك را یافته بدرمان آنها پردازیم زیرا سهل‌انگاری در موارد بسیار كوچك نیز ممکن است زیانهای غیر قابل جبرانی ببار آورد و شعر معروف خشت اول چون نهی مار کج تا ثریا میرود یوار کج مصداق پیدا کند .



« عقاید فرویدیست‌ها در مورد عقده‌ها یکی نیست **اتورانک** برای عقده اودیپ منشأی بیولوژیک می‌شناسد ولی فرویدیست‌های آزاد اندیش و بوئره بعضی پسیک آنالیست‌های مستقل مانند **کارن هورنی** عقده اودیپ را زاده محیط خانواده میدانند .

فروید بر جنبه غریزی و ارثی عقده‌ها چندان تأکیدی نمی‌ورزد و فرد و اجتماع را قابل تغییر می‌شمارد در کتاب **فرهنگ و ناخرسندی‌های آن** مینویسد : «وظیفه‌ی آینده شور زندگی «اروس» اینست که بر ناسیونالیسم که خود چیزی جز صورت کلی نارسیم نیست غالب آید و شالوده واحدهای اجتماعی عالیتری چون **کنفدراسیون دول را بریزد** .



روانکاوانی چون **اتورانک** **otto rank** و **کلین Klein** تکوین شخصیت را در کودکی تا مراحل جنینی عقب میزنند حتی رانک میگوید که فعالیت‌های لی‌بیدیوی از همان حالات جنینی رو به تکامل می‌باشد .



فروید و غریزه اصلی **اروس** و **تاناتوس** را معرفی میکند ولی سایر روانشناسان هر کدام غرایز زیادی را بر انسان حکمفرما میدانند تا جاییکه بعضی ۲۰ تا ۳۰ غریزه برای انسان می‌شمارند .



انتقاداتی به فروید و فرویدیسیم

در روانشناسی امروز تعبیر رؤیا ۱، زیر عنوان ارزش کار فروید در مورد
تحلیل روحی «آمده است :

«پیش از فروید شارکوت و شاگردش شارکوژانه روشهایی جهت تحلیل روحی
بکار بردند ولی فروید با نشاطی تمام در این میدان شروع بفعالیت کرد و اولین
قدمی که برای تکمیل طریقه علاج برداشت ، ترك كردن خواب هیپنوتیزی
بود فروید میکوشید راه جدیدی پیدا کند که دارای اشکالات پیشین نباشد
فروید با خود میگفت درست است اضطرابها و حالات عجیبی که بمبتلایان بامراض
دست میدهد ریشه اش در خاطرهای فراموش شده است ولی خاطره فراموش شده
یعنی چه ؟ مریض که این حادثه را بخاطر ندارد پس چگونه میتواند آنرا بخاطر
آورد ؟ اینجاست که فروید در مقام تقسیم بندی معررف خود راجع بفعالیت دفاع
بر آمده و گفت : ریشه اینرا در وجدان نمیتوانیم بیابیم و بناچار باید آنرا در
آنچه او وجدان نهانی نام نهاده است جستجو نمود پس از اینکه متذکر چنین نکته
گردید برای وصول باین منظور هم طریقه جدیدی اندیشید و این طریقه همان طریقه

۱ - تالیف و ترجمه حسین شجرة



مکالمه آزاد است اشکالات طریقه جدید راه را برای روانشناسان روشن کرد. آنها فهمیدند که بن دو طریقه چندان فرقی نیست. بعد از تحلیل در باره رؤیا میدان بحث بسایر فعالیت‌های دفاعی کشید و در رشته‌های هنرهای زیبا، ادبیات افسانه‌ها، تاریخ و عقاید خرافه، تحقیق بعمل آمده و از نظر فهم تمایلات و آرزوها نتایج سودمندی از این مطالعات بدست آمد و فهم اسرار تمدن انسانی آسان شده و اهل تحقیق توانستند بفهمند عوامل تشکیل دهنده تمدن چیست! و عملش چگونه است با این ترتیب بخوبی تأثیر شگفت انگیز تحلیل روحی را در مظاهر مختلف زندگی، از عقاید مذهبی گرفته تا تشکیلات اجتماعی میتوانیم بفهمیم و متوجه شویم، تحلیل روحی چگونه در تمام آنچه مربوط بتمدن انسانی است از سیاست و اقتصاد گرفته تا علوم اجتماعی، تأثیر بخشیده است بنابراین اگر بگوییم روانشناسی با تحقیقاتی که بویژه در رشته تحلیل روحی بعمل آمده شالوده کلیه علوم اجتماعی است سخنی بگزارف نگفته‌ایم!

در کتاب «از فروید تا حافظ»^۱ بحثی بنام «فروید و روانشناسی او» نوشته شده است که مضمون آن اینست: «اصول ابداعی فروید را چنانکه رسم بشر بوده و خواهد بود ابتدا بمسخره، تحقیر و بدگویی بناسزا بر خورد گرچه در بادی امر مخالفین زیادی در برابر فروید صف آرای میگردند ولی از آنجایی که حقایق هر چند روزی پس پرده اوهام مخفی بماند بالاخره بصورت بارزتری جلوه خواهد کرد. پس از چندی یکعده از دانشمندان عاری از حس تقلید بکنه روانشناسی جدید پی بردند و در مقابل مخالفین فروید که او را مردی سبک مغز معرفی میکردند ایستادگی نمودند و مبانی فلسفه فروید را همپایه فلسفه «داروین» تشخیص داده میگفتند: روزی میرسد که روانشناسی مانند تاریخ که بدوره قبل از مسیح و پس

۱ - نوشته: دکتر فلاتی



از آن تقسیم شده به دو دوره قبل از فریود و بعد از آن تقسیم شود. اکنون دیگر ورق برگشته و شوخی و تحقیر از بین رفته و عموم دانشمندان اعتراف دارند تنها اصولی که بتوان بوسیله آن کاوشهایی در عملیات روحیه و اختلال آن انجام داد، همانا فلسفه فریود است و بس و با اصول قدیم نمیشود در این راه قدمی برداشت و بکنه قضایای پیچیده و مبهم روحی پی بر .

باید اقرار کرد که فریود برای رسیدن بمقصود در این جنگل انبوه احساسات و جنجال افکار، جاده‌ی کوبیده و راهی باز کرده است شاهرایی که جوینده را تا اندازه‌ی بمقصد نزدیک میکند و مخصوصاً فرضیه‌ی آورده که بوسیله آن میتوان مشخصات هر پریشی را یادداشت نمود و با هم تلفیق کرد و سپس آنها را مرتب کرد و بالاخره علت اصلی و عامل قطعی آنرا معین و روشن ساخت. با این مقدمه میتوان برای اینگونه عوارض فکری قواعد و قوانین ثابتی قائل شد قواعد و قوانینی که از مشاهدات بالینی بدست میآید نه از روی تصورات و خیال « در کتاب « فریودیسیم، با اشاراتی به ادبیات و عرفان^۱، از فلسفه متاپسیکو لوژی فریود اینطور انتقاد میشود:

«متاپسیکو لوژی یعنی فلسفه فریود بسیار ناقص و مدغم است پسیکانالیستها نیز عموماً با آن نپرداخته‌اند.

«تنبعات فرنجی اساساً منظم نیست، تحقیقات اشکلی و آداب رجنیدرمانی دارد رانک بیشتر در بیماریهای روانی مطالعه کرد، آبراهام هم خود را مصروف بررسی تحولات لی بیدویی ساخت کارن هورنی شخصیت و بیماریهای روانی را مورد توجه خاص قرار داد. کلاین و دوویچ بترتیب پروانشناسی کودک وزن گسرایید یونگ و شاگردانش نیز با بودای عرفان نهادند»

۱ تألیف دکتر: ۰۱ ح. آریان پور



و نیز در همان کتاب آمده است :

« ما گرچه نمیتوانیم مانند برخی فرویدیستهای خودبین در تخمین ارزش درمانی پسیکانالیز مبالغه ورزیم ، باز برای روش پیشگیری و تدای پسیک آنالیتیک اهمیت بسیار قائلیم ، بهمین سبب بر فروید قدر و منزلت میگذاریم . و گر نه سیستم متاپسیکولوژی و حتی سیستم پسیکولوژی او در عین تازگی و شگرفی ، در نظر ما اعتبار علمی چندانی ندارد .

« دیالکتیسین معروف چکسون مانند سایر فرزنانگان واقع بین ، فروید را محض تکنیک درمانی او گرامی می‌شمارد و مینویسد که ارزش علمی فرویدیسم محدود به «تکنیک عملی آنست در مورد اختلالات روانی و مرض شناسی دماغی» که درست در حیطه علم میگنجد و « رویه درمان حقیقی واصل فرویدی که مواضع تجربی بینهایت گرانبهایی برای تعمیم علمی فراهم میآورد » ارزش علمی دارد و ارزش علمی آن « صرفاً مدیون جنبه تجربی آنست » و همین جنبه علمی و تجربی تئوری فروید است که « برای او مقام والایی در صف مفاخر اصحاب مرض شناسی فراهم آورده است » در مقدمه ترجمه کتاب «آینده‌ی یک توهم^۱» نوشته شده :

« گفته‌های فروید در باره مذهب در عین اینکه بر پایه علمی متکی است

دارای نقایص وضعفی است . فروید مانند یکنفر پسیک آنالیست این مسأله را مورد دقت قرار داده و معتقد است که دین با کلیه تجسمات ، اصول تعبدی ، امر بمعروفها و نهی از منکرها ، استعارات ، کنایات خود تشویش و نگرانی هر فرد را که زاده کمپلکس‌های درونی او هستند جلوه گر میسازد باید تصدیق کرد که این نظریه فروید تا حد زیادی صحیح و منطقی است بهترین دلیل آن اینکه در غالب اشخاص ، بلیات ، مصائب ، ناکامیها ، بخت نامساعد احساسات مذهبی را

۱ - ترجمه : محمود نوایی



تشدید میکند پس : آنها این بدبختی‌ها و بلاها را تظاهری از کم‌شدن عشق‌خدایی میدانند که در واقع تقلیل نابخود عشق باولیاست . بعبارت دیگر همانطوری که كودك هنگام مواجهه با مخاطرات و نامالایمات بلادرنگ به «پدر» خود پناهنده میشود پسر نیز به «خدا» پناه میبرد .

فروید بیطرفانه و با استدلال علمی نشان میدهد که هرچند این ایده آل نقش تاریخی خود را ایفا نموده و در وقت خود در سر کوبی غرایز ستمگرانه با سایر عناصر تمدن همکاری کرده است ولی امروز در برابر حقایق حسی و تجربی علوم، ناچار باید ورشکستگی خود را اعلام دارد .

آری اوشیفته علم و دانش است و در برابر کسانی که میخواهند ارزش علم را نیز پایین آوردند با نهایت رشادت اعلام میدارد تنها ایرادی که از فروید میگیرند اینست که این دانشمند قضایا را از دریچه چشم يك پسیکانالیست مورد مطالعه قرار داده و عوامل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را بهیچوجه در نظر نگرفته است .

پسیکولوژی اجتماعی را نمیتوان با پسیکولوژی انفرادی اشتباه کرد . پدیده‌های اجتماعی همه با یکدیگر مربوطند و همه آنها با عوامل اقتصادی بستگی دارند هروضع اقتصادی، رژیم اقتصادی، رژیم اجتماعی و افکار و ایده‌ئولوژیهای مخصوص بخود بوجود می‌آورد و با تغییر دستگاه استحصال این ایده‌ئولوژیها هم خود بخود تغییر میکنند پسیکولوژی فردی تابع پسیکولوژی اجتماعی است نه بالعکس «

و نیز او در پایان همان کتاب مینویسد :

هر کس کتاب نامبرده را با دقت خوانده باشد خوب متوجه میشود که فروید مردی باوجدان و در عین حال شیفته دانش و معرفت است و نمیخواهد حقایق را وارونه جلوه گر سازد او در این کتاب در اثر قدرت حس مکاشفه و درك استنباط خود از روی مجهولات زیادی پرده برمیگیرد خود او تذکر میدهد که در انقلاب فرانسه



و همچنین در انقلاب سوسیالیستی روسیه موضوع مبارزه با مذهب جزو برنامه پیشروترین طبقات جامعه قرار میگیرد اما نمیتواند بفهمد که چرا انقلاب فرانسه بوجود آمد چرا انقلاب در شوروی بوقوع پیوست؟

« انقلاب اولی زاییده ماشینیسیم جدید یا بعبارت دیگر تغییر وضع اقتصادی جامعه و انقلاب ثانوی نتیجه تکامل طرز تولید ماشینی است او متوجه نمیشود که چرا در فرانسه انقلابیون پس از پیروزی و کامیابی مبارزه با مذهب را کنار میگذارد و چرا در شوروی اظهار نظر نکرده و فقط تمدن اروپای مسیحی را مورد انتقاد قرار داده است ولی اگر او میتواندست واقعاً قضیه را همانطوری که هست تجزیه و تحلیل کنند بطور قطع از عده پیش بینی آینده تمدن جدید کشور سوسیالیزم نیز بر میآید ».

« این کاملاً غلط و غیر منطقی است که ما بخواهیم از پسیک آنالیز یا هر نظریه دیگر روانشناسی برای توضیح و تفسیر حوادث تاریخی استفاده محدود و یکطرفه کنیم زیرا تاریخ تابع اراده افراد نیست بلکه سیل بنیان کن تاریخ افراد را جبراً بدنبال خود میبرد. این که ما میگوییم در واقع نتیجه نظریه واپس زدگی خود فروید است نظریه اخیر متافیزیکی و جامد نبوده بلکه دینامیک و صد درصد علمی است اما فروید بدبختانه با آنکه تمدن را محصول واپس زدگی میدانند و از طرف دیگر اراده بشر را آزاد ندانسته بلکه آنرا تابع عوامل جبری یعنی در واقع همان « سانسورهای اجتماعی قرار میدهد معلوم نیست که چرا عملاً جای علت و معلول را عوض کرده و نظم طبیعی موارد و اتفاقات را معکوس میکند ».

« شما اگر قدری بیندیشید خواهید دید که اگر نظریات فروید را همانطور که واقعاً باید باشد منظور بدارید میتوانید خیلی دقیقتر از خود او قضاوت کنید



اوراه راست را بدیگران نشان داده ولی خودش نادانسته از آن منحرف شده است شما با پیروی از پسیک آنالیز تنها در صورتی میتوانید در باره قضایای اجتماعی قضاوت عادلانه نمایید و آنرا تحت الشعاع قضایای کلیتری قرار دهید. نظم طبیعی قضایا بترتیب زیر است: عامل «اقتصادی» عامل «اجتماعی» و بالاخره عامل «روانی» نه بالعکس، آن رقت است که شما از مطالعه این کتاب حد اکثر استفاده را خواهید برد و بارزش پسیک آنالیز واقف خواهید شد»

پایان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ما خذ کتاب؟

- ۱ - پنج درس پسیک آنالیز نوشته دکتر زیگموند فروید ترجمه محمود نوایی
- ۲ - هذیان ورؤیا در گراڈوا » » » »
- ۳ - آئنده يك توهم » » » »
- ۴ - روانکاوى ناصرالدين صاحب الزمانى » » » »
- ۵ - رؤيا محمد حجازى » » » »
- ۶ - تعبیر خواب مصطفیٰ فرزانه » » » »
- ۷ - تفسیر علمی خواب محمد خاور » » » »
- ۸ - سه نظریه میل جنسی رضا سید حسینی » » » »
- ۹ - از فریڈ تا حافظ دکتر فلاتی - - - -
- ۱۰ - ارزش علمی و عملی نظریات فروید» محمود نوایی - - - -
- ۱۱ - فروید اشتفان زوايک ترجمه فرهاد - - - -
- ۱۲ - فروید و اصول روانکاوى نوشته ونیل جونز - دالبی یز ترجمه هاشم رضی
- ۱۳ - فریڈ و رسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان ۱. ح. آریان پور - - - -



- ۱۴- تعبیر رؤیا و روانشناسی امروز نوشته حسین شجره -
 ۱۵ - سری فلاسفه بزرگ » آندره کرسون ترجمه
 کاظم عمادی
- ۱۶ - جمهوریت افلاتون
 ۱۷ - پدران ماداستان بشر » هندریک ویلم ون لون ترجمه
 حسن مسعودی محمدعلی جمال زاده
- ۱۸ - جهان بینی شوپنهاور نوشته مهرداد مهرین
- 19 - Whywar ? Sigmund Frued
- 20 - Totem - Tabou » » ورساله فارسی آن
- 21 - Origin of species By -Charles Darwin
- ۲۲ - کتاب روح بشر نوشته دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی
- ۲۳ - بقاء روح پس از مرگ » خواجه نصیرالدین طوسی ترجمه
 زین الدین کیانی نژاد
- ۲۴ - فلسفه و فلاسفه » مهرداد مهرین
- ۲۵ - سیر حکمت در اروپا » محمدعلی فروغی

